



نقاش: شاهین مجتباتی



علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه های ایالتی و فدرال
+ جراحات و صدمات بدنی + دعاوی تجاری
+ امور کارمند و کارفرما + امور جنایی
در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
+ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

(408) 332-5885

شان انصاری

مشاور سرمایه گذاری در املاک

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در بی ایریا
با بیش از ۳۰ سال تجربه

(408) 529-4574

www.ShawnAnsari.com



DRE #01088988

SHAWN ANSARI PRESENTS

شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره‌ی مطلع و مطمئن در امور خرید و فروش املاک در بی‌اریا
با بیش از ۳۰ سال تجربه

Expertise You Need, Results You Can Count On!



SOLD - Represented Seller
Portola Valley



SOLD - Represented Seller
Saratoga



SOLD - Represented Seller
Santa Clara



SOLD - Represented Buyer
Brooke Acres, Los Gatos



SOLD - Represented Buyer
Burgoyne, Mountain View



SOLD - Represented Buyer
Oak Drive, Menlo Park

Shawn Ansari, Realtor
MS, e-PRO, Certified SRES, SFR, Probate

(408) 529-4574

www.shawnansari.com

Shawn.Ansari@Compass.com

DRE: 01088988

Compass is a real estate broker licensed by the State of California and abides by Equal Housing Opportunity laws. License Numbers 01079009 and 01272467. All materials presented herein is intended for information purposes only and is compiled from sources deemed reliable but not verified. Changes in price, condition, sale or withdrawal may be made without notice. No statement is made as to accuracy of any description. All measurements and square footage are approximate.

COMPASS

THE LAW OFFICES OF
CAROLINE J. NASSERI

(408)298-1500

وکیل تصادفات و صدمات بدنی
Accident & Personal Injury Attorney



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel: (408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax: (408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112

یادداشت سردبیر



با آمدن بهار کتاب طبیعت ورق می خورد و فصلی نو با چشم اندازی زیبا در پیش رویمان گشوده می شود. بهار رستاخیر طبیعت است. بهار دمیدن روح در کالبد خشک زمین است که آن را دوباره زنده و سرسبز می کند. بهار سبزی دوباره درختان خیابان هاست، باغ پر از شکوفه درخت های سیب، زرد آلو و گیلاس است. شکفتن لاله های واژگون است در دشت هایی که آدمی را افسون می کند و به طبیعت می کشاند. بهار فصل تازگی و سرسبزی است، فصلی که به زیباترین شکل ممکن، طبیعت را با گل و شکوفه می آراید تا جماعتی از این زیبایی انگشت به دهان بمانند. با آمدن بهار همه خوشحال هستند و حس و حال ما هم انگار با آمدن عید تازه می شود. همه چیز برای یک اتفاق تازه و خجسته مهیاست. با اینکه بهار میلیاردها سال عمر دارد باز هم هر سال برای آمدنش شادی می کنیم و مثل نوزادی تازه رسیده به رویش لبخند می زنیم. نوروز چون با طبیعت هم گام و هم زمان است، مرز نمی شناسد و برای همه مردمان عالم رویدادی خوشایند است، خاصه برای ما ایرانیان که از دیر باز با آن آشنا هستیم و هر سال با آغوش باز به پیشوازش می رویم. پیام نوروز همان پیام تجدید حیات طبیعت است که به دل ها امید تازه می بخشد و صلح و دوستی را نوید می دهد، آن هم در این وانفسای خشم و خشونت. امید که در روزهای آغازین سال، کمی به خودمان بیاییم و ببینیم که در سال گذشته چه کرده ایم، چه چیزهایی را به دست آورده ایم و چه چیزهایی را از دست داده ایم. چه خوب است قدر داشته هایمان را بدانیم. برای کارهایی که انجام ندادیم و باید انجام می دادیم، هنوز فرصتی باقیست تا کمی تأمل کنیم. این روزها که نویدبخش روزهای بهاری است به ما هشدار می دهد تا از فرصت ها به بهترین وجه استفاده کنیم.

در این بهار سال نو، پژواک با حمایت و همراهی شما ایرانیان وطن دوست، ۳۱ ساله شد. شما با چشم خود می بینید که پژواک به وطن خود هرگز بی توجه نبوده و همواره تلاش کرده تا میراث های غرورانگیز ملی را زنده نگهدارد. پژواک با مدد و یاری شما عزیزان سال ها را پشت سر گذاشته و هیچگونه چشم داشتی جز عشق به ایران که اندیشه ها و آرمان های این ملت کهنسال را در این سوی جهان تنظیم و به دست شما عزیزان برساند، نداشته و نخواهد داشت. پژواک با همت و یاری شما، بدون هیچ وابستگی به هر جمعیت سیاسی و مذهبی، و فقط به یاد ایران و ایرانی انتشار می یابد. امیدواریم که در کاشانه احساسات خوانندگان، حضور ما اثر داشته باشد و در پی آن هستیم که از این جهان پر جوش و خروش هرچه افزون به خوانندگان گرامی بهره برسانیم.

جا دارد که از محبت های آگهی دهندگان که خونی در رگ های پژواک است، صمیمانه سپاسگزاری کنیم. همچنین از تمامی عزیزانی که با نوشته ها و مقالات سودمند، به هموطنان گرامی آگاهی می بخشند نیز بینهایت ممنون هستیم. در اینجا لازم است از همکاران عزیزم که با قلب های پاک و مهربان شان در تایپ و توزیع پژواک من را یاری می دهند نیز کمال تشکر را داشته باشم. در پایان دست پر کرامت شما یاران را می فشارم و از طرف خودم و کلیه همکاران پژواک سال ۱۴۰۱ را به شما شادباش می گویم. افلیا پرویزاد



در خواست اشتراک نشریه پژواک

شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۷۵ دلار
برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.



ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,

SAN JOSE, CA 95157

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.

صفحه ۱ آگهی
صفحه ۲ یادداشت سردبیر - فهرست مطالب
صفحه ۳ آگهی
صفحه ۴ اخبار
صفحه ۵ مراسم نوروزی و چهارشنبه سوری (بهرام فره وش)
صفحه ۶ طنز و مذهب (حسن جوادی)
صفحه ۷ احمد کسروی (برج یارسی نژاد)
صفحه ۸ یک سینه سخن (مسعود سپند)
صفحه ۹ آگهی
صفحه ۱۰ ولتر (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱ آگهی
صفحه ۱۲ چگونگی جدا شدن هرات از ایران (هما گرامی فره وش)
صفحه ۱۳ آگهی
صفحه ۱۴ اخبار
صفحه ۱۵ فواید تکنیک کایروپراکتیک (فتانه هوشداران)
صفحه ۱۶ نقد و بررسی فیلم (میثم کریمی)
صفحه ۱۷ آگهی
صفحه ۱۸ آگهی
صفحه ۱۹ مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰ یادداشتهای بی تاریخ (صدرالدین الهی)
صفحه ۲۱ اخبار
صفحه ۲۲ اخبار
صفحه ۲۳ اخبار
صفحه ۲۴ گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵ تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶ آگهی
صفحه ۲۷ ساعت ۱۰:۱۰ دقیقه (سیروس مرادی)
صفحه ۲۸ داستان
صفحه ۲۹ آگهی
صفحه ۳۰ آگهی
صفحه ۳۱ آگهی
صفحه ۳۲ نگاهی به تاریخچه همجنس گرایی (منیژه مغیثی)
صفحه ۳۳ سرعت زندگی من در سال جدید (مریم سالاری)
صفحه ۳۴ جدول
صفحه ۳۵ نیازمندیها - فال ستارگان
صفحه ۳۶ حکایت رضا (میلاد رضایی کلاتری)
صفحه ۳۷ دوره ایتالیا (عباس پناهی)
صفحه ۳۸ اخبار
صفحه ۳۹ پرونده بزرگ... (ماهرخ غلامحسین پور)
صفحه ۴۰ شعر
صفحه ۴۱ اخبار
صفحه ۴۲ عوضی نگبرید (رسول پرویزی)
صفحه ۴۳ نوشته های پراکنده (عبدالله خسروی)
صفحه ۴۴ بچه های طلاق (ادوارد تاییر)
صفحه ۴۵ اخبار
صفحه ۴۶ اخبار
صفحه ۴۷ اخبار
صفحه ۴۸ داستان
صفحه ۴۹ اخبار - دنباله مطلب
صفحه ۵۰ دنباله مطلب
صفحه ۵۱ دنباله مطلب
صفحه ۵۲ دنباله مطلب
صفحه ۵۳ دنباله مطلب
صفحه ۵۴ دنباله مطلب
صفحه ۵۵ دنباله مطلب
صفحه ۵۶ دنباله مطلب
صفحه ۵۷ دنباله مطلب
صفحه ۵۸ دنباله مطلب
صفحه ۵۹ دنباله مطلب
صفحه ۶۰ دنباله مطلب



LOS GATOS MEMORIAL PARK

&

DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

Celebrating Life, One Story at a Time

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆Funeral Services ◆Immediate Need ◆Pre Planning ◆Burial Services ◆Cremation Services

پیشاپیش «**تور روز باستانی**» را به همه هموطنان محترم تبریک می گویم و از کسانی که عزیزان شان در آرامگاه پارک لوس گاتوس آرمیده اند، دعوت می شود که در روز ۱۹ مارس از ساعت ۱۱ تا ۱ بعد از ظهر، در کنار سفره هفت سین، برای صرف چای و شیرینی، حضور یابند. رام سینا مولایی

لطفا برای اطلاعات بیشتر با تلفن ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸) تماس بگیرید



The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆Prearranging freezes the cost at today's prices ◆Payment plans are available

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزان تان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه؛ فقط قبل از فوت

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رام سینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

انگلیسی (408) 791-1431

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124



چرا اوکراین برای روسیه و پوتین مهم است؟

رامین فخری

ایالات متحده به هشت هزار و پانصد سرباز خود آماده باش داده و ناتو نیز از اعزام کشتی‌ها و جنگنده‌های خود به شرق اروپا خبر داده ولی روسیه همچنان به استقرار نیروها و ادوات نظامی بیشتر در مرز اوکراین ادامه می‌دهد تا خطر رخداد بزرگ‌ترین جنگ اروپا طی دهه‌های اخیر روز به روز افزایش یابد.

هر چند ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه، همچنان تلاش برای حمله نظامی به اوکراین را رد کرده است، اما آمریکا، بریتانیا، ناتو و اتحادیه اروپا آن را ادعایی غیرقابل اعتماد می‌دانند. چنان که وزارت خارجه آمریکا به خانواده‌های پرسنل حاضر در سفارت ایالات متحده دستور داده است که خاک اوکراین را هر چه سریع‌تر ترک کنند.

هر چند اتحادیه اروپا به رهبری امانوئل ماکرون، رئیس‌جمهوری فرانسه همچنان نسبت به میانجی‌گری موفق در بحران اوکراین و حل دیپلماتیک مناقشه موجود امیدوار است ولی هم‌زمان با تشدید روزافزون تنش نظامی در منطقه و افزایش خطر جنگ، این سوال مطرح می‌شود که اوکراین واجد چه سطحی از اهمیت برای روسیه است و آقای پوتین بر پایه چه انگیزه‌هایی ممکن است فرمان حمله به همسایه خود را صادر کند!

کی‌یف: زادگاه روسیه: با آغاز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، روسیه کنترل ۱۴ جمهوری را از دست داد، اما از دست دادن اوکراین گویا تلخ‌تر از سایرین بوده است. اوکراین در اوت ۱۹۹۱ و حدود چهار ماه پیش از اعلام انحلال اتحاد جماهیر شوروی استقلال خود را از این کشور اعلام کرد و اعلامیه استقلال آن نیز بر اساس نتایج یک همه‌پرسی که با ۹۰ درصد آرای آن مثبت بود، به تصویب رسید. این جدایی در حالی رقم خورد که نخستین حکومت روسیه ۱۲ قرن پیش در کی‌یف تاسیس شده و در سال ۹۸۸ میلادی حاکم آن، مسیحیت ارتدکس را به روسیه معرفی کرده است. روسیه و اوکراین که از قرن نهم و از زمانی که کی‌یف به عنوان پایتخت روسیه انتخاب شد، با هم مرتبط بوده‌اند، از سال ۱۶۵۴ میلادی نیز با معاهده‌ای تحت حاکمیت تزار روسیه متحد شدند. سپس اوکراین همراه با بلاروس، هسته اسلاو اتحاد جماهیر شوروی را شکل دادند.

این پشتوانه مشترک تاریخی موجب شده تا اکثر اوکراینی‌ها به دو زبان اوکراینی و روسی صحبت کنند که زبان‌های نزدیک به هم هستند. در بخش‌های شرقی و جنوبی اوکراین که به وضوح روس زبان‌ها اکثریت دارند و خود را تحت نفوذ روسیه قرار داده‌اند. لذا حداقل یک سوم جمعیت اوکراین که عمدتاً در بخش شرقی این کشور نزدیک به مرز روسیه زندگی می‌کنند، به زبان روسی صحبت می‌کنند و احساس نزدیکی زیادی به روسیه دارند. از سوی دیگر، اوکراینی‌های ساکن در بخش‌های غربی و شمالی این کشور نیز به طور گسترده به زبان روسی صحبت می‌کنند.

بنابراین بسیاری از روس‌ها نیز ارتباط نزدیک فرهنگی، تاریخی و مذهبی را که با اوکراینی‌ها دارند، نسبت به دیگر کشورهای شوروی سابق در منطقه بالتیک، قفقاز و آسیای مرکزی احساس نمی‌کنند. میراث فرهنگی و اجتماعی که ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه، اغلب به آن تکیه می‌کند. چنان که او در نوشته‌ای که در ژوئن گذشته منتشر شد به این موضوع اشاره کرد که روس‌ها و اوکراینی‌ها مردمی هستند که «فضای تاریخی و معنوی واحد» و مشترکی دارند و ظهور «دیوار» بین آنها در سال‌های اخیر «غم‌انگیز» است. آقای پوتین همچنین نوشته بود: «من مطمئن هستم که حاکمیت واقعی اوکراین تنها در صورت مشارکت با روسیه امکان پذیر است، ما همیشه با هم چندین برابر قوی‌تر و موفق‌تر بوده و خواهیم بود چون که ما یک ملت هستیم.» البته همان زمان کی‌یف استدلال رئیس جمهوری روسیه را به عنوان نسخه سیاسی از تاریخ اوکراین توصیف و رد کرد.

فارغ از روایت تاریخی شیرین آقای پوتین، اوکراین قربانی اصلی قحطی ۱۹۳۳-۱۹۳۲ بود که در دوره دیکتاتور شوروی سابق یعنی جوزف استالین رخ داد و بعدها نیز اوکراین در میان جمهوری‌های شوروی سابق بیش از همه بابت فاجعه چرنوبیل تاوان داد. این رویدادها در تلاش مردم اوکراین به عنوان یکی از نخستین جمهوری‌های شوروی سابق که گام در مسیر استقلال گذاشتند، بی‌تأثیر نبوده است.

انقلاب نارنجی: انقلاب نارنجی که در سال ۲۰۰۴-۲۰۰۵ در اوکراین رخ داد باعث سرنگونی رئیس‌جمهوری و دولت طرفدار روسیه شد. از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷ که رونق اقتصادی به طور قابل توجهی در اوکراین افزایش یافت، گفتمان دموکراسی‌خواهی و حقوق بشر نیز فراگیرتر شد و در مجموع اوکراین به طور فزاینده‌ای به یک کشور طرفدار غرب و اتحادیه اروپا تبدیل شد و مناسبات سیاسی و اقتصادی آنها به سرعت رشد کرد چنان که مسکو را از گسترش جنبش دموکراسی‌خواهی به روسیه و نیز سایر جمهوری‌های مستقل شده نگران کرد. از آن زمان تا کنون تنش‌ها بین کی‌یف و مسکو متناسب با فراز و نشیب‌های رخ داده در فضای سیاسی اوکراین در جهت توسعه دموکراسی شدت و ضعف پیدا کرده است.

دنباله مطلب در صفحه ۶۰

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun
Attorney at Law

♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت‌ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی
برای اشخاص و شرکت‌ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست
♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت

♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit
Formation ♦ Tax preparation for individuals and small businesses,
Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate
♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

651 W. Hamilton Ave, Suite 1000, Campbell, CA 95008

آتلیه شیشکین

For All Ages & Levels

توسط: شاهین مجتبائی

Shishkin Art Studio

(310) 606-1153

8830 Farralone Ave., West Hills, CA 91304

دارم که از فراز نور افشانند... از فروغ و فرآنان است ای زرتشت که من زمین فراخ اهورا آفریده را نگاه می دارم. اگر فروهرهای توانای پاکان مرا یاری نمی کردند، دروغ نیرو می گرفت، دروغ فرمانروا می شد، جهان مادی از آن دروغ می گردید. از فروغ و فرآنان است که زنان به فرزندان بارور شوند. از فروغ و فرآنان است که آنان بآسانی زاینند...» در کرده های ۲۶ تا ۳۹ و ۴۵ تا ۴۸ از آنها به عنوان جنگجویان نیرومند و سهمناکی یاد می شود که به خاطر خاندان و میهن خود می جنگند: «در صف رزم برای محل و منزل خویش می جنگند، در آنجایی که هریک آشیان و خانه داشته اند، آنچنان که گوئی مردی دلیر سلاح به کمر بسته از ثروت فراهم آورده خویش مدافعه می کند». در کرده های ۴۲ تا ۴۴، ۵۲ تا ۵۸ و ۶۴ تا ۶۸ همچون نیکوکارانی ستایش می شوند که به سرزمین ها باران می فرستند و گیاهان را می رویانند. در بخش دوم فرورهای قهرمانان مزدائی از کیومرث نخستین آدم تا سوشیانت پسرین آدم بر شمرده می شوند و فرور آنان ستایش می شود. در این بخش فرورهای نیکان سرزمین های دیگر و فرور زنان مقدس مزدایی نیز ستایش می شود: «فروهر پاکدین ايسدواستر پسر زرتشت را می ستاییم و فروهر پاکدین اوروتندر پسر زرتشت را می ستاییم و فروهر پاکدین خورشید چهر پسر زرتشت را می ستاییم...»

نام گرهن

چون در هنگام جشن فروردین و در هنگام های دیگر سال باید فرورهای گذشتگان را به یاد آورد و از آنان یاری طلبید، از این رو در ایران کهن رسم بر این بود که در هر خاندانی دفتری داشتند که نام درگذشتگان در مراسم مذهبی یاد شود و به فرور آنها درود فرستاده شود. این دفتر را پارسیان نام گرهن می نامند. واژه گرهن (Grahan) با گرفتن فارسی و گرفتن greifen آلمانی هم ریشه است و نام گرهن به معنی نگاهدارنده و حفظ کننده نام است. چنین دفتری در خانواده های زرتشتی ایران نیز وجود دارد و آن را دفتر «آمزش روان» می نامند.

جشن فروردین و مهرگان

چنین به نظر می رسد که جشن فروردین جشن دینی ایرانیان شمالی بوده است که مهد آیین زرتشت است و آداب و رسوم اوستائی در آنجا بیشتر رایج بوده است. ایرانیان شمالی این جشن را بیاد درگذشتگان خود و بنا بر عقیده ای که به فرورها و نزول نخستین فرور در روزهای همسپتدم داشتند، برگزار می کردند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴



مراسم نوروزی و چهارشنبه سوری

زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

فروردین ماه و فرورها

فرورهای نیاکان به هنگام گاهانبار همسپتدم یعنی ۵ روز آخر سال که اهورا آنها را خلق کرده است، به زمین فرود می آیند و از همین روست که گیاه می روید و شکوفه و گل و برگ بر شاخه ها پدیدار می شود. پنج روز آخر سال پارسی از روز اشداد یعنی روز بیست و شش اسفند ماه است تا روز و هیشتوایش، و این پنج روز را روزهای کاسانیک می نامند و مخصوص یادآوری درگذشتگان است. در این روزها فرورها در شادی و خوشی خانواده شریک می شوند و مدت ده روز مهمان خانواده خود هستند. اینان هیچگاه خاندان خود را فراموش نمی کنند و علاوه برآنکه هرگاه فرا خوانده شوند به یاری خانواده می شتابند، سالی یک بار نیز به طور جمع بر زمین می آیند. در این روزها باید خانه پاک باشد. در خانه و خاندان باید صلح و صفا برقرار باشد و از این رو همه افراد خانواده باید در هنگام نوروز درآشتی و صلح باشند زیرا اگر چنین نباشد و خانه پر اندوه و غم باشد، مهمانان آسمانی دیری در آن خانه نمی پایند و ناخشنود از خاندان می روند و برکت از خانواده بریده می شود.

فرودین یشت

در اوستایشت سیزدهم مخصوص فرورهاست و فروردین یشت خوانده می شود. این یشت بسیار کهن به دو بخش تقسیم می شود. در بخش اول از کرده ۱ تا ۲۵ فرورهای پرهیز گاران به عنوان نیروهای نگاهبان موجودات ستایش می شوند: «اهورامزدا به اسپیتمان زرتشت گفت اینک تو را به راستی ای اسپیتمان از زور و نیرو فر و یاری و پشتیبانی فروهرهای توانای پیرومند پاکان آگاه سازم که چگونه فروهرهای توانای پاکان بیاری من آمدند و چگونه مرا یاری کردند از فروغ و فرآنان است ای زرتشت که من آسمان را در بالا نگاه می

دکتر فتنه هوشداران کایروپراکت

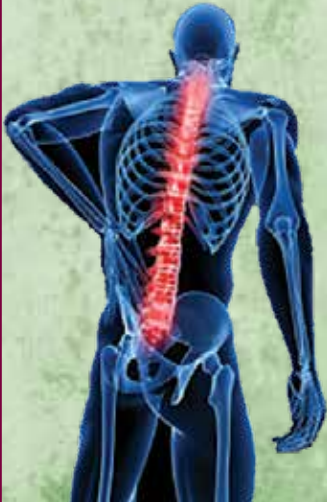
تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی های مفاصل و استخوان، ورزشی، صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته ترین وسایل پزشکی

Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life

مطب مجهز به دستگاه های فیزیکیال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:



Fataneh Hooshdaran, D.C.



- ♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه درد و زانو درد
- ♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن ♦ دردهای کمر ♦ دردهای دست
- ♦ Headache ♦ Sciatica ♦ Degenerative Disc ♦ Rheumatism
- ♦ Lower Back Pain ♦ Shoulder & Knee Pain ♦ Neck & Hand Pain

Serving: San Jose & Santa Clara
www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677

2797 Park Ave., Suite #103
Santa Clara, CA 95050

مسلم اینکه در چنین بحثی نمی‌توان نظریات شاعر پرآوازه عرب ابوالعلاء معری را نادیده گرفت. چون اعتراضات بی‌محابا و عقاید جسورانه او واقعا انسان را به تعجب و می‌دارد که در قرون وسطی با وجود تعصبات شدید مردم، راستی چگونه نوشته شدن اینگونه اشعار ممکن بود؟ ابوالعلاء منکر خداوند نیست، ولی هی مذهب و یا مکتب فلسفی را درست نمی‌پذیرد. او بسیاری از گفته‌های مذاهب مختلف را رد می‌کند، و فقط بعضی از آنها را قبول می‌کند. مثلا در شعر زیر با لحنی طنزآلود نسبت به حکم اسلام در مورد قطع دست سارد اعتراض می‌کند:

یدبخم مئه من عسجد فدیدت / ما بالها قطعتم فی ربع دینار؟

تناقض مانا الا السکوت له / وان نعوذ بمولانا من النار.(۴)

دستی که پانصد دینار دیده آن است برای چه در سرفقت برای ربع دینار قطع می‌شود؟ این تناقضی است آشکار که در برابر آن چاره‌ای جز سکوت نداریم و باید از آتش به مولای خود پناه ببریم.

ابوالعلاء معتقد است که انسان باید در هر کاری از عقل یا «فلسفه عقلی» پیروی کند، در نتیجه او سخت با عقاید تعبدی که منطقی پشت آنها نیست مخالف است و به آنها حمله می‌کند. به عقیده او در «بشریت خوبی وجود ندارد» و همه در صدد فریب دادن یکدیگر هستند. (۵) ابوالعلاء در آنچه به طبیعت بشر مربوط می‌شود بدبین بوده ولی در مورد اخلاق و تاثیر آن در اجتماع خوشبین است. در نظر او اخلاق و دین فرقی ندارند بلکه معتقد است «متدین بدسرشت مانند انسان بی‌دین است» (۶). ابوالعلاء از انتقاد اعتقادات غیرمنطقی بسیاری از فرق بازمی‌ایستد. مثلا او مردم را در گمراهی و هرج و مرج میان اعتزال و تفویض سرگردان می‌بیند و توصیه می‌کند که مردم آنچه را ابوهذیل (پیشوای معتزله) و ابن‌الکلاب (رهبر اشاعره) گفته‌اند به دور افکنند. از بسیاری جهات انکار ابوالعلاء شبیه خیام است، و گویا خیام اشعار او را می‌خوانده و از او خوشش می‌آمده است. (۷) هر دو متفکر به علت انتقادات خود از زاهدان ریایی و سهل‌انگاری در انجام واجبات دینی، متهم به سستی ایمان و بی‌دینی شده‌اند. بسیاری از موضوعات این دو شاعر بزرگ شباهت زیادی به هم دارند. ابوالعلاء نیز مانند خیام خاک را پر از سر و دست قدرتمندان و زیباییانی می‌بیند که خاک شده و در کف کوزه گران قرار گرفته‌اند. (۸)

دنیاله مطلب در صفحه ۵۶

طنز و مذهب

بخش سوم

دکتر حسن جوادی



شکی نیست که قسمتی از رباعیات منسوب به خیام از خود او نیست. شاید بشود گفت که از سویی رباعی‌سرایان زیادی از عقاید او پیروی می‌کردند یا آرای نظیر او داشتند و از ترس مخالفان سروده‌های خود را به خیام نسبت می‌دادند. (۱) از سوی دیگر تعدادی از رباعیات شعری چون بابا افضل کاشانی و سحابی استرآبادی و دیگران را به او نسبت داده‌اند. به نظر می‌رسد که به تدریج مجموعه بزرگی از اینگونه رباعیات انتقادی و گاهی طنزآمیز نسبت به زهد ریایی یا عقایدی شبیه عقاید خیام در فارسی به وجود آمده که خیام مظهری برای آنها شده است. حتی در داستان‌هایی که بعدا درباره او ساخته‌اند، هر قدر هم که سخیف و باور نکرده باشند، چنین طنز و انتقادی به چشم می‌خورد. مثلا داستانی را در نظر بگیرید که می‌گوید شبی خیام مشغول باده‌گساری بود که ناگهان باد سختی می‌وزد و کوزه شراب را به زمین انداخته می‌شکند، و شاعر عصبانی شده رباعی: «ابریق می‌مرا شکستی ربی» را می‌گوید. خداوند بر او غضب می‌کند و روی شاعر سیاه می‌شود، ولی خیام فوراً رباعی «ناکرده گناه در این جهان کیست بگو» را می‌خواند و خدا از سر تقصیر می‌گذرد، و قضیه به خوبی و خوشی پایان می‌یابد. این داستان هر قدر هم نامعقول باشد، باز امید به رحمت و گذشت خداوندی در آن به چشم می‌خورد و حکایت از روحی تساهل‌گرایانه از طرف سازنده داستان می‌کند. گاهی همان حالت چون و چرا که در اشعار خیام هست، در اشعار شعرا دیگر و حتی کسانی که در ایمان آنها شکی نیست به چشم می‌خورد. ناصر خسرو در قصیده‌ای درباره امور جهان چون و چرا می‌کند. مرحوم استاد مینوی در حاشیه دیوان ناصر خسرو می‌نویسد که این شعر «سخیف» را نباید از ناصر خسرو دانست. البته چند بیت اول این قصیده به عین القضا همدانی نیز نسبت داده شده است، ولی مسأله اینجاست که معلوم نیست چرا علمای ما هر شعری یا عقیده‌ای را که از حد عرف و عادت پا فراتر می‌گذارد و اندیشه آزادتری را عنوان می‌کند، «سخیف و قابل تردید» می‌خوانند! گویی می‌خواهند شاعران تحت شرایط و زمان‌های مختلف، یک نوع فکر کنند و در چهارچوب عادات، در قالب روش‌های آشنای مذهب و عرفان و خلاصه مطابق ذوق و سلیقه این استادان شعر بگویند تا ایشان راضی شوند. شاید ناصر خسرو شعر مورد بحث را در زمانی سروده که هنوز سؤالات زیادی برایش مطرح بوده است و بعدا نیز این اشعار را از دیوان خود خارج نکرده است. اینگونه تغییر حالات از شک به ایمان و بالعکس اغلب اتفاق می‌افتد و مثال‌های زیاد از اشخاص بزرگ داریم. به علاوه در موجد بودن و ایمان ناصر خسرو که شکی نیست، او در این شعر بیشتر در نظام عالم و امور آن چون و چرا می‌کند:

خدایا راست گویم فتنه از توست / ولی از ترس نتوانم چفیدن

لب و دندان ترکان ختارا / نبایستی چنین خوب آفریدن

که از دست لب و دندان ایشان / به دندان دست و لب باید گزیدن

اگر ریگی به کفش خود نداری / چرا بایست شیطان آفریدن (۲)

با این همه باید گفت که این شعر را نمی‌توان از وجوه مشخصه آثار ناصر خسرو دانست. زیرا در آثار شعر یا بیشتر از چون و چرا کردن در نظام عالم انتقاد او متوجه دولتمردان و اهل دین است که اولاً با عقاید اسماعیلی او مخالفند و در ثانی از ریاکاری و مردم‌فریبی مخالفان خود در عذاب است. در قصیده دیگری دل زدگی خود را از این دو گروه بیان می‌دارد:

وز رنج روزگار چو جانم ستوه گشت / یک چند با ثنا به در پادشا شدم

گفتم مگر که داد بیایم ز دیو دهر / چون بنگریستم ز عنا در بلا شدم

صد بندگی شاه بیایست کردم / از بهر یک امید که از وی روا شدم

جز درد و رنج هی نگردید حاصلم / زان کس که سوی او به امید شفا شدم

وز مال شاه و میر چو نومید شد دلم / زی اهل طیلسان و عمامه و ردا شدم

گفتم که: «راه دین بنمایند مرا / زیرا که ز اهل دنیا دل پرچفا شدم»

گفتند: «شاد با که مرستی ز جور دهر» / تا شاد گشت جانم و اندر دعا شدم

گفتم: «چو نامشان علما بود و کار جود / کز دست فقر جهل چو ایشان رها شدم»

تا چون به قال و قیل و مقالات مختلف / از عمر چند سال میانشان فنا شدم

گفتم: «چو رشوه بود و ربا مال و زهدشان / ای کردگار باز به چه مبتلا شدم»

مکر است بیشمار و ده‌ها مر زمانه را / من زو چنین ریمیده ز مکر و ده‌ها شدم» (۳)

دکتر فرانک پورقاسمی

متخصص و جراح پا

♦ درمان بیماری‌های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت‌های

قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا

♦ درمان بیماری‌های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

+Hammer Toe, Bunion, Callus, Corn +Foot related diseases, Ingrown Toe Nail +Sports Medicine & Injuries +Heel Pain & Diabetic Foot Care +Ankle Arthroscopy +Pediatric Foot Conditions +Flat Feet & Orthotics +Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه‌ها پذیرفته می‌شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

بدان فضائل می آرید، یعنی او را بدین فضائل تشویق می کند و در این باب نیز راه اغراق و مبالغه پیش نمی گیرد، بلکه خوی اندرزگویی وی همه جا ظاهر می شود.» (۳) گذشته از این، سعدی ناصر خسرو نیست که همه عمر بر سر ایمان خویش استوار بایستد و درد غربت و آوارگی را تحمل کند و از انزوای تبعید به تمام امرا و خلفا بتازد: «سعدی نه تنها هیچ گونه فکری و جهتی بر خلاف معتقدات عمومی ندارد، خوی آسانگیر او به مثابه آن است که هم بر زوال مُلک مستعصم نڈبه می کند و هم با سلاطین فارس که لشکر به بغداد گسیل داشتند و در سقوط بغداد با مغول همکاری کردند و هم با امرای مغول که خلافت عباسی را برانداختند آمیزش می کند و آنان را مدح می گوید.» (۴)

همین طبع معتدل و سازگار و خوی نرم و مسالمت جوی سعدی است که می خواهد در آن زمانه ناامن پرخطر زندگی کند و تا آنجا که می تواند از شر و بدی بکاهد و راه سلامت و میانه روی بیاموزد. ناچار گاه از سر مصلحت و اضطرار مدحی می گوید و ضمن آن اندرز و هشدار می دهد، و گرنه با سابقه ای که از مناعت و استغنا و زهد سعدی در دست است نمی توان به آن «آزاده افتاده» نسبت ابن الوقتی و تزویر و بیدردی داد.» کسروی سعدی را «بدآموز» می خواند و بر او می تازد که سخناش سرشار از دروغ بافی و وارونه گویی است: خواست بزرگ سعدی سخن بافتن و شعر گفتن می بوده. هوس پندآموزی نیز دست از گریبانش بر نمی داشته. این است هر چه خود اندیشیده یا پنداشته و یا جای دیگری به دست آورده، نیک و بد و راست و دروغ، به رشته سخن کشیده. چه بسا که وارونه گویی ها کرده. مثلاً با آن همه پافشاری درباره جبری گری در جای دیگر به کوشش ارج گزارده می گوید:

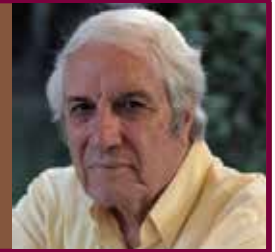
نابرده رنج گنج میسر نمی شود / مزد آن گرفت جان برادر که کار کرده،

حق با کسروی است. در سخنان سعدی تناقض می توان یافت. او از یک سو بنی آدم را اعضای یک دیگر می داند و از سوی دیگر از جهودان به زشتی یاد می کند و بر ملاحظه لعنت می فرستد و ریختن خون مخنثان را مباح می داند. (۵) با این همه آنچه که کسروی آن را به «جبری گری» تعبیر می کند پند سعدی است به سازگاری و خویشتن داری در مقابل زور و ظلم حاکم و قناعت و خرسندی به هنگام تنگدستی و درماندگی، و گرنه نمی توان پذیرفت مردی که در همه عمر، با قناعت بسیار، دمی از حرکت و سیر و سفر و کار و تلاش باز نایستاده و در غربت برای گذران زندگی حتی به کار گل نیز تن داده، آن گونه که کسروی می پندارد، مبلغ تنبلی و بیکارگی باشد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۶**

احمد کسروی

بخش ششم

دکتر ایرج یارسی نژاد



درباره سعدی

کسروی در نقد پراکنده خود از سعدی بیشتر بر مدح او از حاکمان مغول و خلفای بغداد تاکید می کند که «آن تیره روان بی درد» نه تنها از کشتار و ستم آنها نمی گوید، که ایشان را نیز می ستاید. (۱)

در تحلیل و تعلیل، و نه توجیه، مدح سعدی باید به اوضاع زمانه خونریز او و عصر استبداد و خودسری امیران بی رحم ترک و مغول توجه کرد که تا چه حد آن شاعر مصلحت اندیش عافیت بین را در وضعی دشوار قرار می دهد. (۲) او از یک سو امیران و پادشاهان را با زبانی نرم موعظه می کند و از خداوند بیم می دهد و از سوی دیگر به مردم می آموزد که چگونه از شر این امیران خونخوار خود را برهانند. این گفته درست است که: «با سابقه ای که از اخلاق و روح بزرگ سعدی در دست هست به طور قطع می توان گفت هیچ گاه برای جلب نفع و رسیدن به مکنات امرا را مدح نکرده است. باعث وی یا امور سیاسی و اجتماعی و یا اخلاقی بوده است. امیری از طرف خان مغول به فارس می آید، صاحب اختیار مطلق، و می داند بزرگترین شاعر عصر در شیراز است و هر شاعری با قصیده ای باید خراجی بپردازد. تخلف از این سنت بی اعتنایی به امیر مطلق العنان است، مخصوصاً که این شاعر نزدیکی و خصوصیتی با خاندان حاکمه پیشین داشته و آنها را ستوده است. به علاوه، سابقه زندگی سعدی و وضع اجتماعی او طوری است که باید واسطه میان مردم و حکومت بوده حتی الامکان دفع شر کند. سعدی کمیت اندیشه را در اقطار واسعه خیال به تکاپو نمی اندازد که هر چه دروغ و نارواست در ستایش کسی جعل کند. نه کرسی فلک را زیر پای نمی گذارد، بلکه در قصیده خود فضیلت و خوبی را می ستاید و امیر را بدان ها تشویق می کند. در ممدوح فضائلی را که به درد اجتماع بخورد می انگارد و او را

همه چیز با مراقبت بهداشتی و درمانی + غذای سالم شروع میشود



همین امروز برای ثبت نام Medi-Cal و CalFresh درخواست دهید:
HealthyAC.org



SCAN ME

وقتی بودجه محدود است، ممکن است احساس کنید که باید بین خرید غذای سالم و رفتن به دکتر یکی را انتخاب کنید. با Medi-Cal و CalFresh لازم نیست یکی را انتخاب کنید. **میتوانید هر ماه برای خرید خواربار مزایایی دریافت کنید و مراقبت درمانی با هزینه پایین یا رایگان دریافت کنید.**

احتمالاً اگر برای یکی از برنامه ها واجد شرایط باشید، برای دیگری نیز واجد شرایط هستید. سازمانهای اجتماعی در همسایگی شما منتظرند تا در روند درخواست به شما کمک کنند، پس همین امروز با آنها تماس بگیرید.

Alameda County
Social Services
Agency



شخص آگاه و رشیدی پیدا می شد. اگرچه پادشاه ایران از این قماش نبود اما او دمکراسی اروپا را دیده بود و می خواست مثل اروپائیان فکر کند، اما خبر نداشت که دمکراسی های غربی به درد شرقی ها نمی خورد و باید از نوع شرقی آن یعنی دمکراسی رضا شاهی را ادامه می داد.

ممکن است از دمکراسی رضا شاهی خنده تان بگیرد، اما باید بگویم و بنویسم که برای ما چنین پادشاهی لازم بود اما حالا که کار از کار گذشته و نه رضا شاهی هست و نه محمدرضا شاهی. در آن روز، من در کنار مزار محمدرضا شاه ایستاده و اشک می ریختم، نمی دانم این اشک بخاطر شاه بود یا بخاطر عظمت از دست رفته میهنم یا اینکه اصلا داشتم به حال خودم گریه می کردم. هرچه که بود و هست، اگر این انقلاب برای آزادی بیشتر مردم و آبادی ایران کاری می کرد شاید گریه ای و یا شورابه ای در کار نبود، اما افسوس که آن همه عظمت، آن همه شکوه و جلال، تبدیل شد به شکست، ضعف، بدبختی و این که مردم در مرداب عفن فرهنگ آخوندی غرق شوند.

من در کنار مزار پادشاهی بودم که هر روز که از درگذشت او می گذرد بیشتر به عظمت عشق او به میهنش پی می برم. خاطرات علم را بخوانید، خوب و بد را همه نوشته و افسوس بر نگاه هایی که جز بد را نمی بینند و جز بد را نمی خوانند. متأسفانه تاریخ را بعد از هر رخدادی می نویسند و وقتی بدرد می خورد که کار از کار گذشته است و رویداد تاریخی رخ داده است و گرنه بعد از هر عمل انجام شده ای می توان پی به اشتباهات برد و تفسیرات فراوان هم نوشت که هنوز هم دارند، می گویند و می نویسند! ولی من وقتی پیش و پس از انقلاب ۵۷ را بررسی می کنم، با خودم می گویم ای کاش ده پانزده سال دیگر رضا شاه و ده بیست سال دیگر محمدرضا شاه سلطنت می کردند و ایران نیازی به انقلاب پیدا نمی کرد. یعنی اگر محمدرضا شاه می ماند، مطمئن هستم که چنین انقلاب شومی اتفاق نمی افتاد. آن روز، از کنار مزار شاهنشاه ایران در حالیکه نوه هایم دستهایم را گرفته بودند و به زور مرا به بیرون هدایت می کردند دور شدم، اما دلم با اوست، با مردی که یک انسان واقعی بود و میهنش را دوست می داشت.

گوئیم که عاشق وطن می باشیم / در فکر نجات مرد و زن می باشیم
افسوس گر اندیشه ما بشکافند / ما عاشق فکر خویشتن می باشیم



خاطره ای دارم از سفری که با همسر، دخترم و نوه هایم به مصر داشتم و قرار بود به دیدار مزار پادشاه ایران برویم. مینی بوس که از شهرک رحاب در کنار شهر قاهره، ما را به سوی مسجد الرفاعی می برد بالاخره در خیابان بالاتر توقف کرد و جوانک راهنما پرسید: «اول به کدام مسجد می خواهید بروید؟» (یک مسجد هم روبروی مسجد الرفاعی بود که نامش را نمی دانم) همگی گفتیم مسجد الرفاعی، چرا که همه می خواستند قبر شاه را ببینند، از جمله دخترم و نوه هایم که گویا چیزهایی درباره ایران و شاه شنیده بودند. من و همسر با سکوت از پله های مسجد بالا رفتیم. کفش کن، کفش های ما را گرفت و مدتی هم ما را در سرسرای مسجد نگهداشتند که وارد نشویم چون وقت نماز بود. بعد اجازه ورود (تورلیدر) ما را به طرف جائی که مزار پادشاه ایران قرار داشت هدایت کرد.

سنگ مزار شاه را از مرمر خوش رنگ و زیبایی ساخته اند و توسط میله و طنابی کلفت از قسمت های دیگر مسجد جدا شده و پرچم شیر و خورشید نیز بر آنجا خودنمایی می کند. من که معمولاً از دیدن چراغ گردان پلیس پشت سرم، هنگام رانندگی، قلبم به تالاپ و تولوپ می افتد، این بار بدون چراغ پلیس، قلبم شروع به ضربه زدن به قفسه سینه ام کرد و هرچه می خواستم خودم را کنترل کنم نمی شد. بالاخره اشکم سرازیر شد. نوه های من تا آن روز گریه من را ندیده بودند و برایشان قابل قبول نبود که من گریه کنم. نوه بزرگتر که در آن زمان چهارده سال داشت، با رنگ پریده مرتب می پرسید که چرا گریه می کنم، و من پاسخی نداشتم جز اینکه بگویم: «موردی نیست و نگران نباشید.» مأمور تور هم متأثر شده بود و بعد چند تن آمریکایی هم آمدند و به چهره من و همسرم که به شدت اشک آلود بود می نگرستند و تعجب می کردند. دلم نمی خواست زود آنجا را ترک کنم. رفتم سری به قبر ملک فاروق زدم که در شبستان پهلویی بود و بازگشتم و دستم را به روی مرمر قبر گذاشتم و فاتحه ای هم برای شاه خواندم. شاهی که به مذهب اعتقاد داشت. شاهی که به حضرت عباس هم اعتقاد داشت اما همین طرفداران مذهب و حضرت عباس از قدرت بزیرش کشیدند. نمی دانم او چقدر معتقد بود اما هرچه بود و هرکاری که می کرد هوای اسلام و مسلمان ها و آخوندها را داشت و ای کاش مثل پدرش می بود و به این جماعت دروغگوی متقلب و متزور دل خوش نمی شد.

در طول این چهل و اندی سال که از این انقلاب ننگین می گذرد، آنقدر سیاستمداران و پژوهندگان و روزنامه نویسان و ناهار خورندگان با شاه، مطالبی نوشته اند که برای سیصد سال مان کافی است. من بلد نیستم چیزی بنویسم اما در مدت این چهل و چند سال مثل بسیاری از ایرانی ها فکر کرده ام که چرا چنین شد و چطور مملکت از دست رفت. اگر فردی آگاه و با معلومات پیدا شود که کتابی بنویسد به نام «هزار و یک دلیل انقلاب ایران»، چراغی خواهد بود فرا راه آیندگان و این کتاب چکیده ای خواهد بود از نوشته های دیگران که بسیار بدرد خواهد خورد.

اگر به تاریخ سرزمین مان با دقت بیشتری نگاه کنیم، در می یابیم که آغاز گران سلسله های پادشاهی در ایران، مردمان نترس و کاردان و سختی کشیده ای بوده اند که خود را از پائین ترین قسمت جامعه به بالاترین مقام همان جامعه رسانیده اند و در حقیقت مانند پولاد آب دیده شده اند، و چون آینده نگر و آینده شناس بوده اند علاج واقعه را قبل از وقوع می دانسته اند. اما فرزندان آنان و فرزندان فرزندان آنها به علت اینکه اکثراً در حرمسرا و زیر دست خواجه سرایان بزرگ می شده اند، کم در بین شان

رستوران فیمس کباب



غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه
و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت
آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

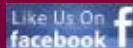


کیتترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می کند.

(916)483-1700

www.famouskabob.com



1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825

ماهنامه پژواک

با درج آگهی در نشریه پژواک،

کسب و کار و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408) 221-8624

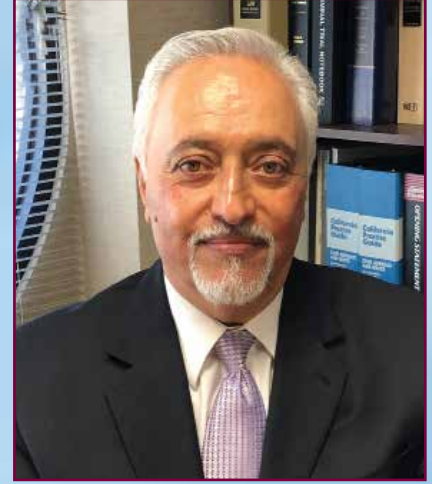
دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر



Jeffrey Zinder

وکالی سابق شرکت های بیمه
با بیش از ۶۰ سال تجربه



Ali Moghaddami

Maintaining the highest level of Professionalism & Integrity.

- ◆ Personal Injury
- ◆ Business Litigation
- ◆ Employment Law
- ◆ Criminal Defense
- ◆ Insurance Dispute
- ◆ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ◆ کلیه دعاوی تجاری
- ◆ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ◆ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ◆ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.

Free Consultation

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113

برخی از نویسندگان تاریخ فرانسه بر این باورند که با انتشار «نامه های فلسفی» در فرانسه نخستین جرقه های انقلاب فرانسه سوسو می زند و نخستین بذره های انقلاب در این سرزمین پاشیده می شوند. ولتر در این نامه ها استبداد شاهان فرانسه را می کوبد، ستمگری های روحانیان و شیادی بزرگان کلیسای فرانسه را آشکار می کند، از دستگاه دین و دولت فرانسه با عنوان سرکوب کنندگان آزادی های فردی و غارتگران جامعه یاد می کند. اما در عوض به ستایش از آزادی های فردی در انگلستان، حکومت قانون، نرمش دینی و توجه به علم و معرفت در آن کشور می پردازد. ولتر در «نامه های فلسفی» تصویری از جامعه انگلستان در دهه های اول قرن هجدهم را به دست می دهد. وی در این نامه ها از پدیده های اجتماعی چون حکومت و سیاست، فلسفه و علوم، دین و مذهب، هنر و ادبیات سخن می گوید. نیوتن را نابغه علم می شناساند که در دستگاه علمی او از خرافات رایج در علم در فرانسه نشانی نیست.

جان لاک را فیلسوفی نابغه می شمارد که در فلسفه او آزادی فرد جایگاه والایی را ویژه خود ساخته است. از حکومت انگلستان به نام مشروطه سلطنتی یاد می کند که مردم جامعه در برابر قانون مساوی شناخته شده اند و شاه کشور به مانند شاه فرانسه خودکامه نیست. ولتر با هیجان بسیار به هم زیستی مذهب ها و مدارای دینی در جامعه انگلستان می نگرد و می گوید بیش از سی دین و مذهب گوناگون در این سرزمین یکدیگر را تحمل می کنند.

وی در برابر، خشک اندیشی مذهبی و خرافات زدگی را در فرانسه با تمامی نیرو و توانش به زیر تازیانه سرزنش می برد و خودکامگی روحانیون فرانسوی را به باد انتقاد می گیرد. ولتر پیشرفت علم و دانش را در انگلستان می ستاید و دستگاه دین و مذهب را در فرانسه مسئول عقب ماندگی علم می داند. این نویسنده که خود شیفته و شیدای علم است کتاب های نیوتن را می خواند و اندیشه هایش را غرق در تحسین می کند. برخی از نویسندگان سرگذشت ولتر نوشته اند ولتر زمانی که قدم بر خاک انگلستان گذاشت شاعر و نمایشنامه نویسی بیش نبود، اما پس از ترک آن به فیلسوفی انقلابی تبدیل شده بود. اما بسیاری دیگر از سرگذشت نویسان چنین باوری ندارند و می گویند در وی پیش از سفر به انگلستان توانایی های فیلسوفی انقلابی و نویسنده ای ژرف اندیش وجود داشته و در دوران زندگی در انگلستان بر میزان این توانایی ها افزوده شده است.

دنیاله مطلب در صفحه ۵۷

ولتر

بخش دوم

دکتر احمد ایرانی



تبعید به انگلستان

ولتر در ۳۲ سالگی وارد انگلستان می شود و سه سال در آن کشور زندگی می کند. در این دوران انگلستان یکی از آزادترین کشورهای جهان به شمار می رود. سرزمینی که شاهی را به دار آویخته، مذهبی را اصلاح کرده، و مجلس ملی یا پارلمانش کانون قدرت مردم است. ولتر به زودی در می یابد که در انگلستان زندانی به مانند زندان باستیل وجود ندارد و به این آسانی ها نمی توان مخالفان دین و دولت را به زندانبان سپرد. این اندیشمند فرانسوی از میزان آزادی های فردی، نرمش پذیری جامعه در برابر مخالفان و آزادی های دینی در این جزیره که با سرزمین استبداد زده فرانسه فاصله چندانی ندارد غرق در شگفتی می شود. وی انگلستان را در سنجش با فرانسه از نظر تمدن، برخورد اندیشه ها، پیشرفت علمی و به ویژه از نظر آزاد اندیشی بسیار پیشرفته تر می بیند و زبان به ستایش می گشاید. نویسنده ای که در میهنش او را بدون محاکمه دو بار به زندان افکنده اند و به خاطر اندیشه هایش از زادگاهش اخراج شده در می یابد که اگر نویسنده انگلیسی بود به خاطر اندیشه هایش نه زندانی می شد و نه از کشورش بیرونش می کردند.

ولتر که خود به عنوان شاعر، نمایشنامه نویس و نویسنده انقلابی آوازه ای دارد، با نویسندگان، شاعران، فیلسوفان و بزرگان انگلیسی آشنا می شود. با به کار انداختن مغزی نابغه آسا زبان انگلیسی را یاد می گیرد. با بزرگانی چون پوپ، نامن و بر کلی گفتگو می کند. کتاب های فرانسیس بیکن، جان لاک، شکسپیر و نیوتن را می خواند. احترامش آن چنان بالا می رود که به دربار انگلستان معرفی می شود.

نویسنده تبعیدی برداشت ها و اندیشه هایش را درباره مردم و سرزمین انگلستان در ۲۵ نامه شرح می دهد. مجموعه این نامه ها بعدها با عنوان «نامه های فلسفی» در انگلستان و فرانسه منتشر می شوند و به ویژه در فرانسه شور و هیجانی حیرت انگیز پدید می آورد.



CREDIT REPAIR
CLINIC

کردیت بهتر
آینده روشن و موفقیت بیشتر



برای ترمیم، بهبود و یا ارتقاء کردیت، با ما تماس بگیرید

(مشاوره و آنالیز رایگان) 1-800-311-1050 - 415-799-1315

www.creditrepair.clinic info@creditrepair.clinic

Gabeh Rug Gallery

با ۴۰ سال تجربه و با ارائه بهترین سرویس و خدمات

مجموعه ای از بهترین فرش های دست باف (تبریز، نائین، کاشان، قم، تابلو فرش و غیره)

Handmade Rugs, Variety of Designs (Tabriz, Naeen, Kashan & Qom)

متخصص در شستشوی فرش های دست باف و ارزشمند

از شما دعوت می کنیم که از نفیس ترین مجموعه فرش های ایرانی نو و آنتیک دیدن فرمایید!



رفوگری،
لکه و رنگ برداری،
براق شور

خرید، فروش
و
معاوضه

برآورد و
قیمت گذاری
جهت بیمه

*Wash
&
Repair*

*Buy, Sale
&
Trade-ins*

*Expert
Appraisals
for Insurance*

(408) 876-9495

By Appointment Only

3911 Stevens Creek Blvd, Suite 201, Santa Clara, CA 95051

از محارم هستند و حضور ایشان اشکالی ندارد. همراه «مکتوبین» فقط سه صاحب منصب انگلیسی بودند و چون افغان‌ها آنها را احاطه کردند سه تن از آنان را بر پشت زین خود گذاشتند که «تره وور» یکی از آن صاحب منصبان از اسب به زمین افتاد و بلافاصله با شمشیرهای افغان‌ها کشته شد و دو نفر دیگر را به قطعه‌ای بردند و در آنجا محبوس کردند. همزمان «سرویلیام مکتوبین» نماینده سیاسی انگلیس در دربار شاه شجاع با محمداکبرخان گلاویز شده بودند و در حالیکه مکتوبین فریاد می‌زد «از برای خدا» و نجات خود را می‌طلبید با طیانچه محمداکبرخان کشته شد و در بیست و چهار دسامبر قشون انگلیس از مرگ او آگاه شد و «پانتجر» را به جای او انتخاب کردند. در ضمن پیشنهادی در ۱۶ ماده از طرف سرداران افغان به فرمانده قشون انگلیس رسید که پیشنهادهای بسیار خشن و توهین آمیز بودند، اما انگلیسی‌ها چاره‌ای جز قبول آنها نداشتند.

در این زمان که افغان‌ها غالب بودند و انگلیسی‌ها مغلوب، رفتار افغان‌ها با ایشان بسیار زننده و توهین آمیز بود. در ابتدا تقاضا کردند که انگلیس تمام مهمات و توپخانه قشون را باید به سرداران افغان تسلیم کند. بعد تقاضای تسلیم صاحب منصبان و کاپیتان‌ها را کردند که اینها همه اتفاق افتاد. بعد تقاضای تسلیم تمام سرداران انگلیسی را نمودند که به عنوان گروگان در کابل بمانند که بعداً از این تقاضا صرف‌نظر کردند. در اول ژانویه ۱۸۴۲ با قرارداد حرکت قشون انگلیس از کابل موافقت شد و قرارداد توهین آمیز شانزده ماده‌ای نیز تنظیم شد که همه به ضرر انگلیس و بسیار توهین آمیز و حقارت بار بود. «جان ویلیام کی» در تاریخ خود راجع به این وقایع می‌نویسد: «در تمام این مدت هیچ پیش‌آمدی ناگوارتر و غم‌انگیزتر از قبول این معاهده برای صاحب منصبان انگلیسی نبود. درحالی که آنها به سرداران افغان التماس می‌کردند که با ضعیف با فشار زجر و شکنجه برخورد نکنید و خود را تسلیم رحم و مروت یک دشمن ظالم و جبار کرده بودند اما افغان‌ها به انتقام گذشته غم‌انگیز خود از هیچ شقاوتی نسبت به ایشان کوتاهی نکردند و گرچه قراردادی را امضاء کرده بودند که آنها در امان هستند و می‌توانند به سلامت افغانستان را ترک کنند و انگلیس‌ها در حال مراجعت بودند، از گوشه و کنار به گوش انگلیسی‌ها می‌رسید که افغان‌ها نسبت به قراردادی که بسته‌اند وفادار نیستند و به محض حرکت آنها در راه به ایشان حمله می‌کنند و همه را خواهند کشت و فقط زنها را نگاه خواهند داشت تا خانواده امیر دوست محمدخان به سلامت به افغانستان برسد و محمداکبرخان پسر دوست محمدخان قسم خورده بود که همه آنها را یک جا خواهد کشت.

در ششم ژانویه ۱۸۴۲ قشون انگلیس که شانزده هزار نفر بود، از کابل حرکت کرد و به محض رسیدن این قشون به نزدیک جلال‌آباد، افغان‌ها همه آنها را به هلاکت رساندند و فقط یک نفر به نام دکتر «برایدن» در حالی که بیمار و زخم خورده بود در سیزده ژانویه خود را به جلال‌آباد رساند و آنچه که از این داستان و مسافرت و انهدام قشون انگلیس بعدها به ما رسید گفتار این تنها کسی است که از این فاجعه جان سالم به در برد.



چگونگی جدا شدن هرات از ایران

مورخ آنچه در افغانستان برسر انگلیس آمد، دکتر «برایدن» می‌گوید در هجدهم دسامبر برف به شدت باریدن گرفت و تمام زمین را پوشاند، اگر ما یک هفته قبل از آن راه بیرون آمدن از افغانستان را پیش گرفته بودیم شاید امیدوی به رهایی داشتیم، ولی متأسفانه حتی طبیعت هم بعد از آن همه ستمی که انگلیسی‌ها به افغان‌ها روا داشتند و سیاست ظالمانه‌ای که پیش گرفته بودند با ایشان سر دوستی نداشت. این یک هفته‌ای که انگلیس با سستی و تعلل از دست داد باعث زبانی جبران ناپذیر به قشون انگلیس شد. دکتر «برایدن» می‌گوید سیاست ظالمانه ما در افغانستان آنچنان ستمکارانه بود که حتی خداوند هم بر این سیاست لعنت می‌فرستاد. بالاخره روز بیست و سوم دسامبر قشون انگلیس برای حرکت از کابل آماده شد. از چند روز قبل از آن از طرف نماینده سیاسی انگلیس اوامری صادر شده بود که قشون را آماده حرکت کند و در این زمان نماینده انگلیس مبالغی پول میان سرداران افغان تقسیم کرد که شاید بتواند قشون انگلیس را از این مهلکه نجات دهد. در همان حال انگلیسی‌ها گرچه به شکست خود اقرار داشتند و به اجبار مجبور به ترک کابل بودند اما باز هم در همان حال «سرویلیام مکتوبین» از یک طرف با سرداران «بارکزیایی» رابطه دوستی داشت و از طرف دیگر پول زیادی به سرداران «گلزایی» و قزلباش‌ها می‌داد که آنها به طرفداری انگلیسی‌ها برخیزند و بر ضد گروه دیگر به نفع انگلیس و شاه شجاع دست نشانده انگلیسی‌ها قیام کند. از طرف دیگر «سرویلیام مکتوبین» نماینده سیاسی انگلیسی در تلاش بود که با محمداکبرخان پسر امیر دوست محمدخان طرح دوستی بریزد و او را به طرف انگلیسی‌ها متمایل کند. بالاخره قرار شد در بیست و سوم دسامبر «سرویلیام مکتوبین» نماینده سیاسی انگلیس، با محمداکبرخان در خارج از اردوگاه انگلیسی‌ها ملاقات کنند. مکتوبین تصور می‌کرد که در این ملاقات به خواسته خود خواهد رسید و با افغان‌ها کنار خواهد آمد، در حالی که بسیار کسان به او گوشزد کردند که این می‌تواند دامی برایش باشد ولی او با اعتماد بیش از اندازه‌ای که به افغان‌ها و گفتار آنها پیدا کرده بود توجهی به این سخنان نکرد و همراه با سه چهار نفر از صاحب منصبان انگلیسی به قصد این دیدار آماده حرکت شدند و گرچه قرار شده بود عده‌ای نظامی و دو عراده توپ در دسترس باشند چون این‌ها آماده نشده بودند، وی با اعتماد به افغان‌ها، دیگر منتظر نظامی‌های انگلیس نشد و حرکت کرد و در نزدیکی رودخانه در ششصد قدمی اردوگاه با محمداکبرخان و عده‌ای دیگر از سرداران افغان ملاقات کرد و اسب عربی بسیار ارزشمندی هم به او هدیه کرد. آنها در کنار رودخانه بر روی زمین نشستند و گفتگو را آغاز کردند. در این زمان عده‌ای از افغان‌ها که در دوردست‌ها جا داده شده بودند کم‌کم جلو آمدند و آنها را احاطه کردند.

«مکتوبین» در این هنگام از محمداکبرخان پرسید که مگر مذاکرات محرمانه نیست، این اشخاص در این میان چه کاره‌اند! سرداران در جواب گفتند که اینها

معرفی کتاب

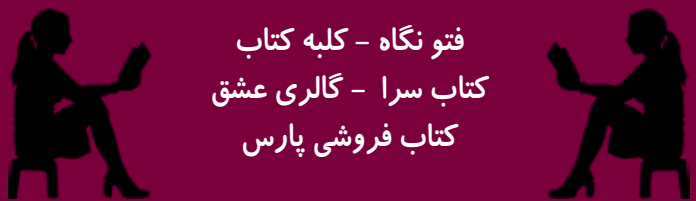
«یادها و دیدارها»، نه صرفاً دفتر خاطرات ایرج پارس‌نژاد، بلکه سندی است موثق که گوشه‌هایی از خلیقات و منش و رفتار جماعتی از کوشندگان عرصه ادبیات و فرهنگ و هنر ایران را در پنجاه سال اخیر آشکار می‌کند. خواننده کتاب با برخی از خصلت‌ها و افکار و عقاید نام‌آوران زمانه چون بدیع‌الزمان فروزانفر، پرویز ناتل خانلری، عبدالحسین زرین‌کوب، عباس زریاب خویی، محمدجعفر محبوب، ایرج افشار، سیروس پرهام، داریوش شایگان، شاهرخ مسکوب، نجف دریابندری، نادر نادرپور، محمدرضا شفیعی کدکنی، محمدرضا شجریان، بهرام بیضایی، عباس کیارستمی و... آشنا می‌شود و نکته‌های نخونده و نشنیده بسیاری می‌یابد.

برای تهیه کتاب «یادها و دیدارها»، لطفاً با شرکت کتاب در لس آنجلس تماس حاصل فرمایید.

(۳۱۰) ۴۷۷-۷۴۷۷

مراکز پخش ماهنامه پژواک در وست وود

فتو نگاه - کلبه کتاب
کتاب سرا - گالری عشق
کتاب فروشی پارس





برنامه‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه‌های مارس و آوریل ۲۰۲۲

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612

www.iccnc.org

(510) 832-7600

info@iccnc.org or Pr@iccnc.org

facebook.com/ICCNCORG

Telegram: @iccnc

Eid Nowruz & 15th of Shaban Celebration
Saturday March 19, 2022



جشن نوروز ۱۴۰۱ و نیمه شعبان

عصر شنبه ۱۹ مارس ۲۰۲۲ به صورت حضوری

برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت (WWW.ICCNC.ORG) و شبکه‌های اجتماعی مرکز مراجعه کنید.

آغاز برنامه‌های ماه رمضان ۱۴۴۳ (از هفته اول آوریل ۲۰۲۲)

درباره برگزاری حضوری و یا آنلاین برنامه‌های ماه رمضان لطفاً با ما از طریق سایت و یا شبکه‌های اجتماعی در تماس باشید.



نماز جمعه؛ ساعت ۱ تا ۲ عصر (حضوری)

درس گفتارهای دکتر عبدالکریم سروش

۱- شرح «کیمیای سعادت غزالی» - شنبه ۵ مارس و ۲ آوریل / ساعت ۶ عصر از طریق Zoom.

۲- «غفوری در منزل‌های اقبال لاهوری» - جمعه ۱۸ مارس و ۱۵ آوریل / ساعت ۷ عصر از سوی بنیاد توحید و Zoom.

۳- «علم و دین» - یکشنبه‌ها، ۶ مارس و ۳ و ۱۷ آوریل ساعت ۱۱ صبح از طریق Zoom

۴- درس گفتار «شرح دفتر ششم مشنوی» - یکشنبه‌ها، ۶ و ۲۷ مارس و ۱۰ و ۲۴ آوریل ساعت ۱۱ صبح از طریق Zoom.



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا
شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین



Islamic Services Offered by ICCNC (Via ZOOM)



Islamic Burial: ICCNC provides complete burial services in accordance to the Islamic laws. At the present time, ICCNC can provide limited services for the wash and burial services. please contact the office for details (510-832-7600)



Marriage: Islamic Marriage Ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" at ICCNC via ZOOM. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washington D.C.



Divorce: The Islamic Divorce Ceremony and recitation of "Khotbeh Talagh" at ICCNC via ZOOM. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the interest Section of IRI.



Accepting Islam: ICCNC helps individuals interest in giving "Shahada" and accepting Islam to become Muslims. We can held it via ZOOM. ICCNC issues a certificate for this process.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612

www.iccnc.org

(510) 832-7600

info@iccnc.org or Pr@iccnc.org

facebook.com/ICCNCORG

Telegram: @iccnc



قدرت کلمات

در کلمه درست از مجموعه جعبه ابزار گلنتا (فصل نامه سوئدی)، مایکل آذار (Michael Azar) فیلسوف با نقل قولی از آندره برتون شروع می‌کند: «یک کلمه، و

همه چیز نجات می‌یابد. یک کلمه، و همه چیز بر باد می‌رود.» او در ادامه نه تنها دوراهی دشواری را می‌کاود که نویسندگان در هنگام انتخاب کلمات با آن مواجه‌اند، بلکه آمیزه‌ای از شوق و تردید آنان نسبت به قدرت و وسوسه‌انگیزشان را هم بررسی می‌کند. آذار با شروع کردن از ادبیات به ارائه کاوش‌های میگل دو سروانتس و گوستاو فلوربر از «رابطه میان واقعیت زیسته و رؤیاهای ایدئالیستی، با عطف توجه به برخورد آنها در محل تقاطع میان داده‌های سفت و سخت واقعیت و رؤیاهایی که برای گریز از آن واقعیت‌ها تسلیم‌شان می‌شود» می‌پردازد. به نظر او، فلوربر در مادام بوواری می‌پرسد «تا چه حد می‌توان خطر کرد و در سرزمین رؤیاهای پیشروی کرد بی‌آنکه تماس با واقعیت را از دست بدهیم» و پرسش سروانتس در دن کیشوت این است که «از کجا می‌آید قدرتی که ما را متقاعد می‌کند با آسیاب‌های بادی بجنگیم، با این تصور که آنها دیوهای شیرینند؟» آذار از فلسفه مکالمات افلاطون با گریاس و دیگر سوفسطاییان را برمی‌گزیند که عقیده داشتند کلمات می‌توانند «ترس را هم القا کنند و هم تخفیف دهند، هم آشک و هم لیخن را پدید آورند، هم عشق و هم نفرت را تبلیغ کنند». در عوض، افلاطون در جمهوری «بحث و استدلال می‌کند که در چه موقعیت‌هایی شخص حق استفاده از کلمه را دارد». او «فلسفه کلمه را به قصد «روشن کردن» شنونده یا خواننده در مورد درستی، حقیقت، زیبایی مطرح می‌کند.» کلمات وسوسه‌کننده و فریبنده کنار گذاشته می‌شوند زیرا «برده ممکن است ناگهان باور کند که ارباب است، زن باور کند که مرد است، مرد باور کند که زن است، کودک باور کند که بزرگسال است، بزرگسال باور کند که کودک است.» یا، می‌توان افزود، تروریست، سر باز یا رئیس‌جمهور باور کند که ناجی است.

کلمه‌ای برگزین

سارا وارینگ - برگردان: افسانه دادگر

بیست سال قبل هنگامی که جورج دابلیو. بوش «جنگ با ترور» را اعلام کرد، می‌توانستیم این فکر را موجه بدانیم که این عبارت بدون هیچ تبعیضی انتخاب شده است. اگر آن دو کلمه اساسی - «جنگ» و «ترور» - نه روی میز بوش در کاخ سفید بلکه مثل ورق‌های بازی روی میز قمار پشت و رو شده بود، آیا به طور غریزی دل مان نمی‌خواست که دوباره ورق‌ها را بر بزنند و از نو تقسیم کنند [تا شاید این بار مثل علت و معلول پشت سر هم ظاهر نشوند] مفهوم «ترور» یا ترجیحاً «تروریسم» پس از واقعه ۱۱ سپتامبر همیشه روی میز بود، اما «جنگ» چگونه می‌توانست به عنوان پاسخ درست به خشونت انتخاب شده باشد! جنگ مسلماً شکلی از ترور است. و با وجود این، غرب، در آغاز به تلاقی زندگی‌های فراوانی که به نحوی فاجعه‌بار در حمله‌های هدف‌گذاری شده از دست رفته بود، نعل وارونه زد: در این زمینه، پای ترور به مثابه تهدیدی همیشه حاضر در میان می‌آید و «این یعنی جنگ» [تا به این ترتیب خود جنگ موجه شود]. و چنین بود تا وقتی که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور پیشین ایالات متحده، معامله با طالبان را، که بسیار مورد انتقاد قرار گرفت، در فوریه ۲۰۲۰ امضاء کرد. تصاویر فرماندهان شورشی که در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ بر کرسی اشرف غنی، رئیس‌جمهور افغانستان، در کابل تکیه زدند، تصاویری که به سرعت منتشر شد، گواه توافقی بود که حکومت دست‌نشانده آمریکا را متزلزل کرده بود. عقب‌نشینی تحت فشار نیروهای باقیمانده ایالات متحده، متحدانش و نیروهای ائتلافی، و تخلیه آکنده از هراس و وحشت شهروندان آمریکایی و شهروندان افغان متحدش، هنگامی تشدید شد که، در اقدامی مخالف با وعده مشکوک طالبان به پرهیز از خشونت، نهایتاً در یک عملیات تروریستی بمب‌گذاری انتحاری داعشی، زندگی تعداد زیادی از نظامیان و غیرنظامیان نابود شد. آنان که مردند به شمار واقعا هولناک شهروندان کشته شده در این جنگ اضافه می‌شوند. بنا بر تخمین دانشگاه براون از سال ۲۰۰۳ تا سال ۲۰۱۹ بین ۱۸۴۳۸۲ و ۲۰۷۱۵۶ نفر در جنگ در عراق مردند و تخمین زده می‌شود که از سال ۲۰۰۱ به بعد بیش از ۷۱ هزار نفر نیز در افغانستان و پاکستان جان باخته باشند.



کامران پورشامس

مشاور آگاه و با تجربه در خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

تخصص ما، تجربه ۴۰ ساله ماست!

TuuKasa Real Estate

(408) 369-2020

قصد خرید یا فروش خانه دارید؟

شما می‌توانید با پرداخت فقط **۱ درصد کمسیون**، خانه خود را با ما لیست کنید

همچنین با خرید خانه رویایی تان، **۱ درصد کردیت** مبلغ خرید خانه به شما تقدیم خواهد شد!

You can list your property with us at only **1% commission** & save thousands of dollars.

You can also buy your dream home with us & get **1% credit** towards your purchase price.

برای خرید و یا فروش خانه تان این موقعیت استثنایی را از دست ندهید!

Kamran Pourshams

Email: info@tuukasa.com

339 Saratoga Ave., Ste. 300, San Jose, CA 95129

♦ مدت زمان بروز علائم بیماری
♦ توصیف علائم مانند سوزش
♦ مواردی که باعث تشدید درد می شوند مانند ایستادن یا بلند کردن اشیاء
شرح کامل بیماری: در این مرحله متخصص کایروپراکتیک ناحیه درد را ارزیابی می کند و سوالاتی در مورد محل های مختلفی که درد ایجاد می شود، سابقه خانوادگی ابتلا به درد، عادت های بد غذایی، سابقه داشتن درمان های دیگر، سابقه داشتن اختلالات استخوانی، شغل فرد و فعالیت های اجتماعی فرد می پرسد.

معاینات فیزیکی: متخصص کایروپراکتیک در این مرحله از روش های متفاوت برای ارزیابی نواحی از ستون مهره ها که به درمان کایروپراکتیک نیاز دارد استفاده می کند. در این معاینات حرکات ستون مهره ها ارزیابی می شود. بر اساس نتایجی که از این معاینات به دست می آید، ممکن است متخصص کایروپراکتیک انجام آزمایش های دیگر را توصیه کند. این آزمایش ها شامل تست عکس برداری اشعه ایکس برای ارزیابی جابجایی مهره ها و استفاده از ابزاری که درجه حرارت پوست را ارزیابی کند می باشد. با ارزیابی درجه حرارت مشخص می شود که آیا بیمار به درمان دستی نیاز دارد یا خیر. بسیاری از متخصصان کایروپراکتیک از مفاهیم بیومکانیکی برای درمان استفاده می کنند. آنها با درمان اختلالات بیومکانیکی مانند صافی کف پا می توانند ساختارها را بدون هیچ کم و کاستی درمان کنند. هدف از انجام این درمان ایجاد تعادل در ساختارهای نواحی بالای پا است.

تشخیص: در ارزیابی درد ناحیه تحتانی مفصل کمر متخصص کایروپراکتیک با تقسیم بندی آسیب دیدگی های مفصل کمر به سه دسته می تواند علت درد این ناحیه را تشخیص دهد: **آسیب دیدگی های جدی:** این آسیب دیدگی ها شامل تومور، عفونت، شکستگی، مشکلات مزمن عصب ها مانند ابتلا به سندرم دم اسب، جراحات های باز موضعی یا زخم، خونریزی های مداوم، مشکلات ایمپلنت های مصنوعی مفصل، مشکلات قلبی و عفونت مفاصل است.

اختلالات عصب: زمانی که ریشه های عصب در ناحیه تحتانی مفصل کمر فشرده یا تحریک می شوند، باعث ایجاد سیاتیک می شود. در بعضی از مواقع هم فشار آمدن به عصب ناشی از بیرون زدگی دیسک کمر یا اسپوندیلوزیس یا استنوزیس ستون مهره ها ایجاد می شود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۹

فواید تکنیک کایروپراکتیک

دکتر فتانه هوشداران



کایروپراکتیک دیسک کمر

کایروپراکتیک دیسک کمر یک روش درمانی بدون عمل جراحی است که برای درمان بیرون زدگی دیسک کمر استفاده می شود. اما چگونه میتوانیم به روش کایروپراکتیک برای درمان دیسک کمر دسترسی پیدا کنیم؟ قبل از اینکه در مورد کایروپراکتیک نکاتی را یاد آور شویم، باید بدانیم بیرون زدگی دیسک کمر چیست؟ ستون مهره های ناحیه کمر از یک سری قطعه استخوان تشکیل شده است که به آن مهره گفته میشود. ساختار ستون مهره ها ساختار سخت و بی انعطافی نیست این ناحیه به دلیل خاصیت انعطافی که دارد به راحتی قادر به خم شدن است و دیسک هایی که بین ستون مهره ها قرار دارد نرم هستند و نقش ضربه گیر را در ستون مهره ها ایفا می کنند. هر کدام از این دیسک ها که در بین مهره ها قرار گرفته است صاف هستند. ساختار این دیسک ها به صورتی است که دارای یک مرکز نرم و ژله ای به نام ناکلس و یک پوسته خارجی قوی به نام آنالس است.

زانودرد یکی از مشکلات رو به رشد در جامعه است و به همین دلیل روز به روز تعداد مراجعات افراد با مشکل زانو درد به کلینیک ها بیشتر می شود. بیشترین مشکلات مربوط به "فرسایش" و استئوآرتریت می باشند. درمان های دستی و کایروپراکتیک زانو نیز برای درمان زانو درد و دیگر مشکلات مربوط به زانو بسیار موثرند.

معاینات کایروپراکتیک: متخصصان کایروپراکتیک چگونگی ساختارهای ستون مهره ها و عملکرد آنها را معاینه می کنند و سپس درمان های خاص کایروپراکتیک را تعیین کرده و از موارد درمانی دیگر جدا می کنند. معاینات اولیه کایروپراکتیک برای درمان درد مفصل کمر شامل ۳ مرحله است:



Immigration & Translation Services

۱۳۱۸-۵۵۴-۵۵۴ (۴۰۸)

شرکت ساعی

مشکل گشای شهر شما



👉 کارت سبز، ویزای نامزدی

👉 امور مربوط به دفتر حفاظت ایران

👉 ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه

👉 تشکیل شرکت ها

👉 تعویض نام

تابعیت

www.saeicompany.com

I am not an attorney

(408)554-1318

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش گیلانی تماس بگیرید

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

زانو زدن «امی نم» Eminem در فینال «سوپر بول» جنجال برانگیخت!

کنسرت بین دو نیمه مسابقه «سوپر بول» پنجاه و ششم (Super Bowl LVI) با حضور خوانندگانی چون «اسنوپ داگ»، «امی نم» و «فیفی سنت» جنجال برانگیز شد. در این رویداد پربیننده که روز ۱۳ فوریه برگزار شد، «امی نم»، خواننده و بازیگر فیلم «۸ مایل» در اقدامی مشابه با «کالین کپرنیک»، کوارتر بک مسابقات ان.اف.ال زانو زد. این حرکت «امی نم» در ورزشگاه مملو از تماشاگر در اینگل وود کالیفرنیا و پس از



اجرای ترانه «خودت را بباز» (Lose Yourself) صورت گرفت. «کالین کپرنیک» چند سال قبل در اعتراض به خشونت پلیس علیه سیاهان آمریکا در حین پخش سرود ملی این کشور زانو می‌زد و سرانجام از حضور در لیگ محروم شد. بنابر گزارش‌های اولیه، لیگ ان.اف.ال، ابتدا با درخواست «امی نم» برای زانو زدن مخالفت کرده است اما به هر حال خواننده این اقدام را انجام داده است. در گزارش‌های غیررسمی دیگر آمده است که ان.اف.ال سعی کرده است مانع از زانو زدن خواننده «دکتر دره» با جمله «هنوز پلیس را دوست ندارم» در ترانه «هنوز در.رای» (Still D.R.E.) شود، اما او هم به این مخالفت توجهی نکرده است. سخنگوی لیگ در مصاحبه با «ای.اس.پی.ان» می‌گوید: «ما تمامی عناصر برنامه را در چندین جلسه تمرین مشاهده کردیم و می‌دانستیم که «امی نم» قرار است چنین کاری انجام دهد.» بازیگران برنده اسکار چون «شارلیز ترن»، «شان پن»، «مت دیمن» و «بن افلک» و سلبریتی‌های دیگری چون «رایان رینولدز»، «ویل فرل»، «مارتا استوارت»، «جینفر لویز»، «بیانسه»، «الکس مورگان» فوتبالیست، «تایکا وایتیتی» و بسیاری دیگر در این رویداد حاضر بودند.

محمدامین کریم پور راهی طولانی برای تبدیل شدن به یک فیلمساز پیش روی دارد. پشتوانه محکم او در فضای مجازی و محیط اینستاگرام هیچ تضمینی برای موفقیت او در سینما نخواهد بود چرا که مدیوم سینما تفاوت فراوانی با فضای مجازی دارد. در سینما قصه و شخصیت ساخته شده و سپس پرداخت می‌شوند، ویژگی که به طور مشخص در فیلم «حکم تجدید نظر» در ضعیف‌ترین حالت ممکن خلق شده است. به روایت پر ایراد کریم پور، گره‌گشایی نهایی فیلم را هم باید اضافه کرد که علامت سؤال‌های منطقی فراوانی بر جای می‌گذارد که فیلمساز به آن پاسخی نمی‌دهد. «حکم تجدید نظر» هیچ شباهتی به یک فیلم سینمایی ندارد و در بهترین حالت می‌تواند تله فیلم یا یک اثر ویدیویی باشد.

ماهنامه پژواک

(408) 221-8624

نقد و بررسی فیلم «حکم تجدید نظر»

منتقد: میثم کریمی

بازیگران: ژاله صامتی - همایون ارشادی - زیبا کرملی - شاهرخ فروتینیان
کارگردان: محمدامین کریم پور، چهره مشهور فضای مجازی که شهرتش را مدیون ساخت کلیپ‌های پر بازدید در فضای اینستاگرام است. «حکم تجدید نظر» اولین تجربه فیلم‌سازی کریم پور در سینما به شمار می‌رود.

خلاصه داستان: پس از وقوع یک قتل، مادر قاتل (ژילה صامتی) به دنبال راهی برای خارج کردن فرزندش از زندان و بازگشت به زندگی عادی است اما...

نقد فیلم «حکم تجدید نظر»: اولین فیلم محمدامین کریم پور همانطور که انتظار می‌رفت ایرادات عجیب و ساختاری دارد. ایراداتی که بخش بزرگ آن به عدم تجربه فیلم‌سازی کریم پور در فضایی غیر از اینستاگرام می‌گردد. فیلمنامه «حکم تجدید نظر» به اندازه‌ای حفره و مشکلات عجیب دارد که حتی گاهی فیلم را تبدیل به اثری طنز می‌کند. کریم پور در طول فیلم، شخصیت‌ها و موقعیت‌های متعددی را به مخاطب معرفی کرده که به طور شگفت‌انگیزی به حال خود رها می‌کند.



صحنه‌ای از فیلم «حکم تجدید نظر»

به عنوان مثال، در فیلم شخصیت پدر (همسر سابق مادر آرش) که در بخش‌هایی از فیلم حضور دارد اما نه می‌دانیم قبلاً کجا بوده و نه می‌دانیم الان کجاست و فیلم هم به یک باره او را کاملاً حذف می‌کند! این در شرایطی است که شخصیت پدر در ابتدای فیلم حضور فعالی داشت و حتی زمانی که نیاز به حضور او نبود، خود را به معرکه می‌رساند تا بتواند موقعیت را به نفع خود تغییر دهد اما زمانی که موقعیت بغرنج شده و شرایط سخت‌تر می‌شود، هیچ خبری از شخصیت پدر نیست و به عجیب و غریب‌ترین شکل ممکن از داستان حذف می‌شود!

فارغ از شخصیت پدر، فیلم خرده روایت‌های دیگری را هم مطرح می‌کند که کارکرد مشخصی ندارند. مقوله اهدای عضو وصله‌ای کاملاً ناجور در کلیت قصه است به طوری که توازن داستان را برهم ریخته است. مقوله‌ای که هیچ ارتباطی به هسته اصلی داستان ندارد و پرداختن نصفه و نیمه به آن تنها زمان مفید فیلم را کاهش داده است. ایرادات تدوین و فیلمبرداری نیز در اثر قابل مشاهده است به طوری که گاهی هنگام صحبت با تلفن به یکباره سکانس کات نامربوطی می‌خورد و بحث به پایان می‌رسد. نمونه این مشکل را می‌توان در سکانس گفتگوی تلفنی پس از سرقت منزل مشاهده کرد که در نوع خودش عجیب است. وجود شخصیت‌های عجیب و غریبی همچون پرستاری که از موسیقی و صدای خوش برای بهبود وضعیت بیمار سخن می‌گوید نیز در نوع خودش جالب است!

اما یکی از بزرگ‌ترین ضعف‌هایی که می‌توان در فیلم مشاهده کرد، بازی بازیگران فیلم است که به جز ژاله صامتی، در وضعیت بحران قرار دارند! بازیگران مطرحی از جمله همایون ارشادی که یکی از بدترین بازی‌های دوران بازیگری‌اش را در فیلم به نمایش گذاشته و حتی در مقاطعی به راحتی می‌تواند باعث خنده مخاطب شود. بازیگران فرعی دیگر نیز وضعیت بهتری از ارشادی ندارند و عدم توانایی کارگردان در بازی گرفتن از بازیگران به وضوح در فیلم «حکم تجدید نظر» قابل رویت است.

شرکت مالیاتی و حسابداری توس

Tous Inc.



برنامه ریزی و اداره کارهای مالیاتی و حسابداری شما تخصص ماست

- Full Accounting and Tax services
- Accounting structure modifying
- Business formation and consulting
- کلیه امور حسابداری و مالیاتی
- اصلاح و ایجاد ساختارهای حسابداری
- مشاوره و ثبت انواع شرکت

All Personal Tax Returns Are Protected Against IRS Audit and Identity Thefts

Tax Professional | Reza Farshchi

email: Reza@tous.services cell: 650 720 0182

T 408 610 9440 F 408 645 5129 ✉ info@tous.services 🌐 www.tous.services

📍 21060 W Homestead Rd #208, Cupertino, California 95014



یگانه

کافی شاپ یگانه یکی از بهترین مکان های بی اریا برای گذراندن اوقات فراغت شما و چشیدن غذاهای خوشمزه و لذت بردن از محیط دوستانه!

Indoor & Outdoor Sitting & Take Out

لذیذترین ساندویچ های گرم و سرد را در کافی شاپ یگانه میل کنید!

The sandwiches are deliciously authentic!

- * Breakfast & Brunch
- * Omelettes
- * Sandwiches
- * Salads
- * Coffee & Tea
- * Fresh Juices
- * Dessert
- * Milkshakes



نان سنگک تازه - کله پاچه - حلیم



(408) 666-1229

Mondays -Sundays 8:00am - 8:00pm

www.yeganehbakery.com

3275 Stevens Creek Blvd. San Jose, CA 95117

Order online with **DOORDASH**

منطقه فضول آباد

تنها بچه ها هستند که دروغ نمی گویند!

دروغ در بین ما سابقه تاریخی اش معلومه. داریوش شاه ساسانی در کتیبه ای جمله ای دارد قریب به این مضمون: «پروردگارا، سرزمین ما را از خشکسالی و دروغ همواره نجات بده». بهرحال می دانیم در بین گروه های سنی ما، تنها بچه ها اهل دروغ و کلک و بامبول نیستند، اما نمی توانیم ادعا کنیم بین بزرگتر آدم دروغگو و حقه باز نیست. تازه می گویند غالب رادیو و تلویزیون ها، و سخنگوهای حکومتی ها استادند در دروغ پردازی و ماست مالی حقایق و مردم هم به چنین واحدهایی سرسوزن اعتماد و یقین ندارند. حالا ببینیم تا حالا کجاها دروغ فرمودند و ما حیران گوش کرده ایم:

- ♦ یکی پیدا میشه با هزار و هفتصد بدبختی خانه ای می خره هر جا میشینه میگه نقد خریدم.
- ♦ یکی خانه اش ۸۰ متره میگه ۱۱۰ متره.
- ♦ یکی پسر یا دخترش در کلاسش شاگرد اول شده، میگه در منطقه شاگرد اول شده.
- ♦ یکی قدش ۶۵ سانته میگه ۸۷ سانته.
- ♦ یکی بوقلمون پخته می خره، میگه خودم پختم.
- ♦ یکی یافت آباد می شینه، میگه خانه ما زعفرانیه است.
- ♦ یکی به کتاب بی محتوا و پراقتقاد پنجاه صفحه ای نوشته، همه جا میگه ما نویسنده ها.
- ♦ یکی با اتوبوس ده روزی رفته ترکیه، میگه من همه جای اروپا و آسیا را گشتم.
- ♦ بهرحال دروغ مثل ریگ بیابون فراونه. به جور دروغ هم داریم که به آن دروغ مصلحت آمیز می گویند. بهرحال بین کدام ملت یا قومی صداقت و راستگویی فراوان است! من فقط در گزارش کریستف کلمب به پادشاه اسپانیا خواندم که گفته بود سرخ پوستان صادق ترین و بی آزارترین مردم جهانند.

لندن کتابفروشی می کرد. در جنگ جهانی
به عنوان خبرنگار وارد میدان جنگ شد.
شهرت او تنها به خاطر دو کتاب مزرعه
حیوانات و کتاب ۱۹۸۴ نیست، آثار
دیگری هم دارد که غالباً به فارسی ترجمه
شده اند.
دنباله مطلب در صفحه ۵۷

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی
فریمان - کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



باشید، با بال گرد به نجات و کمک می آیند. اگر با اتومبیل بطور مثال به فرانسه برویم و به پول نیاز داشته باشیم، پول برای مان می فرستد یا اگر رفته باشیم به کشور دیگری و داروهای مان را جا گذاشته باشیم، با کمک پلیس به خانه مان رفته و داروها را پیدا می کنند و برای مان می فرستند. ماشین خراب شود یا تصادف کنیم، ماشین در اختیارمان می گذارند. البته برای استفاده از همه این موارد باید عضو این باشگاه اتومبیل باشیم و حق عضویت سالانه بپردازیم.

درباره نویسنده مزرعه حیوانات

اریک آرتور بلر با نام مستعار جورج اورول در سال ۱۹۰۳ در هندوستان به دنیا آمد. در همان اوان کودکی با خانواده به انگلستان رفت. برای کسب تجربه مدتی بین فقرا و کارگران فصلی لندن و پاریس گذران کرد و چند سالی نیز در هتل ظرف شویی نمود. در همان زمان شروع به نوشتن کرد و سپس مدتی معلم بود و در

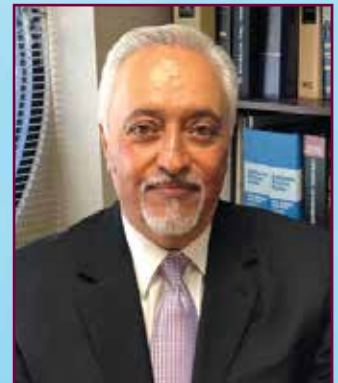
تلفن در اتوبان های معروف آلمان
رد پای نخستین خیابان هایی که می شد با سرعت زیاد در آنها راند، در متون مربوط به دهه ۱۹۲۰ میلادی دیده می شود. این مسیرها اما عمومی نبودند. نخستین کسی که ایده ساخت یک اتوبان را مطرح و عملی کرد «کنراد آدناوئر» شهردار کلن بود. آلمانی ها نیز در سال ۱۹۲۹ و اندکی پیش از آغاز بحران مالی جهانی شروع به ساختن جاده ای به ابعاد اتوبان های کنونی بین شهرهای کلن و بن کردند. این مسیر عمومی که ششم اوت ۱۹۲۲ افتتاح می شود، نه تنها نخستین اتوبان در آلمان که اولین اتوبان در جهان به حساب می آید. در این اتوبان هایی که من شماره پنج آن را دیدم هر چند کیلومتری یک تلفن اضطراری کنار اتوبان نصب است و استفاده از آن هم بسیار آسان می باشد. کافیس دسته آن را بالا بیاورید و حرف بزنید. بی معطلی به کمک تان می آیند، حتی اگر تصادف مرگ آوری داشته

دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر

وکالی سابق شرکت های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.



Ali Moghaddami

- ♦ Personal Injury
- ♦ Business Litigation
- ♦ Employment Law
- ♦ Criminal Defense
- ♦ Insurance Dispute



- ♦ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ♦ کلیه دعاوی تجاری
- ♦ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ♦ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ♦ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Free Consultation

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113

به یاد دوست

ایرج ادیب زاده

«زندگی آنچه زیسته ایم نیست، بلکه همان چیزی است که در خاطرم ماند و آنگونه است که به یادش می آوریم تا روایتش کنیم.» گابریل گارسیا مارکز استاد، استاد روزنامه نگاری، استاد ورزشی نویسی و ایجاد رنسانس در این رشته، دوست و همراه دیرینه ام، هرگز نمی توانم ببیندیشم که ما را ترک کرده ای، همیشه هستی، ده ها خاطره زنده از تو استادم دارم.

نخستین بار که از نزدیک دیدمت در استودیوی ضبط برنامه دهقان و کارگر در میدان ارک بود. موضوع: تز دکترای جامعه شناسی سیاسی ورزش از دانشگاه تور - اورلئان و دیپلم تخصصی برنامه ریزی ورزشی از فرانسه بود. در این تز دکترای موضوع بسیار تازه و مهمی را مطرح کرده بودی، اینکه گسترش ورزش باید از روستا به شهر باشد نه از شهر به روستا. چه موضوع بکری. این موضوع تخصصی جامعه شناسی ورزشی را در یک کنفرانس بین المللی ورزشی در تهران که من هم در میان حاضران بودم مطرح کردی. در آن زمان یک برنامه ورزشی هفتگی در برنامه دهقان و کارگر رادیو ایران داشتم. پس از کنفرانس با استادم گفت و گو کردم و گفتم موضوع تز دکترای روستاهای کشورمان و نیز کشورهای همسایه و کشورهایی که شبیه ما هستند می تواند عملی باشد و دعوت کردم که به رادیو ایران بیایی برای ضبط برنامه، و آمدی.

در یک بامداد پاییزی در استودیوی شماره ۸ که ویژه ضبط برنامه ها بود دیدار داشتیم. کت و شلوار و کراوات شیکی پوشیده بودی. به داخل استودیو رفتی و تهیه کننده اشاره کرد که شروع کنید و شروع کردی. هنوز بیشتر از دو دقیقه یا بیشتر نگذشته بود که تهیه کننده برنامه به من گفت: «میشه به دکتر بگی از رو نخونه چون رادیوست!» و تو گفته هایت آنچنان بود با نقطه و ویرگول که شنونده فکر می کرد از روی نوشته می خوانی. به تهیه کننده گفتم: «از رو نمی خونه.»

تهیه کننده آن روز همین دوست مشترک و هنرمندمون محمود زنده رودی بود. نقاش هنرمندی که در این سال ها نقاشی هاش پشت جلد چندین کتاب تو را از جمله «با سعدی در بازارچه زندگی» تزیین کرده. ای استاد همیشگی ام در آن زمان می توانستی این پیش بینی را بکنی؟ اما نتیجه، آن کنفرانس و این برنامه ها این شد که وزارت کشاورزی به ورزش در روستا ها توجه نشان داد و جام گندم طلایی در فوتبال به وجود آمد و ده ها بازیکن از همین روستاها به تیم های نواخته جام تخت جمشید به ویژه در شمال راه یافتند. ملوان سپیدرود، استادم، این تو بودی که چه در تز دکترای و چه در نوشته هایت موضوعات مربوط به جامعه شناسی، روان شناسی و فلسفه ورزش را مطرح کردی و آموزش دادی، بیشتر از همه به من. دستم بگرفت و نوشتن آموخت.

قصیده تمام می شد، اسکناس های تازه ما را می داد و اجازه می داد که شیرینی های در پیشدستی کشیده شده را به نیش بکشیم. و عید در خانه ما بود.

عید دور از خانه

با سرعتی هراس انگیز بر خاکستری یک شاهراه دراز می رانیم. به نظر می رسد که ساعتی بعد تحویل خواهد شد. هیچ ایستگاه رادیویی فارسی حرف نمی زند. رادیو را می بندم. ساعت بغلی ندارم، به ساعت ارزان قیمت مچی ام خیره می شوم. تا تحویل سال، وقتی باقی نمانده است. مثل جزیره متحرکت بی لنگری هستیم که روی رودخانه آسفالت حرکت می کند. حتی قابقی نیستیم که شاعری و بادبانی داشته باشد. باید ساعت تحویل به خانه برسیم. اما خانه کجاست؟ سرچشمه از ما خیلی دور است. مادری در بین نیست و پدری. برادرم و خواهرانم هر کدام در دور دستی پراکنده اند. تازه به خانه و سفره که برسیم بچه ها هستند با باورهایی که ما در آنها جا داده ایم و اعتقاد به اینکه شام شب عید را باید با هم خورد و گرمای مهربان نگاه زنم که همه ما را آرام می کند و لبخند او که بشارت عید است. ساعت تحویل سال را نشان می دهد و روی جاده هستیم و می رانیم، بی لنگر، بی شراع، بی بادبان و ناخدا گم کرده، من بی اختیار می خوانم:

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار / خوش بود دامن صحرا و تماشاوی بهار

نوه کوچکم «دلبر» با حیرت کودکانه و فارسی شیرینش می پرسد: «صدرالدین چی میگی؟» در جوابش می گویم: «هیچی بابا دارم از تهرون حرف می زنم.»

و او دوباره می پرسد: «تهرون کیه؟»

عید را دور از خانه هستیم.

یادداشت های بی تاریخ

زنده یاد دکتر صدرالدین الهی



عید در خانه، عید دور از خانه

پای بساط عید ما، شیرینی و گل و یکی دو جور غذای پخته به نشانه نعمت و شگون، سنت خانواده وجود داشت و همین پدر اجازه نمی داد که رادیوی آندریای برق و باطری را باز کنیم و مراسم تحویل سال را از رادیو بشنویم.

او ساعت نفره بغلی اش را در دست می گرفت، و به عقربه اش خیره می شد. هر چه به تحویل سال نزدیک تر می شدیم ساکت تر می شدیم. نفس مان را در سینه حبس می کردیم مثل اینکه قرار بود اتفاقی بیفتد. گاهی هم گوش مان را به زمین می چسباندیم تا وقتی گاوماهی، کره زمین را از این شاخ به آن شاخ می اندازد و سال نو می شود صدای جا به جایی سال را بشنویم.

با شیرینی ها که سهم کوچکی از آن در پیش دستی های گل سرخی به ما داده می شد، معاشقه و نظریاتی می کردیم و با خود در جیب های خالی مان اسکناس های نو و سکه های براق را که باید تا آخر هفته در آنها جا می گرفت می شمردیم. میرسیدحسین خان، یک تومان، عمه خدیجه خانم، پنج هزار، آقای حاج شیخ عبدالله، یک قران دست لاف. چه حرصی می خوردیم از این دست لاف ها، که بیشترشان آقایان علما بودند، با آن هیکل های گنده و عمامه های گنده تر و سکه های حقیر که می گفتند تیمن دارد و تبرک است و باید ته کیسه گذاشت که برکت سال بعد شود. و ما می دیدیم که اصلا یک قرانی آنها هیچ فرقی با یک قرانی دیگر ندارد و حتی معجون افلاطون فروش پدر سوخته سر کوجه و جنور و بغوری سر چشمه حرمت سکه آقایان را نگه نمی دارند و اصلا قبول ندارند که پول آقایان از قماش دیگری است. بدتر از همه، اکبر کفری دوچرخه ساز بود که دوچرخه کرایه می داد و حاضر نبود ده دقیقه به حرمت سکه دست لاف، دوچرخه ها را بیشتر در اختیار ما بگذارد و در مقابل اصرار ما می گفت: «سکه آقایون اگه برکت نبره برکت نمی آره.» تقصیری نداشت، همه اهل محل می دانستند که اکبر نه نماز می خواند، نه روزه می گیرد، نه مسجد می رود و کارش از اول شب یک لنگه یا جلو پیشخوان دکان نیم بابی عزیز عرق فروش ایستادن است و نحسی بالا انداختن. ما دیگر بزرگ شده بودیم که اکبر کفری روز سی تیر توی خیابان ژاله تیر خورد و در بیمارستان سینا جان داد.

آقا دایی ها هم به تفاوت عیدی می دادند. آقا دایی حسن خسیس بود و یک تومان بیشتر نمی داد. آقا دایی حسین که زن و بچه نداشت، بسته به اینکه در چه وقت روز به او می رسیدیم و چقدر از اسکناس هایش مانده بود، سبیل ما را چرب می کرد. آقا دایی علی اگر سر حال بود و نشئه، اسکناسی کف دست مان می گذاشت و فحش بی دریغی به تمام قوم و خویش ها می داد. ما آقا دایی علی را خیلی دوست داشتیم چون فحش هایی را که می داد از دهان دیگری نمی شنیدیم. یاد گرفتن فحش مثل دیپلم گرفتن بود.

وقتی عقربه ساعت تحویل سال را نشان می داد، پدر حلول سال نو را اعلام می کرد. دستش را می بوسیدیم، صورت مان را می بوسید و ما می دانستیم که باید تمام قصیده بهاریه سعدی را بشنویم.

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار / خوش بود دامن صحرا و تماشاوی بهار

و روزگاری تمامی قصیده را از بر بودیم چون پدر می گفت که روز عید در روزگاران گذشته شاعران در پیش شاه قصیده می خوانده اند و صلح می گرفته اند. و تخت شاهان بر پایه قصاید بهاریه استوار بوده و شاعران به مرحمت شاهان می زیسته اند. اعتقادات عجیب او را ما در سال های بعد و سرکشی های جوانی اصلا باور نداشتیم که می گفت: «مملکت ایران را شعر شاعران بر پا نگه داشته و پادشاهان با حمایت از شاعران در حقیقت ایران را حمایت می کرده اند.» و چه افسوس ها می خورد که این پادشاهان آخری از مظفرالدین شاه به این طرف، شعر نمی شناخته اند و حالا روز عید و سلام شاهانه ملک الشعرا بی ندارند که تهنیت سال نو را به شعر بگویند و اعتقاد داشت که عید بدون شعر عید نیست. تعجب می کنیم که با این همه، او چرا قصاید مدحیه را در روز عید نمی خواند و همه ساله به شعر بامدادان سعدی قناعت می کرد! وقتی

آیا جدا خوابیدن برای رابطه شما بد است؟

وندی تروکسل - کارشناس ارشد رفتاری و اجتماعی

خواب مشترک یا با هم خوابیدن زوجها از ارزش زیادی برخوردار است اما این طرز فکر، بیشتر ساخته و پرداخته جامعه است و مبنای علمی ندارد. بیشتر تحقیقات مهمی که در حوزه علم خواب طی ۶۰ سال گذشته انجام شده است، روی افرادی بوده که تنها و در شرایط آزمایشگاهی و تحت شرایط شدیداً کنترل شده بودند.



ما، با هم خوابیدن را معادل همخوابگی (یعنی سکس) تلقی می‌کنیم که منجر به نوعی باور فرهنگی غلط شده است. یعنی جدا خوابیدن را نشانه‌ای از رابطه بدون عشق یا بدون سکس می‌دانیم، که عده‌ای این را «طلاق خواب» هم می‌نامند و یعنی زوجین جدا از هم می‌خوابند. درباره فواید و مضرات با هم خوابیدن یا جدا خوابیدن، بهتر است از علم کمک بگیریم. واقعیت این است که کسانی که با شریک جنسی‌شان می‌خوابند (درمقایسه با زوج‌هایی که این کار را نمی‌کنند)، معمولاً خواب بدتری را تجربه می‌کنند. مثلاً، وقتی با کسی می‌خوابید که خرخر می‌کند، ۵۰ درصد بد خوابی شما به‌خاطر اوست.

ولی وقتی از افراد بد خواب شده سوال کنید که «آیا ترجیح می‌دهید با شریکتان بخوابید یا جدا بخوابید؟» بیشترشان می‌گویند که بله می‌خواهند با شریکتان بخوابند. این به ما می‌گوید که مغز اجتماعی ما، به نیازمان برای نزدیکی و امنیت در شب، اولویت بیشتری می‌دهد، حتی اگر این باعث خراب شدن خواب‌مان شود. با این حال، همه زوج‌ها باید سلامت خواب را یکی از اولویت‌های رابطه‌شان قرار دهند. چرا، چون خواب سالم رابطه ما را تقویت می‌کند، ولی بی‌خوابی شبانه می‌تواند به رابطه ما آسیب بزند. این سناریوی رایج را در نظر بگیرید: یکی از زوجین به خواب می‌رود، و شروع به خرخر کردن می‌کند. شریکش بیدار می‌ماند و عذاب می‌کشد تا این که شریک را با تکانی بیدار می‌کند. هیچ یک از این زوج‌ها خوب نمی‌خوابند و حداقل یکی از آنها شدیداً آزرده می‌شود. این می‌تواند به یک چرخه معیوب بدل شود که در نتیجه آن، مشکلات خواب زوجین منجر به مشکلاتی در روابطشان شده، و در نهایت منجر به نابودی رابطه و آسیب خوردن به سلامت و رفاهشان شود.

ما طی تحقیقی، خواب و کیفیت رابطه را در یک گروه از زوج‌های ناهمجنس‌گرا بررسی کردیم و دریافتیم که وقتی مردها بدتر می‌خوابند، روز بعد کیفیت رابطه‌شان پایین می‌آید. اما در مورد زنان، موضوع کلاً به رابطه‌شان مربوط است. یعنی روزهایی که زن‌ها از رابطه‌شان راضی نبودند، هنگام شب، هم خودشان و شوهرشان خواب خوبی نداشته‌اند. بعضی زوج‌ها به‌خاطر ناهم‌زمانی برنامه خواب و بیداری‌شان، دچار مشکل می‌شوند. بعضی از ما، مثل جغد شب هستیم و دوست داریم دود چراغ بخوریم، ولی عده‌ای دیگر مثل گنجشک کله سحر بیدار می‌شوند و اسباب ناراحتی جغدها را فراهم می‌کنند. آیا این پرندگان متفاوت، باید کنار هم بخوابند؟

تحقیق ما نشان داد زوج‌هایی که خواب‌شان هم‌زمانی بیشتری دارد، در روابطشان هم مزایایی را تجربه می‌کنند. ما خواب زوجها را دقیقه به دقیقه در تمام شب اندازه‌گیری کردیم و معلوم شد آنهایی که زمان‌های خواب و بیداری‌شان هم‌زمان است، از رابطه خود رضایت بیشتری دارند. تحقیقات دیگر هم نشان می‌دهد که زوج‌های ناهم‌هنگ (از نظر زمان خواب) از رابطه خود رضایت کمتری دارند، و بیشتر با هم درگیر می‌شوند، و فعالیت جنسی کمتری هم دارند. ولی تحقیقات همچنین نشان می‌دهد زوج‌هایی که مهارت خوبی در حل مساله دارند، می‌توانند بر مشکلات ناشی از ناهم‌زمانی خواب‌شان فائق آیند. برای بسیاری از زوجها، زمان قبل از خواب و بعد از بیداری، در داشتن رابطه‌ای قوی مهم است. مثلاً اگر شما از نوع جغد هستید و شریکتان از نوع گنجشک است، می‌توانید مدتی را با او

در رختخواب بگذرانید تا این که او به خواب برود، و وقتی او به خواب رفت، می‌توانید به آرامی اتاق را ترک کنید و به زمانبندی طبیعی خواب خودتان برگردید. یا وقتی شریکتان قبل از شما بیدار می‌شود، می‌تواند امور بامدادی خودش را انجام دهد و بعدتر بیاید سراغ‌تان و به شما صبح بخیر بگوید، خصوصاً با یک فنجان چای یا قهوه. در نهایت، نکته کلیدی برای داشتن رابطه سالم، معامله بر سر تفاوت‌ها و سازش کردن است.

واقعیت این است که درباره تأثیر جدا خوابیدن بر رابطه و صمیمیت زوج‌ها، تحقیقات سازمان یافته اندکی صورت گرفته است. با این حال، زوج‌های زیادی به من گفته‌اند که جدا خوابیدن رابطه آنها را نجات داده است. یکی از آنها، زنی ۲۸ ساله به نام جنیفر و شریکش مردی به اسم استیو بود. جنیفر نویسنده یک وبسایت بود و دلیل ملاقات‌مان هم این بود که می‌خواست مقاله‌ای درباره بی‌ضرر بودن جدا خوابی برای زوج‌ها بنویسد. جنیفر از همان اوایل بحث به من گفت که هدف از این مصاحبه فقط تحقیق برای نوشتن مقاله‌اش نیست، بلکه جنبه شخصی دارد. او و استیو تصمیم گرفته بودند جدا بخوابند، و هرچند این تصمیم مشترک‌شان بود، جنیفر مدام در این فکر بود که آیا این تصمیم نشانه به‌خطر افتادن رابطه‌شان است یا خیر. به نظر آنها، مسئله زمان‌بندی بود. جنیفر، از نوع جغد شب بود و معمولاً زمان اوج فعالیتش از ده شب به بعد شروع می‌شد. ولی استیو که مهندس و به طور سنتی «روز کار» بود، حدود ده شب آماده خوابیدن می‌شد، و از سر و صدای تایپ کردن جنیفر در رختخواب مشترک‌شان عذاب می‌کشید. در عوض، جنیفر هم از این دلخور بود که استیو، فعال‌ترین ساعت کاری او را خراب می‌کند.

ضمناً هیچ‌کدام‌شان حتی حاضر نبودند که درباره جدا خوابیدن حرف بزنند، چون اصلاً با ذهنیتی که از خودشان داشتند، یعنی یک زوج بیست و چند ساله عاشق‌پیشه، جور در نمی‌آمد. جنیفر برای توضیح داد که اوایل جدا خوابیدن‌شان حالت «تفنی» داشت، مثلاً گاهی، خصوصاً وقتی جنیفر کار فوری و فوری داشت و مجبور بود که تا نصف شب بیدار باشد و بنویسد، خودش پیشنهاد می‌کرد و می‌رفت در اتاق مهمان می‌خوابید. در ابتدا هیچ‌کدام‌شان نمی‌خواستند قبول کنند که این استراتژی خواب برای هردوی آنها بهتر است. اما آنها بعد از مدتی تنها خوابی تفنی، کم‌کم متوجه شدند که وقتی جنیفر تنها می‌خوابد، هردوی‌شان شادترند، کمتر دلخورند، و از خوابیدن بهم لذت می‌برند، خصوصاً آخر هفته‌ها که زمانبندی خواب‌شان با هم تداخل نمی‌کرد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۴**

دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال‌ها تجربه، سرعت عمل، و دقت، شما را یاری می‌دهیم!

Azar Nassiri

Non-Attorney



خدمات سوشیال سکيوریتی

♦ مدیر و مدیرکل

♦ سوشیال سکيوریتی (SSI)

♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)

♦ دریافت حقوق پرستار

♦ دریافت حقوق بازنشستگی

♦ مصاحبه های سالانه سوشیال سکيوریتی

♦ انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکيوریتی (Appeal)

در سراسر بی‌اریا

(925) 998-5340 + (408) 348-2595

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129



فیلیپ زیباردو

در ابتدا زندانیان برای اختیارات نگهبانان احترامی قائل نبودند، چون آزمایش را جدی نگرفته بودند. نگهبانان هم در عوض اعمال قدرت کردند. وقتی زندانیان در واکنش به آن شورش کردند، نگهبانان هم در پاسخی خشونت‌آمیز با کپسول‌های آتش‌نشانی به آنها حمله کردند. نگهبانان برای مطیع نگه داشتن زندانیان و حفظ قدرت‌شان، به کارهای تحقیرآمیز و غیرانسانی

دست زدند. در شش روز اول، یکی از زندانیان دچار فروپاشی روانی شد که باعث شد او را از آزمایش حذف کنند. این شرکت‌کننده‌ها، نه واقعا مجرم بودند و نه واقعا نگهبان. آنها آدم‌هایی تحصیل کرده بودند که ثابت کردند تحت چنان شرایطی، همانند نگهبانان واقعی واکنش نشان خواهند داد.

حتی زیباردو هم متوجه شرایط غیرانسانی زندان نشد. فقط وقتی وضعیت آنجا را برای نامزدش تعریف کرد، فهمید که واقعا چه اتفاقی دارد می‌افتد. نامزدش از او خواست به دلایل انسانی آزمایش را متوقف کند. بالاخره با این که قرار بود این تحقیق دو هفته ادامه داشته باشد، به خاطر آثار تکان‌دهنده و احتمالا زیان‌آورش، بعد از شش روز متوقف شد. نتایج آزمایش نشان داد دلیل وجود خشونت در زندان‌ها این نیست که افراد سادیستی مسئول زندانیان هستند. این موضع قدرت بود که نگهبانان را وادار به بدرفتاری با زندانیان می‌کرد.

البته این سوال که آیا انسان‌ها ذاتا خوبند یا بد، از گذشته همواره مطرح بوده است. به عقیده توماس هابز، فیلسوف انگلیسی ما ذاتا نفسی تاریک و ناپاک داریم که یک دولت مرکزی قدرتمند باید آن را کنترل کند. او وضعیت بشر پیش از تاسیس ساختارهای اجتماعی را، وضعیت طبیعی می‌نامید.

منشاء فساد:

ذات انسان، یا ساختارهای جامعه؟

استیون گیمبل - استاد فلسفه، کالج گتیزبرگ

ساختار تمدن منشاء فساد نیست،

بلکه نحوه توزیع قدرت و اختیارات است که منجر به فساد می‌شود.

بعد از جنگ جهانی دوم و محاکمه آدولف آیشمن [جنایتکار نازی]، روان‌شناسان به مطالعه تاثیر قدرت بالادستی بر رفتار انسانی پرداختند. آنها دریافتند که مردم می‌توانند دست به اعمال وحشیانه بزنند و تقصیر را متوجه مقامات کنند و بگویند که فقط داشته‌اند وظیفه‌شان را انجام می‌دادند. در ۱۹۷۳، فیلیپ زیباردو، روان‌شناسی از دانشگاه استنفورد، حتی قضیه‌ای ناخوشایندتر را مطرح کرد. او ادعا کرد که حتی اقتدار خیالی یا یک مقام غیر واقعی می‌تواند تاثیری مشابه یک مقام واقعی داشته باشد.

فیلیپ زیباردو آزمایشی را روی گروهی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه استنفورد انجام داد. بعضی از آنها به‌طور تصادفی انتخاب شدند تا نقش زندانی را داشته باشند، و بقیه هم به‌عنوان نگهبانان زندان منصوب شدند. محیط آزمایش، یک زندان ساختگی بود که او در زیر زمین ساختمان دانشگاه ساخته بود. شرکت‌کنندگانی را که ممکن بود گرایش سادیستی داشته باشند، حذف کردند. تمام شرکت‌کنندگان، افرادی کاملا تحصیل کرده و از طبقه متوسط و سفیدپوست بودند تا جمعیت همگن (بکدست) را تشکیل دهند.

تمام روند جنایی کاملا بازسازی شد: زندانیان مورد نظر را از ابتدا در خانه خودشان دستگیر کردند و به پاسگاه‌های پلیس بردند، و از آنها اثر انگشت گرفتند. بعد از ثبت عکس بازداشت، آنها را تا زندان ساختگی اسکورت کردند، در آنجا آنها باید لباس‌های ناجور می‌پوشیدند و به پاهای‌شان زنجیر بستند. برای صدا زدن زندانیان، به‌جای اسم‌شان از شماره استفاده می‌شد. نگهبان‌ها باتون داشتند، عینک‌های آینه‌ای (رفلکتیو) به چشم می‌زدند، و اجازه داشتند برای آزار زندانیان هر کاری بکنند. رئیس زندان خود زیباردو بود که با عدم مخالفت خود، اجازه کارها را صادر می‌کرد.

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408) 738-1960

597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

ایروانی، بنیان‌گذار کفش ملی ایران

پرویز نیکنام

مدتها به این فکر بود که مردم به چه چیزی بیشتر نیاز دارند و چه چیزی را می‌توانند نادیده بگیرند. پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه شروع به مطالعه کردم درباره اینکه چه کالاهایی زیاده‌تر وارد کشورمان می‌شود. آن موقع کفش یکی از ارقام بزرگ واردات ما بود و تصمیم گرفتم کارخانه به منظور تولید کفش تأسیس کنیم. برای انجام این فکر بنده به آمریکا رفتم و نقشه‌های کار را تهیه کرده و به ایران آوردم و به این ترتیب کارخانه کفش ملی به وجود آمد، معتقد بودم که «همه مردم به نان و کفش نیاز دارند، آنها می‌توانند برخی اوقات نان نخورند، اما نمی‌توانند بدون کفش بمانند.»

هرچند محمدرحیم متقی ایروانی در دانشگاه حقوق خوانده بود و پروانه وکالت داشت، اما هیچ‌گاه وکالت نکرد. زندگی‌اش با تجارت شروع شده بود. از روزی که چشم باز کرد همه خانواده‌اش به تجارت مشغول بودند. او بیست و یکم بهمن ۱۲۹۹ در محله مشیر شیراز در خانواده‌ای تاجرپیشه به دنیا آمد. پدرش تجارت‌خانه‌ای در شیراز داشت و چای، قماش و تریاک وارد می‌کرد و آنها را در حجره‌اش می‌فروخت. محمدرحیم از همان کودکی در حجره پدرش کار می‌کرد. هر روز حجره را جارو می‌کرد و بسته‌های پستی را تحویل اداره پست می‌داد. او بزرگ‌ترین فرزند خانواده بود اما در شش سالگی مادرش را در هنگام تولد چهارمین فرزندش از دست داد. پدرش که تا آن موقع سه بار زن گرفته بود، بعد از مرگ نزهت‌الزمان پارسا، مادر محمدرحیم، دیگر زن نگرفت و در نتیجه سرپرستی محمدرحیم را عمویش عبدالرحمن بر عهده گرفت که با خاله محمدرحیم ازدواج کرده بود و فرزندی نداشت. دبستان را در مدرسه باقریه تمام کرد و زمانی که دوازده ساله بود برای یادگیری زبان انگلیسی به کالج استوارت در اصفهان رفت. این کالج را هیئت مرسلین کلیسای انگلستان اداره می‌کرد و تنها کالج عمومی انگلیسی در سراسر ایران به شمار می‌آمد. استوارت مموریال کالج در سال ۱۲۷۵ شمسی (۱۸۹۴ میلادی)، یک دهه قبل از انقلاب مشروطیت، توسط اسقف ادوارد گریک استوارت که از نیویورک به ایران آمده بود، کارش را شروع کرده بود. این کالج سیصد دانش‌آموز داشت. شصت نفر از آنها در بخش شبانه‌روزی زندگی می‌کردند. اکثر دانش‌آموزان از خانواده‌های ثروتمند و تاجرپیشه‌ای بودند که والدینشان آنها را از شهرستان‌های مختلف ایران به این کالج فرستاده بودند تا به شیوه انگلیسی آموزش ببینند. تحصیل در این مدرسه تأثیری جدی بر محمدرحیم گذاشت که بعدها آثارش در مدیریت کفش ملی دیده شد.

از دوستان و همشاگردیان آن سال‌های محمدرحیم در کالج اصفهان می‌توان از چهره‌هایی مانند مسعود برزین، منوچهر رزمجو، حسن شهباز، سید نصرالله فاطمی (برادر سید حسین فاطمی، وزیر خارجه کابینه‌ی دکتر مصدق)، عبدالحسین سپنتا، غلامرضا نیک‌پی (شهردار آینده تهران)، منوچهر مستشاری و عطا سلمان‌پور (معاون وزارت اقتصاد و قائم مقام بانک مرکزی) نام برد. بعد از کالج اصفهان دوباره به شیراز بازگشت و در دبیرستان شاپور که رضاشاه برای تعلیمات آموزشی راه انداخته بود، به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۲۰ درست در زمانی که متفقیان ایران را اشغال کردند، دیپلم ادبی گرفت. سال بعد در دانشکده حقوق دانشگاه تهران در رشته قضائی پذیرفته شد و در سال ۱۳۲۴ از آن دانشکده فارغ‌التحصیل شد.

سر پُرسودایی داشت، در دانشگاه به همراه دوستش عباس اردوبادی نشریه «آیین دانشجویان» را منتشر می‌کرد و از چهره‌های شاخص آن زمان مثل محمد مصدق و جلال آل احمد مطلب چاپ می‌کرد. هم‌زمان پمپ بنزین نزدیک دانشگاه در خیابان وصال را اجاره کرده بود و خرجش را از آنجا تأمین می‌کرد. یک کتاب راهنمای ازدواج را از عربی به فارسی ترجمه کرد و کتاب گفتگوی انگلیسی به فارسی را در همین دوره برای استفاده خارجی‌ها، از جمله سربازان متفقیان، نوشت. همین که درسش در دانشگاه تمام شد به آبادان رفت و حدود شش ماه در استخدام دادگستری بود و بعد از دریافت پروانه وکالت به تهران بازگشت و مدتی در بانک شاهی که در آن سال‌ها به «بانک شاهنشاهی ایران» تغییر نام داده بود، کار کرد. خودش می‌گفت: «این کارها و تغییر پی در پی آنها را به منظور کسب تجربه و سابقه در کار تجارت انجام داده است.» یک سال پس از پایان دانشگاه در شهریور ۱۳۲۵ به نیویورک رفت و از طریق عباس اردوبادی، رفیق دوران دانشگاهش، برای تحصیل در دوره دکترا در دانشگاه مرلند ثبت‌نام کرد اما خیلی زود منصرف شد و به ایران بازگشت.

اوایل تابستان سال ۱۳۲۷ با زینت منتخب، فرزند حاج فرج منتخب رئیس اتاق تجارت



محمدرحیم متقی ایروانی

شیراز، ازدواج کرد. در سال ۱۳۲۸ با کمک تعدادی از تجار یک دستگاه تولید برق خرید و کارخانه برق فسا را تأسیس کرد. هم‌زمان پاساژ استاندارد را با بیست و پنج مغازه و یک سینما به نام مترو در خیابان زند شیراز ساخت، همان سینمایی که بعدها دوستش شاهرخ گلستان مدتی آن را اجاره و مدیریت کرد. دو سال بعد از ازدواج، فعالیت‌های اقتصادی‌اش را به تهران

منتقل کرد و اولین تجارتخانه خود را در سرای محمدی در سبزه‌میدان تهران در خیابان خیام بنا نهاد و نام آن را شرکت سهامی باتا گذاشت. در این تجارتخانه کتیرا، مواد روغنی، مغز گردو، آفتوزه و پنبه صادر و در مقابل کفش، چتر، گونی و گالش از چکسلواکی وارد می‌کرد. در همان دوران، زمینی در چهارراه گلوبندک خرید و پاساژ دیگری به نام «استاندارد» بنا کرد.

هم‌زمان به توماس باتا، که نمایندگی فروش کالاهایش در ایران را بر عهده داشت، پیشنهاد داد تا در ایران کارخانه تولید کفش تأسیس کند اما باتا به سبب ملی‌شدن کارخانه‌هایش در اروپای شرقی این پیشنهاد را قبول نکرد. مصرف گالش در ایران، به‌ویژه در مناطق روستایی، بسیار زیاد بود. به همین علت ایروانی به چکسلواکی رفت و با دو کارشناس و یک دستگاه اتوکلاف (برای گرم کردن لاستیک و درست کردن گالش) به ایران بازگشت و در سرای محمدی در خیابان خیام تولید کفش را شروع کرد.

در دوره‌ای که اخذ نمایندگی از شرکت‌های خارجی مد روز بود و تعدادشان روز به روز افزایش می‌یافت، او به فکر تأسیس کارخانه تولید کفش بود. در سال ۱۳۳۴ زمینی ۷۰۰ متری در مهرآباد تهران خرید و تجهیزاتی را به آنجا منتقل کرد و پاساژ استاندارد را اجاره داد. یک شریک آمریکایی در کفش و لگو گرفت تا با امتیاز این شرکت آمریکایی تولیدات خود را در ایران بفروشد. این کارخانه تازه تأسیس روزی ۱۵۰ جفت کفش تولید می‌کرد.

ابتدا این شرکت را «شرکت سهامی کفش» نامید اما اداره ثبت شرکت‌ها با این بهانه که نامی عام است با آن مخالفت کرد و ایروانی نام «ملی» را پیشنهاد داد که یادآور ملی کردن نفت بود. این نام هم با مخالفت اداره ثبت شرکت‌ها مواجه شد اما ایروانی این بار کوتاه نیامد. دنبال لوگویی برای شرکتش می‌گشت، اول نشان خروس، بعد فیل و شیر را امتحان کرد اما سرانجام فیل را به عنوان نشان کفش ملی انتخاب کرد.

تا این زمان، کفش‌ها لاستیکی و پلاستیکی بود و هنوز تولید کفش چرمی در ایران شروع نشده بود. در آن زمان، «کفش سه ستاره» و «کفش مهشید» رقیب ایروانی بودند. اما بعدها برادران عمید حضور در «کفش بلا» و مصطفی حسین‌زاده در «کفش وین» به جمع رقبا پیوستند که از تجارت کفش وارد تولید کفش شده بودند. این رقبا در مقابل ایروانی که روز به روز تولیدش را متنوع‌تر و از روش‌های تازه‌ای برای فروش استفاده می‌کرد، توان چندانی نداشتند.

ایروانی برخلاف دیگر معاصران خود که کارهایشان را به صورت خانوادگی پیش می‌بردند، خودش یک تنه صبح قبل از کارگران به کارخانه می‌رفت و شب بعد از همه دفترش را ترک می‌کرد. این مرد سخت‌کوش در دهه چهل خورشیدی که به دهه طلایی اقتصاد ایران معروف است، به سرعت کارش را توسعه داد. در بهمن ۱۳۴۰ «کفش پویا» را برای تولید کفش ورزشی، در مرداد ۱۳۴۲ «کفش فارس» را برای تولید کفش چرمی و در بهمن ۱۳۴۷ «کفش صنعتی» را برای تولید کفش ایمنی و «کفش سرپایی ملی» را برای تولید دمپایی راه‌اندازی کرد.

بخشی از کفش‌های تولیدی ورزشی، چرمی، دمپایی، کفش بچه‌گانه، کفش ایمنی و پوتین نظامی را با مشارکت شرکت‌های بین‌المللی مثل اوتافوکوی ژاپن، گوستاو هوفمن، دسما، گابور آلمانی، گودبیت آمریکا و یونیوکیمال سوئیسی تولید می‌کرد. در شرکت ماشین‌سازی تجهیزات کفش هم با فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها شریک بود.

با توسعه فعالیت‌های تولید کفش، ایروانی در اسماعیل‌آباد، کیلومتر ۱۸ جاده مخصوص، زمینی به مساحت ۴۰۰ هزار متر مربع خرید و کارهای ساختمانی را در سال ۱۳۴۹ تمام کرد و همه بخش‌های تولیدی را به این مجتمع جدید منتقل کرد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۳**

کشیدم. در آب روان دست و رو شستم. در باد، روان شدم. چه شوری برای تماشا داشتیم! اگر یک روز طلوع و غروب آفتاب را نمی دیدم گناهکار بودم. هوای تاریک و روشن مرا اهل مراقبه بار آورد. تماشای مجهول را به من آموخت. من سال ها نماز خوانده ام. بزرگترها می خواندند، من هم می خواندم. در دبستان ما را برای نماز به مسجد می بردند. روزی در مسجد بسته بود. بقال سر گذر گفت: «نماز را روی بام مسجد بخوانید تا چند متر به خدا نزدیکتر باشید!» مذهب شوخی سنگینی بود که محیط با من کرد و من سال ها مذهبی ماندم، بی آن که خدایی داشته باشم! از کتاب «هنوز در سفرم، سهراب سپهری»

خانه دو طبقه

حاج محمد شانه چی رئیس دفتر آیت الله طالقانی بود. همین آسید علی آقای خامنه ای که حالا مقام معظم رهبری و فرمانده کل نیروهای هوایی و دریایی و زمینی و زیر زمینی و فرا آسمانی و مالک مطلق ممالک محروسه ایران است، قبل از انقلاب به مدت پانزده سال، هر سال سه ماه محرم و صفر و رمضان در آن خانه او بیتوته می کرد و یک طبقه از منزل آقای شانه چی در اختیار آقای خامنه ای بود. خامنه ای در خاطراتش تعریف می کند که «من هر ساعتی از شبانه روز برمی گشتم خانه، غذای من حاضر و آماده بود.»

آقای شانه چی می گوید: «یک سال آقای خامنه ای اول ماه محرم به من گفت: (حاج آقا، دعا کن امسال خوب کار کنم و یک ماشین بتوانم بخرم.) از قضا آن سال خوب کار کرد و توانست با پول روضه خوانی یک فولکس واگن خریداری کند.»

بعد از انقلاب یک دختر و دو پسر آقای شانه چی را اعدام کردند و خودش هم که لقب معتمد التجار را داشت و قبل از انقلاب پشت سفته های لاجوردی جلاد را امضاء می کرد، غیابا محکوم به اعدام شد. لاجوردی دستور داده بود او را زنده نیاورند، گویا شرم داشت چشمش به چشم شانه چی بیفتد! ولی شانه چی فرار کرد و هفده سال در پاریس با فروش لباس زیر امرار معاش می کرد و جوانان ایرانی جان بدر برده از اعدام های سال های سیاه و افسانه ای دهه شصت را پناه می داد.

وقتی دهه هفتاد با وساطت خاتمی به ایران آمد، تمامی اموالش مصادره شده بود. شانه چی بعد از برگشت به ایران با پولی که از راه فروش لباس زیر در پاریس جمع کرد دو مدرسه در مشهد ساخت.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷



هنوز در سفرم

کوچک که بودم پدرم بیمار شد و تا پایان زندگی بیمار ماند. پدرم تلگرافچی بود. در طراحی دست داشت. خوش خط بود. تار می نواخت. او مرا به نقاشی عادت داد. الفبای تلگراف (مورس) را به من آموخت.

در چنان خانه ای خیلی چیزها می شد یاد گرفت. من قالی بافی را یاد گرفتم و چند قالیچه کوچک از روی نقشه های خود بافتم. چه عشقی به بنایی داشتم. دیوار را خوب می چیدم. طاق ضربی را درست می زدم. آرزو داشتم معمار شوم. حیف، دنبال معماری نرفتم. در خانه آرام نداشتم. از هر چه درخت بود بالا می رفتم. از پشت بام می پریدم پایین. من شر بودم. مادرم پیش بینی می کرد که من لاغر خواهم ماند. من هم ماندم. ما بچه های یک خانه نقشه های شیطانی می کشیدیم.

روز دهم مه ۱۹۴۰ موتور سیکلت عمومی بزرگم را دزدیدیم، و مدتی سواری کردیم. دزدی میوه را خیلی زود یاد گرفتیم. از دیوار باغ مردم بالا می رفتیم و انجیر و انار می دزدیدیم. چه کیفی داشت! شب ها در دشت صفی آباد به سینه می خزیدیم تا به جالیز خیار و خربزه نزدیک شویم. تاریکی و اضطراب را میان مشت های خود می فشرديم. تمرین خوبی بود. هنوز دستم نزدیک میوه دچار اضطرابی آشنا می شود.

خانه ما همسایه صحرا بود. تمام رویاهایم به بیابان راه داشت. پدر و عموهایم شکارچی بودند. همراه آنها به شکار می رفتم. بزرگتر که شدم عمومی کوچکم تیراندازی را به من یاد داد. اولین پرنده ای که زدم یک سبز قبا بود. هرگز شکار خوشنودم نکرد. اما شکار بود که مرا پیش از سپیده دم به صحرا می کشید و هوای صبح را میان فکرهایم می نشاند. در شکار بود که ارگانیزم طبیعت را بی پرده دیدم. به پوست درخت دست

Belly Dance Classes With Afshaneh

به صورت گروهی، خصوصی و آنلاین

تدریس کلاس های رقص عربی

- ◆ Online
- ◆ In Person
- ◆ Group Dance

- ◆ Wednesdays 7 pm
- ◆ Fridays 7 pm
- All Level Welcome

For more information

(510) 384-6863

email: a2255@protonmail.com



کمبود ویتامین D³ و ناراحتی های قلبی

بیماری های قلبی عروقی (CVD) عامل اصلی مرگ و میر در آمریکا هستند. حتی در جهان این مسئله در ردیف اول قرار دارد. این بیماران سریع نیاز به تشخیص و درمان این بیماری ها دارند، چه با دارو درمانی و چه به روش جراحی.

ویتامین D³ یک ویتامین محلول در چربی است و تنها ویتامینی است که نقش یک هورمون را نیز دارا می باشد و کار آن تنظیم کردن متابولیسم کلسیم و فسفات در بدن انسان می باشد. در سال های اخیر تحقیقات نشان داده است که چندین بیماری نظیر بیماری های قلبی عروقی و حتی سرطان، ارتباطی با کمبود ویتامین D دارند و بسیاری از محققین اعلام کرده اند که کمبود ویتامین D یک ریسک فاکتور مهم برای ناراحتی های قلبی عروقی می باشد. همچنین تحقیقات نشان داده است که کمبود ویتامین D در انسان باعث رسوب کلسیم و فسفات در جدار رگ ها می شود و به این دلیل تحقیقات زیادی انجام شده که چگونه می شود این اشکالات را برطرف کرد.

ویتامین D ابتدا در پوست و از طریق تابش نور آفتاب ساخته می شود. ویتامین D به دو فرم وجود دارد:

♦ ویتامین D³ که در اثر نور ماوراء بنفش در پوست ساخته می شود.

♦ ویتامین D² که در اثر نور در یک نوع قارچ گیاهی ساخته می شود.

کمبود ویتامین D بیشتر در افرادی دیده می شود که در کشورهای صنعتی و پیشرفته زندگی می کنند (۳۰٪ تا ۴۰٪) و علت آن کمتر در معرض خورشید قرار گرفتن و رژیم غذایی نامناسب با ویتامین D بسیار کم می باشد.

ریسک فاکتورها

چاقی یک عامل بروز بیماری های قلبی عروقی است، زیرا چربی ها ویتامین D را در خود ذخیره کرده و مانع گردش آن در خون و رسیدن آن به اعضا مختلف بدن می شود. افرادی که دارای پوست تیره هستند در پوست خود ماده ای به نام Melanin دارند که مانع ساخته شدن ویتامین D در پوست آنها می شود.

زنان معمولاً نسبت به مردان چربی بیشتری در بدن خود دارند و خانم هایی که بیشتر در داخل منزل هستند یا زمانی که در معرض نور خورشید قرار می گیرند و از محافظت کننده های پوست (Sunscreen) استفاده می کنند بیشتر دچار کمبود ویتامین D می شوند. رابطه کمبود ویتامین D و ارتباط آن با بیماری های قلبی عروقی بیشتر در خانم ها گزارش شده است.

سن هم نقش مهمی در کمبود ویتامین D دارد، چون هرچه افراد مسن تر می شوند ویتامین D کمتری در بدن جذب می کنند (از طریق رژیم غذایی) و کمتر ویتامین D در پوست می سازند. کمتر شدن فعالیت فیزیکی در معرض نور خورشید با بالا رفتن سن کمتر می شود. افرادی که دورتر از خط استوا (Equator) زندگی می کنند کمتر در معرض نور ماوراء بنفش قرار گرفته و در ماه های نوامبر تا فوریه ویتامین D بسیار کمی در پوست خود تولید می کنند.

در رابطه با استفاده از نورهای مصنوعی (Tanning Lamps) برای تولید ویتامین D در پوست تحقیقات نشان داده که ویتامین D در پوست تولید نمی شود. این روش جهت تولید ویتامین D³ قابل اعتماد نیست و بایستی احتیاطات لازم انجام شود.

ویتامین D همانطور که اشاره شد یک هورمون می باشد. این هورمون بیش از ۲۰۰ ژن را در بدن کنترل می کند (Regulate) و این کار را از طریق اتصال به ریسپتورهای ویتامین D انجام می دهد (VDR) که بیشتر آنها در ایجاد بیماری های قلبی عروقی نقش ایفا می کنند. مهمترین کار این (ویتامین/هورمون) تنظیم فعالیت های کلسیم و فسفات در بدن است و نقش مهمی در جلوگیری از شکستن استخوان ها، دندان ها و مانع رسوب کلسیم در بافت های نرم (soft tissues) می شود. از اقدامات دیگر آن مانع رشد سلول های غیرطبیعی در پستان ها و روده بزرگ (colon) شده و فشارخون در کلیه ها و قند را در پانکراس تنظیم می کند. ریسپتورهای ویتامین D در تمام این اعضا بدن وجود دارند و ویتامین D به آنها متصل شده و عمل خود را ایفا می کند. حتی در واکنش و مکانیسم التهاب در بدن نقش دارد.

پزشکان با یک تست ساده خون، میزان ویتامین D بدن را اندازه گیری می کنند. اگر میزان ویتامین D در خون کمتر از ۲۰ نانوگرم در میلی لیتر باشد نشان دهنده کمبود آن است. مقدار ویتامین D در خون بایستی بالاتر از ۳۰ نانوگرم در میلی لیتر باشد و برای رسیدن به این مقدار افراد بایستی روزانه ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ واحد بین المللی آن را دریافت کرده یا در پوست خود با نور آفتاب بسازند.

افرادی که به مقدار کافی در معرض نور خورشید هستند یا کار می کنند نیازی به مصرف ویتامین D مکمل ندارند. خانم هایی که کمتر از ۳۰ نانوگرم ویتامین D در خون دارند بایستی هر هفته ۵۰۰۰ واحد بین المللی ویتامین D زیر نظر پزشک دریافت کنند.

منابع طبیعی ویتامین D عبارتند از روغن ماهی، زرده تخم مرغ، شیر، کره، جگر گوسفند و غذاهایی که با ویتامین D غنی شده اند (Fortified).

اعتقاد بر این است که ده دقیقه زیر نور آفتاب در تابستان منجر به ساختن ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ واحد بین المللی ویتامین D می شود. در مقام مقایسه فرد بنابراین هرچه بیشتر در معرض نور خورشید بود، ویتامین D بیشتری ساخته می شود. سیاه پوستان و افراد مسن بسیار کمتر و یا ناچیز در پوست خود می سازند. گیاهانی که در معرض نور خورشید هستند مقدار قابل توجهی ویتامین D² می سازند. مصرف این گیاهان گاهی کمبود آن را جبران می کند. در آمریکا از چند سال قبل معلوم شد که کمبود ویتامین D یک مشکل بزرگ سلامتی می باشد و مطالعات هنوز در دست انجام است. اغلب پزشکان هنگام آزمایش سالانه بیماران، میزان ویتامین D را نیز اندازه می گیرند و طبق دستورات FDA آن را معاینه و درمان می کنند. در حال حاضر ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ واحد بین المللی ویتامین D در روز یا ۵۰۰۰۰ واحد بین المللی در ماه میزان ویتامین D را به حد نرمال ۵۰ نانوگرم در میلی لیتر می رساند و افراد را از بیماری های قلبی عروقی و شکستگی استخوان ها و مواردی که مربوط به کمبود ویتامین D باشد تا حدودی محافظت می کند.

معرفی کتاب

Nutrition Topics for Healthcare Professionals



در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می دهد. کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می باشد.

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان ناشر: شرکت AuthorHouse



سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو، بی اریا و حومه

فرخنده باو بر شما مقدم بهار نوروزتان پیروز



Soheila Rezae
Lic.: 01834116

Nick Sarek
Sotheby's
REALTY

(916) 616-7395

(408) 455-2330



تیم مجرب ما املاک شما را با دریافت کمترین
کمیسیون و بالاترین قیمت ممکن به فروش می رساند



با پایین ترین قیمت، زیباترین منازل را
در ساکرامنتو و حومه صاحب شوید!



Soheila.Realtor@gmail.com

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA



ساعت ۱۰:۱۰ دقیقه

سیروس مرادی

مغازه ساعت سازی می لرزید. گدای هر روزی با اسپند پر دود وارد مغازه شد. حسین پول خردی در کاسه اش انداخت و با اشاره سر نهیب زد که «برو». مصطفی سرش را به سوی ساعت های روی دیوار چرخاند. حسین داشت میز کار را مرتب می کرد که متوجه ساعت زنانه ناشناسی شد. با دقت ساعت را برداشت و رویش را به آقا مصطفی برگرداند و گفت: «انگار ساعت مشتری. یادش رفته ببره. مشککش چیه». مصطفی اول با بی میلی نگاهی کرد و یک دفعه چشمانش برقی زد و گفت: «باید باطریشو عوض کنم. بده به من». ساعت را که دست گرفت گرمای مطبوعی در وجودش دوید. زیر لب زمزمه کرد: «ساعت رعناست. میاد دنبالش. سنی ازش گذشته، اما هنوز شیطونه.» یک کوتاهی به سیگار زد. ساعت را به دست گرفت و چشمانش را بست. همان احساس رخوت شیرین دوران نوجوانی، زمانی که رعنا همسایشان بود در وجودش دوید.

مصطفی زل زد به ساعت های روبرویش. همه ۱۰ و ۱۰ دقیقه را نشان می دادند. یاد صحبت رئیس اتحادیه ساعت سازان افتاد که می گفت: «تصاویر اغلب ساعت های دیوار روی ۱۰ و ۱۰ تنظیم هستند. ساعت پایان جنگ». مصطفی هیچگاه حرف او را باور نمی کرد. با خودش گفت: ۱۰ و ۱۰ دقیقه ساعت، شروع جنگ منه با خودم». وسوسه می شد ساعت رعنا را پیش خود نگه دارد. اگر هم بیاید دنبالش، بگوید که ساعت اینجا نمانده است. دلش می خواست بگذارد جای امنی در مغازه و فقط خودش جایش را بلد باشد. بهترین باطری را در آن بیندازد و بعد همه ساعت ها را با آن تنظیم کند. آتش سیگار کم کم به انگشتانش می رسید و می سوزاند. با خودش می گفت: «این بهترین گزینه است. شاید به خاطر ساعت هر از چند گاهی به مغازه سر بزنند و بپرسد که ساعت من پیدا شد؟» و مصطفی هم در حالیکه خودش را به کوچه علی چپ بزند، بگوید: «نه هنوز. دوباره سر بزیند. اگر تو مغازه ما جا مونده باشه. حتما پیداش می کنیم.»

مشتری دیگری وارد شد و می خواست باطری ساعتش تعویض شود. حسین در حالیکه نگاه معنی داری به استادش انداخت، باطری را تعویض و گفت: بفرمایید، این هم باطری نو برای ساعت شما که حداقل دو سال کار خواهد کرد. مصطفی اصلا متوجه حرف های حسین نشد. گریه ای با تانی و احتیاط به آن سوی خیابان رفت. اتوبوس واحد بالاخره راه افتاد.

مغازه ساعت سازی آقا مصطفی درست در سه راهی هاشمی بود، بغل داروخانه. هر روز صبح ماشینش را می گذاشت پارکینگ و تا برسد به مغازه، با همه کاسب های مسیر، با ریتم آهنگ کسائی سلام و علیک می کرد. بستگی به روز های هفته، خیلی ها در مورد برد و باخت تیم فوتبال محبوبش سر به سرش می گذاشتند. به همه پاسخ مناسبی می داد. آن روز اصلا دل و دماغ نداشت. نمی دانست چه مرگش است. سرش درد می کرد. خیلی دلش می خواست با یک نفر دعوی درست و حسابی کرده و دق دلی خالی کند. با بی میلی کلید را در قفل چرخاند و در را باز و وارد مغازه شد. همه ساعت های روی دیوار انگار جان گرفتند و سلام بلندی به آقا مصطفی دادند، اما حوصله هیچکس و هیچ چیز را نداشت. ساعت های دیوار برای او شخصیت پیدا کرده بودند. یک روز به شوخی گفته بود «اینا دخترهای من هستند. هر وقت یکیشونو می فروشم انگار دخترم را شوهر میدم. جای خالیشو نمیتونم تحمل کنم. به خودم دلداری میدم که انشالله دیوار خونه ایی که نصب میشه ارج و قرب پیدا کنه و همه چشم ازش بردارند.»

رفت نشست پشت میز کارش. دستش اصلا به ابزار نمی رفت. شاگردش حسین هم امروز دیر کرده بود. حدود نیم ساعتی بدون اینکه پلکی بزند زل زد به ساعت سیکوی قدیمی روبرویش، روی دیوار. بیست سال قبل، همراه با دوازده ساعت دیگر آن را خریده بود. همه خواهرهای ساعت رفته بودند خانه بخت غیر از این یکی. شده بود یار همیشگی مصطفی. یعنی راستش را بخواهید مشتری هم داشت، فراوان، اما مایل نبود و نمی خواست آن ساعت را بفروشد. ساعت هم انگار متوجه عشق و علاقه ویژه مصطفی شده بود. وقتی مصطفی به صفحه سفید ساعت زل می زد، عقربه هایش بال در می آوردند.

مصطفی اصلا متوجه حضور مشتری در مغازه اش نشده بود. خانم میانسالی در حالی که دختر نوجوانی همراهش بود برای چندمین بار تکرار کرد: «بخشید میشه باطری این ساعتو عوض کنیدا». مصطفی تو عالم خودش بود. اصلا کر شده بود. دختر جوان چادر مادرش را کشید که «بهرتره بریم، انگار صاحب مغازه تو باغ نیست». اما مادرش اصرار داشت باطری ساعتش را همین جا تعویض کند.

مصطفی با بی میلی سرش را برگرداند و از سر سیری دست دراز کرد تا ساعت را بگیرد. دلش یک دفعه فرو ریخت. ساعت را با تانی گرفت و سرش را پایین انداخت. ساعت زنانه انگار یک گلوله آتش بود و دستش را سوزاند. همه چیز یادش آمد. هیچ شک نداشت که رعناست. دختر همسایه شان در خانه پدری، سر آسیاب مهر آباد. رعنا درست مثل خودش میانسال و جا افتاده شده بود، اما مصطفی زود او را شناخت. پدر رعنا نظامی بود و در فاصله کوتاه، شهر و محله زندگیشان را عوض می کردند. بارها تصمیم گرفته بود به سبک آن روزها برایش نامه بنویسد و در راه مدرسه مطابق مد روز با اصرار نامه را بدهد تا بخواند. اما هیچگاه این ریسک را نکرد. مدام فکر می کرد اگر جنجال درست شود، سر و کارش با پدر نظامی و بد اخلاق رعنا خواهد بود. یک روز متوجه شد که از محله شان رفته اند. دیگر خبری از رعنا نداشت. گاهی که تنها می شد، ده ها بار نامه هایی را که نوشته بود و هرگز به دست رعنا نرسیده بود با خود مرور می کرد.

مشتری برای چندمین بار از مصطفی خواست که باطری ساعتش را عوض کند. مصطفی بدون اینکه سرش را بلند کند، ساعت را گذاشت روی پیشخوان و زیر لبی گفت: «باطری هامون همه تموم شده اند. باطری نداریم». مشتری با ناباوری نگاهش کرد. دختر جوان با سماجت چادر مادرش را کشید تا از مغازه بروند بیرون. مصطفی نفهمید که حسین، شاگرد مغازه اش چه موقع وارد شد. حسین متوجه حال استادش شد و پرسید: «چی شده آقا مصطفی؟ کسالت دارید؟ مشتری چی می خواست؟ داشتم می اومدم داخل و دیدم که از مغازه دارن میان بیرون». مصطفی سیگاری روشن و پکی کوتاهی زد و گفت: «می خواست باطری ساعتشو عوض کنم». حسین زل زد به صورت مصطفی و گفت: «خب، عوض کردی؟» مصطفی گفت: «نداشتیم». حسین با تعجب گفت: «ما هر جور باطری ساعت داریم». مصطفی مکث طولانی کرد و جواب داد: «باطری که اون می خواست نداشتم». مصطفی این بار تا جایی که ریه هایش جا داشت، پکی به سیگار زد و با آهستگی از جایش بلند شد و در مغازه را کاملا باز گذاشت تا دود برود بیرون. اتوبوس واحد در ترافیک خیابان هاشمی گیر افتاده بود و تصویرش روی آئینه بزرگ

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

وحید زمردی

مدرس و کارشناس موسیقی
با بیش از بیست سال تجربه



تدریس کلاس های آواز، تار، ستار، تنبور، پیانو،
ریتم خوانی، سلفژ و صداسازی و تئوری موسیقی

۹۲۴۴-۷۴۵ (۴۰۸)

www.vahidzomorodi.com

معضلات دید و بازدیدهای نوروز

آیدین سیار

ما در عید با بعضی مشکلات درگیریم که هنوز دانشمندان راه حلی برای آنها پیدا نکرده‌اند. نخستین معضل، روبوسی عیدانه است. یک عده اصرار عجیبی دارند که همیشه ما را غافلگیر کنند. یک بار روبوسی می‌کنی، دو بار روبوسی می‌کنند. دو بار روبوسی می‌کنی، یک بار روبوسی می‌کنند. بعضا دیده شده بعد از ماچ دوم، وقتی فکر می‌کنی همه چیز تمام شده، دستت را می‌کشند که کجا؟ بیا، سومیش مونده! بعضی مواقع هم به دلیل عدم هماهنگی اتفاقات تلخی می‌افتد که... بگذریم.

معضل بعدی عیدی است. درمورد عیدی به نظرم یک مرجع قانونگذار باید اصول و چهارچوبی را تدوین کند که اساساً تا چه سنی عیدی گرفتن مجاز است! این گودزیلاهایی که با ۶۰ سال سن و ۱۲۰ کیلو وزن می‌آیند کنار بچه چهارساله و می‌گویند، «پس عیدی ما چی؟» را اصولاً چه کار باید کرد؟ آن وقت این کمپین «عیدی کتاب بدهیم» تکلیفش چه شد؟ ما پارسال به بچه‌های فامیل کتاب می‌دادیم، بعد پدر و مادرشان می‌آمدند کتاب را پرت می‌کردند توی صورت ما و می‌گفتند: «یهو بگو نمی‌خوام عیدی بدم، این کارا چیه دیگه؟» یعنی رسماً توهین به حساب می‌آوردند.

آجیل هم خودش یک داستان مجزا دارد. بعضی از اقلام آجیل آن قدر مهجور مانده‌اند که باید کمپین درست کنند که «به خدا ما هم آجیلیم، ما رو بخورید». البته نخود از این قضیه مستثناست و بیخود می‌کند کمپین راه بیندازد. نمی‌دانم نخستین بار کی توی ظرف آجیل نخود گذاشت. واقعا قابل درک نیست. همیشه باید همراهت یک شیشه روغن کرچک داشته باشی که بعد از هر میهمانی توطئه نخود را خنثی کند.

معضل بعدی بحث‌هایی است که انجام می‌شود. احتمالاً موضوعاتی همچون



نابسامانی وضع جاده‌ها، مرگ نابهنگام هنرمندان و انتخابات پیش‌رو محور صحبت‌ها را تشکیل می‌دهد. پیشاپیش به جوانان هشدار می‌دهیم که یا جواب‌هایی را برای سوالات فامیل آماده کنند یا اگر درشان تمام شده، وارد مقطع بعدی شوند. اگر وارد مقطع بعدی شده‌اند، کار پیدا کنند، اگر کار پیدا کرده‌اند، ازدواج کنند، اگر ازدواج کرده‌اند، بچه‌دار شوند. اگر بچه‌دار شده‌اند، بچه‌ها را به خودشان برسند بابا، چیه خودتون رو اسیر بچه کردین؟ این مرحله گیر دادن فامیل به وضع آدم یکی از سخت‌ترین آزمون‌های سنجش صبر و آستانه تحمل بشر است.

سعی کنید این روزها بهتان خوش بگذرد. اگر سفر می‌روید، خوش به حالتان، اگر خانه می‌مانید، هم خوش به حالتان، کتاب‌های نخوانده و فیلم‌های ندیده را می‌بینید و لذت می‌برید. امیدوارم جناب عزرائیل هم به این توصیه‌ها عمل کند و این قدر بالای جاده‌ها و توی پراید مردم سرک نکشد. در کل تعطیلات خوبی برایتان آرزو مندیم.



مریم سالاری

مربی یوگا



کلاس رایگان یوگا برای عزیزان مبتلا به بیماری ام. اس.
در حال حاضر از طریق وب سایت «زوم» Zoom برگزار می‌شود.

با انجام یوگا شما می‌توانید:

- ♦ قوی کردن ماهیچه‌ها و عضلات
- ♦ داشتن تعادل بهتر
- ♦ بالا بردن انرژی
- ♦ مبارزه با خستگی
- ♦ بالا بردن قدرت تمرکز

برای اطلاعات بیشتر به وب سایت مراجعه فرمایید.

www.msyogasociety.org

- ♦ Classes ONLY for people diagnosed with MS
- ♦ For questions & information please call Maryam

(408) 802-8882

THE WORLD HAS CHANGED. HE HASN'T.

HBO ORIGINAL

Curb Your Enthusiasm

HBOmax

idents

FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



RANKED TOP 1% LAWYERS



No Fees

Until We Win Your Case!

Settlements & Verdicts



Personal Injuries



Brain & Spinal Cord Injuries

Powerfulinjurylawyers.com



ACC

POWERFUL LAWYERS

دکتر کامران یدیدی

وکيل تصادفات و خدمات شديد بدني

نامي معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979



نگاهی به تاریخ همجنس گرایی

بخش دوم

منیژه مغیثی

تمایلات سرکوب شده و اختلالات روحی و روانی

غروب یک عصر غم انگیز پاییزی که افسردگی ناشی از مهاجرت بر روح انسان غلبه می کند دو چشم سیاه معصوم برای همیشه در ذهن من حک شد و مرا متعهد به نوشتن این مطلب کرد. تلفن دفتر کارم زنگ زد. مدد کار اجتماعی بیمارستان شهرستان خودش را معرفی کرد و از من خواست که پسر جوانی را که در بیمارستان بستری است ببینم. برایش نوع کارم را توضیح دادم اما او اصرار کرد که این مورد خاصی است و دکتر روانپزشک این مرد جوان نیاز به کمک دارد. بنابراین بعد از جستجو و پرسش به این نتیجه رسیدم اند که به یاری مددکار پارسی زبان، شاید به دلایل خودکشی چندین باره این مرد جوان پی برند. بالاخره بعد از امتناع من و اصرار او پذیرفتم که پس از پایان کار روزانه به ملاقاتش بروم.

پس از پایان کار، با خستگی ناشی از یک روز کاری دراز، به بیمارستان رفتم. مددکار بیمارستان ضمن اینکه مرا به اطاق بیمار هدایت می کرد توضیح داد که چیز زیادی از بیمار نمی دانند. فقط می دانست که بیست و چند ساله است. چندی پیش مهاجرت کرده و در این جا خانواده ای ندارد. در ضمن تنها کسی که به دیدارش می آید جوانی تقریباً هجده ساله است. علت خودکشی برای روانپزشک کاملاً نامعلوم است، بنابراین نمی داند معالجه را از کجا شروع کند. به اطاق داخل شدیم.

روبرو، به طرف پنجره، از پشت صندلی، گردنی باریک، سری کوچک با موهای سیاه فر فری و شانه های استخوانی دیده می شد. مددکار به سوی جوان درصندلی فرو افتاده رفت و به او توضیحاتی داد. اما او تنها گوش داد و حتی به سوی من سر برنگرداند. مددکار با اشاره سر به من فهماند که به سویش بروم و خود از اطاق خارج شد. با عدم اطمینان سلام کردم و خود را معرفی کردم. دو چشم سیاه معصوم به سویم برگشت. نمی دانم در آن لحظه در چه حال روانی بودم، ناگهان قلبم فرو ریخت. شاید مرا به یاد پسر کم که تقریباً هجده ساله او بود انداخت. شاید حس قوی مادریم بود. و شاید افسردگی هزاران ساله ام. هر چه بود قلبم فشرده شد.

می دانستم که ابتدا به ساکن به من اعتماد نخواهد کرد. این نیازمند زمان بود. چندین بار او را ملاقات کردم. از همه چیز سخن گفتم. از مهاجرت و مشکلاتش، از مشکلات تنهایی، کمی از خودم و سایر مسایل. تنها گوش می داد و حرفی نمی زد. همیشه سرش پایین بود و به من نگاه نمی کرد، هر از گاهی، لحظه ای کوتاه آن دو چشم سیاه و معصوم به سویم بر می گشت و نگاهی می کرد. روزی بطور ناگهانی بعد از وراجی های من، ناگهان از من پرسید چند سال است که به اینجا آمده ام. تبسم شادیم را مخفی کردم. به حرف آمده بود. دیوار عدم اعتماد ترک برداشته بود. شروع اعتماد سازی. جوابش را دادم و از خانواده اش پرسیدم. به تدریج، طی هفته ها، دمل چرکین تحقیر و توهین، رنج و درد، از خود بیزاری، ترس، فقدان عدم اعتماد به خود، احساس شدید گناه، عدم احساس تعلق، یاس و خشونت و سرکوب نه تنها از سوی حکومت و جامعه حتی از طرف خانواده سر باز کرد. طی هفته های بعد به تدریج داستان غم انگیز زندگی کوتاهش را تعریف کرد. بیشتر مانند این بود که با خودش حرف می زد تا با من. بعضی وقت ها احساس می کردم متوجه حضور من نیست. شاید من غریبه جای خانواده ای را می گرفت که آرزو داشت او را بفهمند و پشتیبانی کنند. بالاخره توانسته بود با کسی هر چند غریبه ای، حرف دلش را بزند.

بچه آخر بود. دو برادر و یک خواهر پیش از او. پدر مستبد و زورگو، مادر مهربان و بدون اختیار. برادر بزرگتر مثل پدر. بیاد نداشت از کی به گرایش جنسی اش واقف شده است. اما در دوره دیپلم به طور قطع می دانست که فقط از پسر ها خوشش می آید. با چند تن از دوستانش رابطه جنسی را تجربه کرده بود. اما احساس گناه کلافه اش می کرد. بدون اطلاع خانواده به پزشک مراجعه کرده بود. پزشک بی اطلاع هم کمکی نکرده بود. به کلاس های تکواندو رفته بود تا مردانگیش را تقویت کند. همه بی حاصل. شروع انزوا و خزیدن آهسته افسردگی زیر پوست.

تا اینکه برادرش پس از کتک کاری بسیار راز او را به میان خانواده برد. و این شوک و ضربه آغاز خشونت غیر قابل مهار خانواده بود. مادر فقط گریه می کرد. پدر کتک می زد و می گفت اگر سلطان داشت و مرده بود بهتر بود. می گفت اگر دزدی کرده

بود و در زندان بود کمتر باعث سرافکندگی می شد. می گفت که باعث سرافکندگی خانواده است. می گفت که چطور می به مردم و فامیل بگوید که پسرش مرد نیست است. برادر از پدر بدتر. او را لکه ننگ صدا می زد. خواهر بزرگتر کمتر با بچه هایش به دیدار خانواده می آمد. فشار عصبی و روحی به اوج خود رسیده بود. شروع به خود زنی کرد. سرانجام پس از اشک ها وساطت های مادر، چون «آبروی خانواده» در خطر بود، مقدمات خروج از ایران فراهم شد و او را به ترکیه فرستادند. اما تجربه گذر از «کویر وحشت» یعنی خانواده، جامعه و حکومت سرکوبگر، چنان هولناک است که برخی سلام به شکوفه ها و باران بهاری را برای همیشه از یاد می برند.

مهاجرت، تنهایی و عدم ارتباط با خانواده به ویژه مادرش، احساس تهی بودن و افسردگی را تشدید و تا آنجا پیش رفت که اقدام به خودکشی کرد. تجربه «کویر وحشت» چنان عمیق و مخرب بود که حتی در محیط امن خارج از ایران نیز او را به سمت خودکشی سوق داد. نه یک بار بلکه چندین بار. به یاد دارم هر بار پس از ملاقات مان، وقتی به دفتر کارم بر می گشتم، اشک های فرو خفته ام را میدان می دادم که سرازیر شوند. امیدوار بودم با رابطه ای که بین مان ایجاد شده بتواند سلامتی از دست رفته اش را باز یابد. خودم را پیش از یک مدد کار، مسئول خوب شدنش می دانستم. عجیب بود اما به نوعی احساس مادری نسبت به او داشتم. او هم شاید مرا، ناخودآگاه، مادرش می دید. مادری که آرزو داشت در آغوشش بگیرد و او را پشتیبانی کند و به او بگوید که عیب از او نیست از جامعه است. به او بگوید که حق طبیعی و انسانی اوست که هر طور که می خواهد باشد. از تاریخ، از مذهب و تأثیرات مخرب آن برایش بگوید و موهای سیاه پریشانش را نوازش کند و بگوید:

یا آنگونه که هستی باش یا آنگونه باش که هستی (مولانا)

بطور مرتب او را می دیدم. تا اینکه از بیمارستان مرخص شد. مرتب به من تلفن می زد و با هم صحبت می کردیم. به نظر می آمد که حالش بهتر است. حتی گفت که دوست جدیدی پیدا کرده است. تشویقش کردم. تا اینکه مدتی از او خبری نشد. گفتم جوان است و درگیر دوست جدید. چند بار به منزلش تلفن زدم و پیغام گذاشتم. خبری نشد. دلواپس شدم و یادداشتی برایش پست کردم که با من تماس بگیرد. پاکت برگشت. روی آن نوشته شده بود Deceased «فوت شده».

به باور کارشناسان و بنا بر گفته های همجنس خواهان^(۱) ترس از متفاوت بودن و عواقب ناشی از آن اولین واکنش به آگاهی از تمایلات جنسی است. این ترس به ویژه در جوامعی غیر دمکراتیک که متفاوت بودن، به هر شکل و به ویژه متفاوت بودن جنسی، شدیداً سرکوب می شود، بار منفی روحی و روانی بسیار به همراه دارد. هراس از شناخته شدن به عنوان همجنس خواه باعث می شود که این افراد سال ها و یا برای همیشه احساسات خود را سرکوب کنند. در این جوامع همجنس خواه بودن لکه ننگی است که شادی را سلب و روحیه را متلاشی می کند. بعضی به ازدواج تن می دهند تا این احساس را سرکوب کنند و یا از داغ ننگ همجنس خواهی رها شوند. این امر برای زنان لزبین غم انگیز تر است، زیرا در جامعه مرد سالار، مردان همجنس خواه امکان بیشتری دارند که به ازدواج اجباری تن ندهند اما زنان از این حداقل هم بر خوردار نیستند. در این جوامع که، زن زمانی «کامل» می شود که ازدواج کند و بچه دار شود، تجرد برای دختران غیر قابل توجیه است. بنابراین فشار بیشتری روی آنهاست که بر خلاف خواست خود به ازدواج تن دهند. در پژوهشی که شادی امین از صدها گی، لزبین و ترنس جندر کرده بر فشار مضاعفی که بر زنان لزبین برای ازدواج اجباری و در نتیجه صدمات روحی، روانی و جسمی حاصل از آن تأکید شده است.^(۲)

در زندان کوچکی که همجنس خواه در آن به سر می برد از خود بیزاری، تظاهر به «ترمال» بودن و از بین رفتن احساس اعتماد به نفس، احساس گناه، احساس عدم تعلق، انزوا و افسردگی از نتایج منفی روانی آن است. این زندان کوچک بخشی از زندان بزرگتر اجتماع و خانواده و حکومت است که فرد را تحقیر می کند، توهین می کند، ایزوله می کند و در نهایت تنبیه می کند. زندانی درون زندانی بزرگتر. اخیراً مردی در بلژیک درخواست مرگ خود خواسته کرده است به دلیل اینکه نمی تواند گرایش جنسی اش را بپذیرد. او در مصاحبه اش با بی بی سی گفته که به خاطر رنج روانی شدیدی که تحمل می کند می خواهد به زندگیش پایان دهد. احساس شرم همیشگی از گرایش همجنس خواهانه اش وی را به این نتیجه دردناک رسانده است.^(۳)

در دو دهه گذشته بررسی های انجام شده که در مورد همجنس خواهان و میزان خود کشی آنان در آمریکا و اروپا توسط پژوهش گران صورت گرفته بسیار نگران کننده است. نتیجه کلی این پژوهش ها نشان می دهد که میزان خودکشی در همجنس خواهان و ترنس ها بالاتر از دیگر جنس گرایان است.^(۴) تخمین زده می شود که همجنس خواهان و ترنس جندرها سه تا هفت بار بیشتر از دیگر جنس گرایان در معرض خودکشی هستند. بر پایه آمار رسمی، روزانه در ایران ۵۳ نفر خودکشی می کنند.^(۵)

سرعت زندگی من در سال جدید

مریم سالاری - مربی یوگا (بخش آخر)

خلاصه ای از بخش او: همانطور که در ماهنامه قبل اشاره کردم تعطیلات کریسمس فرصتی به من داد که به کارهای روزانه خودم با آرامش بیشتری بپردازم. گذراندن وقت با عزیزانم، فیلم دیدن، کتاب خواندن و وقت بیشتر برای انجام مدیتیشن بدون نگران بودن از گذر زمان، لذت این تعطیلات یک هفته ای را برایم چندین برابر کرد. انگار این آرامش و سکوت از درون با من صحبت می کرد. آرامشی که در انتها دید جدیدی از زندگی به روی من باز کرد. این دید جدید باعث شد تصمیم بگیرم «سرعت خودم را در بسیاری از جنبه های زندگیم پائین بیاورم و سلامتیم را اولین الویت زندگی خودم قرار بدهم»، خواندن مقاله ای از طرف خانم نویسنده بازنشسته که در ماهنامه قبل با شما خوبان سهیم شدم، و تجربه کردن مواردی در کلاسهایم که در ادامه بازگو می کنم، مهربانانه تأییدی بود بر تصمیم گرفته شده ام. با عزم راسخ تر برای انجام دادن تصمیم خودم برنامه ریزی کردم و در این مقاله هدف و چگونگی انجام این کار را با شما عزیزان سهیم خواهم شد.

هدف از پائین آوردن سرعت زندگی و

قرار دادن سلامتیم به عنوان اولین الویت زندگیم

هدف بسیار ساده و روشن است. هدفم لذت بردن هرچه تمام تر از زندگیم است و به نوعی زندگی را تمام و کمال زندگی کردن تا انتها، در نهایت سلامتی جسمی و روحی. ولی چرا برای رسیدن به این هدف باید سرعت زندگیم را پائین بیاورم! شاید فکر کنید، خوب اگر نخواهیم زندگیمان را تمام و کمال زندگی کنیم نه تنها نباید سرعت زندگی و کارهایمان را کاهش دهیم بلکه باید به این سرعت هم اضافه کنیم تا به تمام هدف ها و خواسته هایمان برسیم. ولی اینطور نیست! بسیاری از ما از جمله خود من، با توجه به شرایط زندگی، هدف ها، عادت ها و حتی باورهایمان به شکلی در چرخه پر سرعت این زندگی افتاده ایم. انجام کاری بعد از کار دیگر، خواسته، آرزو و هدفی یکی بعد از دیگری با این که هنوز طعم و مزه رسیدن به خواسته قبلی را با وجودمان نچشیدیم به دنبال کار هدف دیگری بودن. شاید به نظر تان بیاید خب این چه اشکالی دارد. زندگی همین است. هدف داشتن، تصمیم گرفتن،

دنبال آرزوی پس از آرزوی دیگر رفتن و این جزو عرف و روال زندگی است و حتی باعث اعتماد به نفس انسان و امید به ادامه زندگی می شود. بله، من هم کاملاً موافق هستم از کارهای کوچک روزمره گرفته تا هدف ها و خواسته های بزرگتر، نشانه روال یک زندگی است و در اصل با آگاهی و جرات در زندگی به جلو رفتن، خود به معنای زندگی کردن یک زندگی به طور کامل است. ولی مشکل، زمانی است که ما سلامتی جسمی و روحی خودمان را فدای خواسته ها، آرزوها، هدف ها و حتی کارهای کوچک روزانه زندگی می کنیم. به شکرانه انجام یوگا درمانی با بسیاری از افراد میان سال، مسن و یا افرادی که مانند خودم برای حفظ سلامتی خودشان تلاش می کنند، متوجه شده ام که سلامتی در زندگی حرف اول را می زند. متوجه شده ام سلامتی گوهر گران بهاییست که بودنش ناملوموس و از یاد رفتنی و از دست دادنش بسیار سخت، گران و طاقت فرساست. به پاس انجام یوگا افتخار آشنایی با عزیزانی را دارم که قدم برداشتن، راه رفتن، حفظ تعادل و زمین نخوردن در زندگی برایشان حرف اول را می زند و مدت هاست تند تند کار کردن و انجام کاری بعد از دیگری را از یاد برده اند. افرادی که گذراندن یک شبانه روز بدون درد برایشان شکل یک معجزه را دارد. افرادی که آرزو می کنند ای کاش به سلامتی خودشان بیشتر اهمیت می دادند. ولی انگار با دیدن همه این موهبات و تجربه ها باز من هم مانند دیگران در چرخه پر سرعت زندگی افتاده بودم. آرامش دوران تعطیلاتم و گوش کردن به خاطرات شرکت کنندگان کلاس که مدام حفظ و مراقبت از سلامتیم را به من گوش زد می کردند، دنیای جدیدی به روی من باز کرد. دنیایی که به من نشان داد سرعت و حرکت این زندگی دست من است نه کس دیگر. متوجه شدم اگر نخواهم پایم را روی ترمز زندگی بگذارم، زندگی مانند یک اسب سرکش می شود که صاحبش را به ناکجا آباد می برد و مهار کردنش شاید دیر یا غیرممکن باشد.

باخودم خلوت کردم و بر تصمیم گرفته شده ام مدیتیشن کردم. «می خواهم سرعت خودم را در بسیاری از جنبه های زندگیم پائین بیاورم و سلامتیم را اولین الویت زندگیم قرار بدهم.» متوجه شدم از یک سو انگار سکوت پرمعنا همراه با راز سلامتی، شادی، رهایی، آزادی و سبکبالی با من صحبت می کند و لبخند زیبایی را بر چهره و قلبم باز می کند و از سوی دیگر افکاری چون: «نه نمی شود، یعنی چی. در این زندگی پرسرعت مگر من می توانم سرعت را کم کنم، خب عقب می افتم» و هزاران فکر منفی دیگر.

دنباله مطلب در صفحه ۳۶۲

مریم سالاری

مربی یوگا

یوگا رقص بین رهایی و تسلیم است.

یوگا سفری است توسط خویشتن، از خویشتن، به سوی خویشتن.

(408) 802-8882

برای اطلاع از زمان و ساعت کلاس ها با ما تماس بگیرید

MINDFUL YOGA
Group



با انجام یوگا شما می توانید:

- ♦ شناخت و ارتباط بهتر با بدن ♦ قبول وضعیت جسمی و روحی ♦ بالا بردن نیروی تفکر ♦ شناخت انرژی های درونی
- ♦ تعادل بین چاکراها ♦ هماهنگی بدن، فکر و روح ♦ سلامتی و شادابی برای تمام عمر

♦ Therapeutic Yoga ♦ Chair Yoga

<http://mindfullyogagroup.com>

جهت پیشگیری ویروس کرونا:

اداره بهداشت زدن واکسن کووید ۱۹ را توصیه می کند چون باعث محافظت از ابتلا به ویروس و بیماری کووید ۱۹ می شود. هر چه تعداد بیشتری از مردم واکسینه شوند، کنترل بهتری به روی این همه گیری خواهیم داشت.



نیاز مندیها

جویای کار

آماده نگهداری از فرزند و یا خانمی سالمند در منطقه ساکرامنتو هستم.
(۵۱۰)۴۵۸-۸۱۲۳

معاوضه ملک

«ملک در تهران معاوضه با ملک در غرب آمریکا،
یک واحد آپارتمان لوکس و یک قطعه زمین
ایمیل: tahimex@gamil.com شماره تلفن واتساپ: ۲۰۶-۵۳۹-۷۴۰۸

فروش ملک

ملک در نوشهر، مازندران. یک واحد آپارتمان لوکس، ۲ اتاق خواب و ۲ توالی.
email: dsaghafian@yahoo.com
شماره تلفن واتساپ در آمریکا ۹۵۶۸-۲۰۶(۴۰۸) در ایران ۹۸-۹۰۵-۲۰۲-۴۴۱۱

فال سنارگان

دی	مهر	تیر	شروردین
در این ماه برایتان آسان نیست که انرژی خود را به حرکت وا دارید، حتی با وجود مسیرهای روشن سخت است که دقیقاً بدانید مسیری که اکنون در آن قرار دارید به کجا منتهی می شود. اما این ماه زمان آن نیست که انگیزه های خود را زیر سؤال ببرید، با وجود اینکه فکر می کنید که می توانید باز هم صبر کنید، این ماه یک حرکت مستقیم به سوی هدف مورد نیاز شماست!!	فرصت به دست آمدنی نیست، به دست آوردنی است. عشق را در درونتان پیروانید. بدون عشق دنیا جای زیبایی برای ماندن نیست. این را هم بدانید زندگی همیشه پیوستن نیست، بریدن هم هست. همواره سوی زندگی به جلوس و هرگز به عقب بر نمی گردد و هیچ گاه نمی ایستد. با زندگی در حرکت باشید و سعی کنید انرژی خوب در فکرتان راه بدهید.	این روزها درگیر مسائل احساسی و عاطفی هستید که در زندگی تان رخ داده است و نمی دانید چگونه با آن روبرو شوید. شاید بهتر باشد کمی به دور از احساسات و کمی منطقی تر راجع به این مسائل فکر کنید. در زمینه کاری موفقیت مهمی بدست خواهید آورد و به سود نسبتاً خوبی هم می رسید. گرچه احساس می کنید شایستگی شما بیشتر از اینهاست.	مسئولیت های زیادی این روزها بر دوش تان سنگینی می کند. خرید و فروش و املاک در این دوره پرمفعت و عالی است. مجردین در سال جدید، بیشتر به زندگی اجتماعی خود سر و سامان خواهند بخشید. قراردادی را امضاء خواهید کرد. مطمئن شوید که با آگاهی کامل این کار را انجام دهید. سفری کوتاه ولی مهمی در پیش دارید.
بهمن	آبان	مرداد	اردیبهشت
در این ماه احتمالاً قادر نیستید دیگران را به روشنی و به وضوح ببینید به خاطر اینکه شما به جهان با عینک خوش بینی می نگرید. اگر بخواهید به سختی به نظرات و عقاید خود بچسبید و از آنها در مقابل دیگران پرخاشگرانه حمایت کنید فقط اوضاع را برای خودتان پیچیده تر می کنید. برای دفاع از باورهای خود با این شدت با دیگران نجنگید.	از تعریف و تمجید دیگران خرسند نشوید. در خلوت خودتان را ارزشیابی کنید. نگذارید کسانی در کارهای زندگی تان مداخله کنند و یا شما را از تصمیمی که گرفته اید باز دارند. مسئولیت کارهایتان فقط به دوش خودتان است. بدانید مهم این است که شما با اتفاقات چگونه برخورد می کنید. کنترل خود را داشته باشید و با دیگران با آرامی برخورد کنید.	در اندیشه امروز و فردا باشید و به اشتباهات گذشته هیچگاه پيله نکنید. از آنها عبرت بگیرید و بگذارید هر روز رویایی باشد باور نکردنی. این روزها برای شما روزهایی همراه با موقعیت های مالی خوبی است. شما انسانی هستید که از اعتماد به نفس بالایی برخوردارید و این مساله باعث می شود که شما به موفقیت های خوبی در زندگی تان دست یابید.	سعی کنید عقل و فکرتان زودتر از زبانتان دست به کار شود. باید کمی خوددار باشید تا در زمان مناسب کارها رو به راه شود. خبر و یا نامه ای خوشحال تان می کند. تغییر و تحولاتی در امور روزانه تان پیش خواهد آمد که ثمره اش شادی و نشاط شماست. برای کار تازه ای به شما پیشنهادهای جدیدی خواهد شد.
اسفند	آذر	شهریور	فرورداد
در این ماه ممکن است بر این باور باشید که تمام عادات احساسی قابل تغییر هستند مخصوصاً اگر شما مایل باشید که در ذهن خود خیال کنید که در موقعیت کنونی به نتیجه و هدف خود رسیده اید بدون اینکه واقعاً در واقعیت به آن دست پیدا کرده باشید. سعی کنید با دیگران با مهربانی رفتار کنید. پل های پشت سرتان را خراب نکنید.	یک دیدار شما را دوباره به زندگی امیدوار می کند و یاری می دهد تا تصمیمات تازه ای بگیرید، تصمیم هایی که در زندگی نقش تعیین کننده ای دارند. انفعال و آزدگی مشکلی را حل نمی کند. بکوشید با ایجاد روابط نو فضای پیرامونتان را عوض کنید. فراموش نکنید که قناعت کردن گنجی بی پایان است. به مهمانی دعوت می شوید و بسیار خوش می گذرد.	به دلیل عدم شناخت و آگاهی کامل در مورد شخصی، نمی توانید به درستی با او ارتباط برقرار کنید و این موضوع شما را ناراحت و افسرده می کند. باید سعی کنید او را بهتر بشناسید و کمی ارتباط و احساسات تان را عمیق تر کنید. عدم موفقیت یکی از نزدیکان در کارش، نگرانی هایی را برای شما بوجود می آورد. مقداری پول به دستتان می رسد.	استراحت کافی کمی از خستگی دوران پرمشغله کاری تان می کاهد. مشغله شما بیش از گذشته خواهد شد. مراقب برخوردتان با اطرافیان باشید. این دوره بهترین فرصت است برای تصمیم گیری های جدید در مورد تحصیل و کار. ماه را با یاد گرفتن و تجربه آموختن به پایان خواهید رساند. در زمان نزدیک مهمان یا قدم نو رسیده ای در راه دارید.

خرید که دو کارت به اصطلاح کار می کرد. ۸ کارت دیگر بی مصرف بود. دفعه بعد آن مشتری کارتهای بیشتری می خرید تا بلکه تعداد بیشتری از کارت ها برایش مفید باشند. چک کردن کارت ها بطور دستی برای رضا خیلی وقت گیر و خسته کننده بود. یعنی باید از هر کارت در یک وبسایت خاصی پرداخت یک دلاری انجام می داد. اگر پرداخت موفق می بودو کارت معتبر، آن را برای فروش کنار می گذاشت و اگر نامعتبر می بود، آن را به ارسال کننده یا فروشنده کارت پس می فرستاد. انجام این کار روزانه برای ۵۰۰ بار واقعا خسته کننده خواهد بود. اسمیت، برای راحتی این کار، برنامه ای طراحی کرد که اجازه می داد ۱۰۰۰ کارت در عرض ۲۰ دقیقه چک شوند. کافی بود فقط کارت ها در صفحه مخصوصی کپی شوند و دکمه «استارت» کلیک بخورد. آنگاه کارت ها یکی یکی به طور خودکار مورد تست قرار می گرفتند. برنامه که در قالب یک نرم افزار یا صفحه تحت وب بود، به درگاه پرداخت یک وبسایت که معمولا یک لینک سایت پرداخت صدقه (donation) بود، وصل بود. سعی می شد از هر کارت مبلغ ۱ یا ۲ دلار صدقه پرداخت کند. اگر پرداخت موفق می بود، کارت، معتبر و با رنگ سبز نمایش داده می شد و اگر پرداخت ناموفق می بود، کارت نامعتبر با رنگ قرمز متمایز می شد. در انتهای کار کارت های سبز و قرمز تفکیک می شدند. سبزه ها بعد دو یا سه روز در وبسایت قرار می گرفتند جهت فروش و قرمزه ها به فروشنده پس فرستاده می شد. اکثر کارتها قرمز بودند. یعنی قبل از اینکه به دست رضا برسد، مسدود شده بودند.

مطابق با تجربه رضا، کارتهای تحت «Verified by Visa» و «Master Secured» قابل سوء استفاده آنلاین نبودند، چرا که این کارت ها برای استفاده آنلاین نیاز به کلمه عبور یا کد مخصوصی دارند که در اطلاعات کارتهای سرقت شده اینترنتی موجود نیست. این نوع کارت ها اکثریت کارت هایی بودند که رضا به خرید و فروش آن می پرداخت که طبیعتا میزان خسارت به صاحبان کارت ها را کاهش می داد. علت اینکه رضا کارت های معتبر و قابل استفاده را بعد چند روز می فروخت این بود که اولاً صبر می کرد تا کارت های قدیمی تر به فروش برسند و ثانياً برای او مهم نبود که خریدار بتواند از کارت استفاده کند. در واقع فرصتی بود برای صاحبان کارت یا بانک صادر کننده کارت، که در آن چند روز متوجه پرداخت مشکوک دو دلاری بشوند و اقدام به مسدود کردن کارت ها کنند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳



حکایت رضا

بخش هجدهم

Noumena: True Story of Reza

میلاد رضایی کلانتری به جرم سایبری فروش اطلاعات حدود ۲/۵ میلیون کارت اعتباری، که منجر به ۱/۲ میلیارد دلار خسارت به بانک های آمریکایی شد، در حال سپری کردن دوران محکومیت ده ساله اش در زندان فدرال آمریکا می باشد. بخاطر تنهایی و فرسنگ ها دوری از وطنش، به فکر نوشتن داستان زندگی به زبان انگلیسی افتاد. آنچه می خوانید برگرفته از ترجمه فارسی کتاب او است.

رضا هر شب قبل از خواب ۵۰۰ کارت را در سایتش آپلود می کرد (قرار می داد) و صبح که بیدار می شد می دید ۴۰۰ کارت به فروش رفته است. حساب LR را چک می کرد و در اسرع وقت سهم فروشنده ها را پرداخت می کرد تا آنها را سریعتر کارتهای جدید را به رضا برسانند. به لطف سال های سخت کاری ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹، رضا پایه های فولادی سیستمی را بنا کرده بود که از سال ۲۰۱۰ روان تر و با سرعت بیشتر خود را تکمیل می کرد.

سال های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳ بهترین دوران بیزنسش بود. وبسایتش رشد سریعی داشت. روزانه حدود صد نفر در وبسایتش ثبت نام می کردند. البته همه آنهایی که عضو می شدند مشتری واقعی نبودند ولی بطور متوسط روزی ۴۰۰ مشتری فعال از سایت خرید می کردند. در آن زمان تنها مشکلی که با آن روبرو می شدند، بسته شدن دامنه com. سایت بود که به دستور FBI صورت می گرفت. ولی رضا و تیمش از قبل تدبیری اندیشیده بودند و دامنه وبسایت را در بسیاری از پسوندها ثبت کردند (مثل biz, net...) تا اگر یکی از آنها بسته شد، آلترناتیوی وجود داشته باشد. دو دامنه را در جایی ثبت کردند که پلیس آمریکا توان بستن آن را نداشت. در روز دستگیری رضا، افسر FBI در فرودگاه به او گفت «ما به کمک نیاز داریم به این وبسایت ها بسته شوند.» در آن لحظه رضا در دلش لبخندی زد و به آنچه که ساخته بود افتخار می کرد که حتی بهترین پلیس دنیا هم نتوانسته بود جلوی او را بگیرد. یعنی برجش را طوری محکم و استوار ساخته بود که هیچ قدرتی توان تخریب آن را نداشت. بعد از بیشتر شدن فعالیت آرماندو، رضا به او دستمزد ثابت هفتگی می داد تا زحماتش بی پاسخ نماند. برای کم کردن حجم کاری، آرماندو چند نفر را استخدام کرد تا پاسخگوی ایمیل های مشتریان باشند. روزانه صدها ایمیل دریافت می کردند که اکثرشان شاکی از کیفیت کارتها بودند که می گفتند «ما فلان تعداد کارت خریدیم ولی نتوانستیم در جایی از آنها استفاده کنیم.» یا «پولی در کارت وجود نداشت.» و رضا هم اینگونه پاسخ می داد: «ما پول نمی فروشیم.» ولی برای جلب رضایت آنها، کارت را برایشان تعویض می کرد. بزرگتر شدن وبسایت باعث می شد بیشتر مورد حمله هکرها قرار بگیرند. رضا مسئولیت امنیت و پشتیبانی فنی از وبسایت را به دوست هکرش «اسمیت» که رضا او را از سال ۲۰۰۸ می شناخت، پیشنهاد داد. آرماندو شرکتی باز کرد و کارمندهایش را در دفتر کاری اش مشغول به کار کرد و اسمیت هم با استخدام چند برنامه نویس و هکر، امنیت و پشتیبانی فنی وبسایت را ۲۴ ساعته به عهده گرفت. هزینه و دستمزد تمامی آنها از وبسایت او ۲۴ ساعته به عهده گرفت. هزینه و دستمزد تمامی آنها از وبسایت رضا تامین می شد. در آن زمان پول برای رضا هدف کاری اش نبود. بلکه پیشرفت و بهتر کردن کارش به هدفش تبدیل شده بود. هرچه بیشتر جلو می رفت، بیشتر تشنه پیشرفت و توسعه وبسایتش می شد.

ساعتی که بر دست داشت حدود ۲۵ دلار قیمت داشت. علاقه ای به پوشیدن ساعت طلا، زنجیر طلا و عکس گرفتن و پز دادن در عام را نداشت. معتقد بود ما هستیم که به برند اعتبار و ارزش می دهیم، نه برند به ما. با اینکه روزانه به هزاران کارت دسترسی داشتند ولی از آنها استفاده نمی کردند مگر در جایی که ضرورت داشت، با اینحال نه برای کسب پول از کارت. بدین شکل درآمدزایی می کردند که برای مثال یک مشتری ۱۰ کارت می

ساعتی که بر دست داشت حدود ۲۵ دلار قیمت داشت. علاقه ای به پوشیدن ساعت طلا، زنجیر طلا و عکس گرفتن و پز دادن در عام را نداشت. معتقد بود ما هستیم که به برند اعتبار و ارزش می دهیم، نه برند به ما. با اینکه روزانه به هزاران کارت دسترسی داشتند ولی از آنها استفاده نمی کردند مگر در جایی که ضرورت داشت، با اینحال نه برای کسب پول از کارت. بدین شکل درآمدزایی می کردند که برای مثال یک مشتری ۱۰ کارت می

اگر قصد مسافرت و گردش به سرزمین آریایی ها و یکی از زیباترین کشورهای خاورمیانه، ایران، را دارید، با من تماس بگیرید.

۰۹۱۲۲۲۰۳۵۴۱

سیروس مرادی

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جریمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408) 370-9696 ◆ (408) 394-5249

شد، در اثر گرمای زیاد تنور، لباس هایم نیز خشک شده بودند و تنم کردند و مرا برای انتخاب خوراک، به پای یکی یکی دیگ ها بردند و محتویات آنها را نشانم دادند تا یکی را برگزینم. آنچنان کلمات مهربانانه ای برایم خرج می کردند که در دلم ترجمه شان درست همان کلماتی بودند که مادرم به کار میبرد (مادر، دردت بجوم... الهی قربونت برم مادر... بمیرم و نبینم... و... و... در حین خوردن شام، آنتونیو گفت: «می دانی سینمای بالای شهر فروزینونه یک فیلم از کشور شما آورده؟» گفتم: «نه نمی دانم.» آدرس سینما را داد و روز بعد، من به اتفاق یکی دو نفر از بچه ها، به همان سینما رفتیم. بالای سر در سینما، عکس بزرگی از ناصر ملک مطیعی را گذاشته بود و نام فیلم را هم نوشته بود (کان). بلیط گرفتیم و رفتیم به داخل. فیلم در حال نمایش بود. دوبله به ایتالیایی شده بود و ما از گفتگوها زیاد سر در نیاوردیم، اما از مجموع فیلم، دانستیم که آن فیلم، نامش (هاشم خان) است و مرد اول آن، ناصر ملک مطیعی بود. چند روز دیگر که آخر هفته بود، در رُم هم در میدان بزرگ شهر، که به علت دارا بودن سقف و سایه بان، جلوی فروشگاه ها و مکان های تجاری در پیاده رو تمام حاشیه میدان، شبیه به اهواز خودمان بود، یکی از سینما ها، فیلمی بنام (پسر ژوپیت) به نمایش در آورده بودند که هنرپیشه اول آن (ایلووش) هنرپیشه ایرانی بود که در نقش همان پهلوان بازی می کرد. نام اروپایی که ایلوش برای خود برگزیده بود (ریچارد لوید) بود. ایلوش در سال های پیش، از آن زمان ها در رشته پرورش اندام، نفر نخست ایران و نیز نفر اول پرورش اندام و کشتی کج لس آنجلس و ساکرمنتو شده بود و بخاطر چهره بسیار جذابش، به سرعت جذب سینما گردیده و نخستین فیلمش را هم با نام (امیر ارسلان نامدار) آغاز کرد و چون با استقبال مردم روبرو شده بود، چندین فیلم، از او به بازار آمد که در یکی از آنها هم همین (آقای ناصر انقطاع) به دلیل آنکه ایشان هم در رشته پرورش اندام ورزش می کرد، در نقش پسر امیر ارسلان، با نام قزل ارسلان بازی کرد که البته من این فیلم را در کودکی، شاید کلاس اول دوم دبستان بوم، تماشا کرده بودم.

در شهر رُم، میخانه ای بود که (رد بانجو) نام داشت و بچه هایی که آخر هفته به رُم میرفتند، سری هم به آنجا می زدند. گروه ارکستری بودند که بانجو و گیتار و طبل و ساز دیگری می نواختند و از ملیت های فرانسوی و آمریکایی دور هم جمع شده بودند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

دوره ایتالیا

بخش آخر

عباس پناهی



در کنار جاده ای که هتل ما در آن قرار داشت، دکان میوه فروشی وجود داشت که خانمی مالک آن بود و چون زن خوشرویی بود و نیز برو بچه های ما، از زمان گذشته که گروه های پیشین، به آن دکان رفت و آمد کرده، میوه و برخی و سبزی های ایرانی پسند مانند پیاز و خیار و هویج و غیره، خریده بودند و مشتری همیشگی او شده بودند. هیچکس نام اصلی اش را نمی دانست و همه او را (آبجی) صدا می کردند و او نیز برای ما نقش آبجی ها را بازی می کرد و تا اندازه ای فارسی هم یاد گرفته بود و نام همه محصولات کشاورزی را که می فروخت، به فارسی می دانست. آنچنان با برو بچه ها، مانند خواهر رفتار می کرد که همه مان با او به همان راحتی بودیم که با خواهران خود بودیم. گاهی اگر از جلو دکانش فقط رد می شدیم، ما را صدا می کرد و خوش و بشی می نمود. در فاصله ای حدود نیم کیلومتر بعد از آن، عکاسی بود که مردی شوخ طبع و کوتاه قد، صاحبش بود و بقدری شوخ بود که حتی اگر از زبانش هم چیزی نمی فهمیدیم، از حرکاتش به خنده می افتادیم. فارسی را به روش خود یاد گرفته بود و واژه هایی را از خود ساخته بود. مثلاً در ضمنی که می خواست روز های هفته را آموزش دهد، روزهای هفته فارسی را هم جوری که خود می دانست می شمرد (یک شانه-دو شانه-سه شانه-چهار شانه-پنج شانه-شیش شانه-هف شانه). از ابتکارهایش این بود که آلبوم هایی ساخته بود که وقتی فیلم عکاسی را به او می دادیم تا عکس هایش را چاپ کند، هنگام تحویل، عکس ها را در آن آلبوم ها می گذاشت و بدون دریافت هزینه ای برای آلبوم، به ما تحویل می داد.

معمولاً روزهای هفته، صبحانه و ناهار را در مدرسه صرف می کردیم و شام را به دلخواه تهیه می نمودیم. آنهایی که پخت و پز بلد بودند، از اجاق های هتل استفاده می کردند و شام خود را می پختند و آنهایی که خوراکیزی نمی دانستند، شام را در رستوران، و عموماً در آنتونیو صرف می نمودند. همانطور که پیشتر نیز گفتم، آنتونیو و همسرش، حکم پدر خوانده و مادر خوانده ما را پیدا کرده بودند. فاصله میان هتل و رستوران آنتونیو، حدود دو کیلومتری بود و در این فاصله، همان جاده بود که اکثر کناره اش مزرعه قرار داشت و تک و توکی هم مغازه و یک پمپ بنزین بود.

یک روز غروب که به تهنای راه افتادم که به آنتونیو بروم، آسمان ابری و گرفته بود اما احتمال بارش نمی رفت و با این اطمینان، لازم ندیدم که چتر با خود بردارم. اما وقتی به نیمه راه رسیدم به ناگهان برقی درخشید و غرش رعدی آمد و آنچنان رگباری گرفت که در یک لحظه تمام لباسم غرق در آب شد و چون در کنار جاده سر پناهی نبود، ناگزیر بودم که در زیر آن رگبار فقط بدوم که زودتر به زیر سقفی برسم. وقتی به رستوران رسیدم، دم در ایستادم تا آبهای انباشته شده در لباس هایم فرو بریزند. از هیولم جوی آبی راه افتاده بود. نمی خواستم با آن وضع وارد رستوران شوم، اما دیدم آنتونیو و همسرش، سراسیمه از آشپزخانه بیرون آمدند و مرا کشان کشان به داخل آشپزخانه بردند. کارهایی که همسر آنتونیو می کرد، دقیقاً همانطوری بود که مادرم انجام می داد. یک صندلی آوردند و جلو تنور گذاشتند و یک پرده درست کردند و حایل میان من و آشپزها قرار دادند و شروع به کندن لباس هایم نمودند. تنم از شدت سرما می لرزید و همسر آنتونیو را می دیدم که چگونه در دلسوزی، نقش مادرم را ایفا می کند. من هرچه مقاومت می کردم که لباس هایم را در نیاورند، اصلاً محل نمی گذاشتند و کار خودشان را می کردند و آخر هم یک پتو آوردند و دورم پیچیدند و گفتند «لباس های زیرت را هم در آور تا در جلوی تنور خشک کنیم». فوراً یک میله آوردند و در مقابل تنور قرار دادند و رخت هایم را روی آن پهن کردند و خانم آنتونیو، یک پیاله سوپ داغ برایم آورد و با اصرار وادارم کرد که بخورم. وقتی گرم شدم و بدنم از لرزیدن خلاص

حمید ابطحی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Hamid Abtahi

منطقه
منطقه
منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

Location! Location! Location!

Why Do You Pay Rent?!

Whatever my client's goals, my goal is to make it happen. I am an expert seeking to add value to your next transaction.

hamidabtahi21@yahoo.com + DRE# 01071456



(408) 366-2180 + (408) 253-5100

با درج آگهی در نشریه پژواک،

پیشه و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408)221-8624

ماهانامه
پژواک



گزارشی از زندگی چند پناهنده در ترکیه

نثار تاج

شب می‌رسد از راه، در تاریکی‌های مه‌آلود، آدم‌های گه‌پوش کم کم در شهر پیدا می‌شوند. جمعیتی که دست از پنهان شدن برداشته‌اند و همچون خیل عظیم قطراتی از هر محله و برزن، در میدانی به هم می‌پیوندند. مردی تکیده با گونه‌های فرو رفته و چشم‌های گود افتاده می‌گوید: «شب برای ماست و نور، خورشید و گرما برای آنهاست. «شب‌ها می‌آیم بیرون، شهر خلوت‌تره و ما جنگ‌زده‌ها با چهره‌هایی که مرگ رو به یاد می‌آره توی روز، چهره شهر رو مُکدر نکنیم بهتره...»

چیز آسیب می‌زدند، تا آنکه یک روز آمدند و با لحنی تهدیدآمیز گفتند: (از اینجا بروید و گرنه خود و خانواده‌تان را آتش می‌زنیم). بعد از نزدیک به ۹ سال ورود به شهری در ترکیه هیچگونه خدمات و کمکی به ما ارائه نشده است. درسم را نیمه تمام رها کردم، معلوم نیست که هستم و می‌خواهم چه بکنم! نه فارس‌ام، نه ترک، نه تحصیل کرده، نه بی‌سواد. هیچ هویتی برای من نمانده است و تنها اسیر یک شهر و قوانینش هستم و هیچ کاری نمی‌توانم بکنم.»

◆◆◆

«معلم بودم و گوینده رادیو، مردم به پدرم می‌گفتند: (دختر تو فاسد است که با رادیوی ملی افغانستان کار می‌کند). معلم بودن، مکتب رفتن و صدای یک زن نامحرم را گوش سپردن، بی‌ناموسی برای مرد خانواده به حساب می‌آمد. از افغانستان به ایران و بعد به ترکیه آمدم، تنها و ناامید، تمام تلاش سال‌های جوانی زندگی‌ام را در مسجد و منبرهای ولایت‌م خاک کردم و آمدم به اینجا که مرا غریبه‌ای ببینند که مزاحم زندگی و پیشرفتشان شده‌ام. می‌گویند: (از موقعی که شما به کشور ما آمده‌اید، اقتصاد و دیانت مردم ما افت کرده و از بین رفته است، شما با خود فساد و آلودگی به همراه می‌آورید). بچه کوچکم با هر بار صحبت و صدای بلند یک رهگذر، پشت من پنهان می‌شود و گریه می‌کند، حتی اگر آن گفت‌وگو عادی باشد. می‌گویند که دخترم اختلال گفتار دارد و باید درمان شود تا بتواند عادی و بی‌واهمه صحبت کند. دنباله مطلب در صفحه ۵۲»

استکان کوچک چای را در مُشت گرفته است و گویی تا آخرین رگه‌های گرمایش را می‌خواهد بمکد تا تنش آرام شود، از سرما، از گرسنگی... چای کهنه مانده روز را سر می‌کشد و به نور تیر چراغ برق نیم‌سوزی که خاموش و روشن می‌شود خیره می‌شود. لحظاتی چهره‌اش در تاریکی محو می‌شود و دوباره می‌گوید: «شب‌های زمستون بچه‌هام رو می‌آرم پارک، روزهای داغ تابستون هم، که کسی توی خیابون‌ها پرسه نمی‌زنه جز خود ماها... توی حوض پارک، شنا می‌کنن و آب‌بازی... واسه اینکه بار سنگین غریبه بودن و نگاه‌های بومی‌های اینجا اذیتمون می‌کنه... نمی‌خوام بچه‌هام این نگاه‌های تلخ رو بفهمن. درسته، بعد هشت سال، لنگ در هوا بودن، (منظورش بلا تکلیفی وضعیت پناهجویی است) آخه کدوم آدم عاقلی، حین بدبختی... خودش رو عیال‌وار می‌کنه! این‌جا هیچ نوع خدمات پزشکی و آموزشی، جز کارگری و سگ‌دو زدن، بهت تعلق نمی‌گیره. می‌گن برای به دست آوردن حقوق کارگری و زمان کمتر اعتراض کنید، اما برای مایی که حکم شبخ رو داریم این جمله خیلی لوکس و از روی شکم‌سیری به نظر می‌آدا!»

◆◆◆

«بدر من، کلیسای خانگی داشت و هر هفته، جلسات دعاخوانی را با دوستان و جمع همفکرانش در خانه‌مان برگزار می‌کرد. من کلاس هشتم یا همان سوم راهنمایی بودم، یادم می‌آید که هر روز نیروی انتظامی، لباس شخصی‌ها یا بسیجی‌های پایگاه محلی به خانه ما هجوم می‌آوردند و همه زندگی ما را زیر و رو می‌کردند و به همه



Mahin Motlagh

BRE# 01320595



(650) 309-2700

CALL ME FOR

FREE no obligation home evaluation
FREE list of active properties for sale
FREE Real Estate consultation & more

Specializes in helping home buyers, home sellers & investors throughout the Bay Area & surrounding since 2001

mahinrealty@gmail.com

<http://mahin.agent.intero.com>

برای مشاوره رایگان در امور خرید، فروش و سرمایه گذاری املاک مسکونی و تجاری، دریافت لیست کامل اماکن مسکونی و گرفتن تخفیف ویژه، لطفاً با من تماس بگیرید!

پرونده بزرگ تخلفات ناجا در بهبهان

ماهرخ غلامحسین پور



پرونده‌ای که به اصرار مسئولان استان خوزستان، سر بسته و سر به مهر باقی مانده است. فساد مالی بزرگ فرماندهان نیروی انتظامی بهبهان با همدستی شهرداری و شورای شهر.

چندی پیش زمزمه رسیدگی به پرونده یک تخلف بزرگ، که پای فرماندهان رده بالای نیروی انتظامی شهرستان بهبهان، برخی اعضای شورای شهر، برخی مدیران شهرداری و حتی پرسنل رده بالای ناجای سایر شهرستان‌های دور و اطراف بهبهان به آن کشیده شده بود، از سوی رسانه‌های محلی شهرستان بهبهان مطرح شد. خبری که در نطفه همان رسانه‌های کوچک محلی خاموش ماند. این اتفاق نشان‌دهنده پیچیدگی مافیای دولتی و فساد سازمان یافته در ساختار نیروی انتظامی با همدستی شهرداری و شورای شهر این شهرستان بود.

موضوع مورد تخلف، دست درازی به زمین‌هایی است که از ابتدا با تشریک مساعی کارمندان عادی ناجا که بعضاً، بیش از سی سال در مناطق محروم خدمت کرده بودند، در منطقه تختی خریداری شده بود. اما طی یک فرآیند پیچیده و پنهان، تقریباً تمامی قسمت‌های ارزشمند این زمین از سوی فرماندهان ناجای بهبهان به طور غیرقانونی تصاحب شده و به قصد تقسیم مابین خودشان پنهان شده بود. اخیراً احکام صادره برای افراد متخلف به دست رسیده و بر اساس احکام موجود، تخلفی که می‌توانسته برای یک شهروند عادی، بیش از سی سال زندان، به همراه داشته باشد، نه تنها منجر به بازخواست یا حتی انفصال از خدمت این فرماندهان نشده، بلکه به جزای نقدی دو میلیون تومانی تبدیل شده است.

در جریان این تخلف بزرگ، نام‌هایی همچون نام سرهنگ «محمد عزیزی مال آخوند»، فرمانده نیروی انتظامی بهبهان، سرهنگ «کمال میرمقدم»، جانشین فرمانده نیروی انتظامی بهبهان، فردی روحانی به نام «سعید صدیق نژاد»، رئیس عقیدتی-سیاسی نیروی انتظامی بهبهان، سرهنگ «علی رعنائی»، رئیس پلیس راهنمایی و رانندگی شهرستان بهبهان، سروان «امیر رضا طیب»، ستوان یکم «مهدی خسروی»، «محمد اسماعیلی»، فرمانده نیروی انتظامی شهرستان آغا‌جاری و همچنین فردی به نام «موسوی»، رئیس حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی بهبهان به چشم می‌خورد. نام فرمانده‌هانی از شهرهای دور و اطراف هم به طور ضمنی در این ماجرا شنیده می‌شود. روشن نیست که آنها در جریان این پرونده ذی‌نفع بوده یا فقط از ماجرا مطلع بوده‌اند.

«محمد دانایی مقدم»، زندانی سابق و فعال سیاسی اهل بهبهان که این روزها ساکن آلمان بوده و به جزییات این پرونده آگاه است، می‌گوید: «سرهنگ محمد عزیزی، فرمانده انتظامی بهبهان فردی که از اجراکنندگان دستور تیراندازی به معترضین آبان بهبهان بوده، در تخلف زمین‌های نیروی انتظامی، بطور محرز، دو اتهام خیانت در امانت و همچنین سوءاستفاده از موقعیت شغلی خود را از سوی دادگاه نظام مرتکب شده و به همین دلیل هم کمترین برخوردی که با او می‌بایست انجام می‌شد، اخراجش از سمت نظامی‌اش بود، اما به استناد به حکم دادگاه، ترس و ارعاب توانسته اتهامات او را پوشش دهد.»

به گفته این زندانی سابق، صدور چنین رای از سوی دادگاه که با سوءاستفاده از قوانین و از سوی دادرسی شعبه اول دادگاه نظامی دو خوزستان، آقای یاسر گلزاری فر صادر شده، در تضاد آشکار با حکم محکومیت پدری است که بخاطر دزدیدن سه بسته بادام از سوی دادگاه به زندان و شلاق محکوم شده بود.

«به باور من قاضی با نشانه گرفتن قوانین و همچنین لابی و رانتی که در بین روابط خودشان دارند، جرم میلیاردری سرهنگ محمد عزیزی را درجه هفت و هشت در نظر می‌گیرد و تخلف هزار متری زمین‌های نیروی بدون ملک انتظامی شهرستان بهبهان را در ابتدا پانزده ماه و یک روز حبس و در ادامه، این تخلف میلیاردری را به ارزش هجده کیلو گوشت قرمز ارزیابی می‌کند و او را به دو میلیون تومان جریمه محکوم می‌کند.» برخی از نام‌های مطرح شده در این پرونده، با جریان سرکوب آبان گره خورده‌اند.

گفته می‌شود سردار پاسدار «حیدر عباس زاده»، فرمانده سابق نیروی انتظامی خوزستان، که در جریان کشتار در نيزارهای ماهشهر، از سوی وزارت خارجه آمریکا در لیست تحریم‌شدگان قرار گرفت، از این ماجرا مطلع بوده و همچنین گفته می‌شود «رضا پایی»، فرمانده نیروی انتظامی ماهشهر که نام او هم در لیست ناقضان حقوق بشر

و تحریم‌شدگان دولت آمریکا است در جریان این فساد بوده است. نام پایی در ماجرای نيزارهای ماهشهر بر سر زبان‌ها افتاد. با این همه تلاش فراوانی از سوی ناجا وجود دارد تا نام این افراد، در حاشیه این پرونده باقی بماند و به متن ماجرا کشیده نشود. طبق آرای صادره در شعبه اول دادگاه نظامی دو استان خوزستان، بزه انتصابی به این افراد که شامل اتهام «مشارکت در خیانت در امانت» و «سوءاستفاده از موقعیت شغلی» بوده، محرز شده، اما به رغم اثبات بزه، احکام حبس متهمان در سکوت و پرده پوشی، به میزان بسیار اندکی جریمه نقدی تبدیل شده است. جزییاتی که در دستور پیش رو در مورد این پرونده نقل می‌شود بر پایه اطلاعاتی است که یک منبع مطلع و شاغل در نیروی انتظامی شهرستان بهبهان، در اختیار این خبرنگار قرار داده شده است. این منبع آگاه می‌گوید یک سرمایه‌گذار بهبهانی به نام «حسین دارایی نسب»، قطعه زمین بزرگی واقع در منطقه تختی بهبهان را در جریان یک مزایده، از هیات اجرایی و ساماندهی اراضی و املاک ناجا خریداری می‌کند. از آنجایی که زمین، موقعیت مناسبی داشته، پرسنل فاقد مسکن ناجای بهبهان در قالب یک تعاونی مسکن، مصمم می‌شوند این قطعه زمین بزرگ را از حسین دارایی نسب خریداری کرده و بین خودشان تقسیم کنند. به این دلیل که به لحاظ قوانین ناجا، پرسنل آنجا نمی‌توانسته‌اند مستقیماً این ملک را از خود ناجا خریداری کنند.

به همین دلیل هم حسین دارایی نسب نقش واسطه را داشته است. قصد و برنامه اعضای تعاونی این بوده که با تفکیک زمین بزرگ به قطعات ۲۲۰ متری و از طریق قرعه کشی، مالکیت آن به کارمندان عادی برسد.

چیزی نزدیک به هفتاد نفر برای زمین مورد نظر ثبت نام کرده و هر کدام مبلغ پانصد میلیون ریال پرداخت می‌کنند. به نظر می‌رسیده که زمین مذکور با تفکیک به قطعات کوچکتر، برای همه افرادی که ثبت نام کرده بودند، کفایت می‌کرده.

به گفته این منبع، در جریان یک قرعه‌کشی نمایشی که قرار بود قطعات زمین، ما بین پرسنل توزیع شود. پرده از این راز برمی‌افتد که اسناد بخشی از زمین‌ها به کلی پنهان شده‌اند و زمین‌های عرضه شده در قرعه‌کشی، نه به اندازه واقعی زمین معامله شده نیست و بخشی از آنها گم شده، بلکه فقط به اندازه بخشی از جمعیت ثبت نام کنندگان بوده، بدین معنا که زمین کوچک شده بود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

زبان ما هویت ماست

مدرسه فارسی البرز با تجربه در خدمت
علاقتمندان به یادگیری زبان فارسی می باشد

- ◆ کلاس های پیش دبستان (برای نوآموزان ۴ ساله)
- ◆ کلاس های اول دبستان تا هشتم (برای دانش آموزان ۵ سال به بالا)
- ◆ جهت یادگیری خواندن، نوشتن و مکالمه
- ◆ کلاس های خصوصی برای بزرگسالان و غیر فارسی زبانان

دانش آموزان دبیرستانی می توانند با حضور
در کلاس های البرز، واحد دبیرستانی دریافت کنند

برای کسب اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید

(408) 829-8296

1954 Camden Ave. #3, San Jose

با عنوان کردن این آگهی، یک جلسه رایگان میهمان مدرسه البرز باشید!

عید آمد

عید آمد و ما خانه خود را نتکاندیم
گردی نستردیم و غباری نفشاندیم
دیدیم که در کسوت بخت آمده نوروز
از بیدلی او را ز در خانه براندیم
هر جا گذری غلغله ی شادی و شور است
ما آتش اندوه به آبی ننشاندیم
آفاق پر از پیک و پیام است، ولی ما
پیکی ندواندیم و پیامی نرساندیم
احباب کهن را نه یکی نامه بدادیم
و اصحاب جوان را نه یکی بوسه ستاندیم
من دانم و غمگین دلت، ای خسته کبوتر
سالی سپری گشت و ترا ما نپراندیم
صد قافله رفتند و به مقصود رسیدند
ما این خرک لنگ ز جویی نجهاندیم
مانده افسونزدگان، ره به حقیقت
بستیم، و جز افسانه بیهوده نخواندیم
مهدی اخوان ثالث (م. امید)

خوش آمد بهار

خوش آمد بهار
گل از شاخه تایید خورشیدوار
چو آغوش نوروز پیروز بخت
گشوده رخ و بازوان درخت

گل افشانی ارغوان
نوید امید است در باغ جان
که هرگز نماند به جای
زمستان اهریمنی
بهاران فرا می رسد
پرستیدنی
بهاران فرا می رسد
سراسر همه مژده ایمنی

درین صبح فرخنده تابناک
که از زندگی دم زند جان خاک
بیا با دل و جان پاک
همه لحظه ها را به شادی سپار
نوائی هم آهنگ یاران برآر:
خوش آمد بهار!

فریدون مشیری

باد آمد و بوی عنبر آورد
بادام شکوفه بر سر آورد
شاخ گل از اضطراب بلبل
با آن همه خار سر در آورد
سعدی

از همه سوی جهان جلوه او می بینم
جلوه اوست جهان کز همه سو می بینم
چون به نوروز کند پیرهن از سبزه و گل
آن نگارین همه رنگ و همه بو می بینم
شهریار

نسیم باد نوروزی

ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی
از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافرازی
چو گل گر خرده ای خدا را صرف عشرت کن
که قارون را زیان ها داد سودای زراندوزی
سخن در پرده می گویم، چو گل از پرده بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی
چو امکان خلود ایدل در این فیروزه ایوان نیست
مجال عیش فرصت دان به فیروزی و بهروزی
مئی دارم چو جان صافی و صوفی می کند عیش
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی
طریق کام جستن چیست؟ ترک کام خود کردن
کلاه سروری این است اگر زین ترک بردوزی
جدا شد یار شیرینت، کنون تنها نشین ای شمع
که حکم آسمان این است اگر سازی دگر سوزی
به عجب علم نتوان شد زاسباب طرب محروم
بیا زاهد که جاهل را هنی تر می رسد روزی
ندانم نوحه قمری به طرف جویبار از چیست؟
مگر او نیز همچون من غمی دارد شبان روزی
می اندر مجلس آصف به نوروز جلالی نوش
ز مدح آصفی خواهد جهان عیدی و نوروزی
به صحرا رو که از دامن غبار غم بیفشانی
به مجلس آی کز حافظ سخن گفتن بیاموزی
خواجه حافظ شیرازی

ای بلبل خوشنوا فغان کن

ای بلبل خوشنوا فغان کن
عید است نوای عاشقان کن
چون سبزه ز خاک سر بر آورد ترک دل
و برگ بوستان کن
بالشت ز سنبل و سمن ساز
وز برگ بنفشه سایبان کن
چون لاله ز سر کله بینداز سرخوش شو
و دست در میان کن
بردار سفینه غزل را
وز هر ورقی گلی نشان کن
صد گوهر معنی ار توانی
در گوش حریف نکته دان کن
وان دم که رسی به شعر عطار در
مجلس عاشقان روان کن
ما صوفی صفا بییم
بی خود ز خودیم و از خداییم
عطار

نوروز بمانید

نوروز بمانید که ایام شماید
آغاز شماید و سرانجام شماید!
آن صبح نخستین بهاری که ز شادی
می آورد از چلچله پیغام شماید!
آن دشت طراوت زده، آن جنگل هشیار
آن گنبد گردنده ی آرام شماید!
خورشید گر از بام فلک عشق فشاند
خورشید شما، عشق شما، بام شماید!
نوروز کهنسال کجا غیر شما بود؟
اسطوره جمشید و جم و جام شماید!
عشق از نفس گرم شما تازه کند جان
افسانه بهرام و گل اندام شماید!
هم آینه مهر و هم آتشکده عشق
هم صاعقه خشم بهنگام، شماید!
امروز اگر می چمد ابلیس غمی نیست
در فن کمین، حوصله دام شماید!
گیرم که سحر مرده و شب دور و دراز است
در کوچه خاموش زمان، گام شماید!
ایام ز دیدار شماین مبارک
نوروز بمانید، که ایام شماید!
پیرایه یغمایی

عاشقان عیدتان، مبارکباد

عید، بر عاشقان، مبارکباد
عاشقان، عیدتان مبارکباد!
عید، بویی ز جان ما دارد
بر جهان، همچو جان، مبارکباد
برتو، ای ماه آسمان و زمین
تا به هفت آسمان مبارکباد
عید آمد به کف نشان وصال
عاشقان، این نشان مبارکباد
عیدتان آمد، ای سبکروحان
رطل های گران مبارکباد
گر نصیبی نمی دهد، گویم
بر من و بر فلان، مبارکباد
شمس تبریز، همچو عید آمد
برمن و دوستان، مبارکباد!
ازدیوان شمس تبریزی



دل ماندن، پای رفتن (به خاطر آینده)

سما روح‌بخشان



شود تا ببینند دقیقاً کجای ماجرا قرار دارند. «فروش به دلیل مهاجرت»، «فروش فوری»، «چاره‌ای نیست. برای اکثر کسانی که می‌خواهند بروند اوضاع تحت هیچ شرایطی عادی و ساده نیست. برای همین‌ها هم چند سال طول می‌کشد تا همه چیز آماده شود، البته اگر آماده شود، اگر برنامه‌ها درست و دقیق پیش برود تنها یک مورد باقی می‌ماند، خداحافظی! به آغوش کشیدن! شاید برای آخرین بار. شاید این سخت‌ترین قسمت ماجرا نباشد اما بدون شک تلخ‌ترینش خواهد بود. راه برگشتی نیست. این مختصات دقیق نقطه‌ای است که برای ایستادن روی آن، زمان، پول، فکر و انرژی بسیاری صرف شده است. پس نمی‌توان منصرف شد.

یک دل سیر که اشک ریختی و چند عکس یادگاری گرفتی، چمدان را برمی‌داری، و همه آنها که دوستشان داری و دوست دارند، ناگهان باورشان می‌شود که همه چیز واقعیت داشته است. گلابه‌ها، برنامه‌ها و خواسته‌ها و تلاش‌هایت، بلیط پروازت. همه فیلم و سریال‌هایی که به زبان اصلی دیده بودی، فروش اتومبیلی که برای خریدنش کلی زجر کشیدی و بدهکار شده بودی، فرزندی که اعتقاد داشتی باید در کشوری آزاد و آباد و امن رشد کند و در هر مجلسی در دفاع از این باور سخنرانی‌های حماسی ایراد کرده بودی، هر کدام تکه‌ای از پازل بوده تا عزیزانت دوره‌اش کنند و باورشان شود که هیچکدام شوخی نبوده و واقعا قرار است که مثل خیلی‌های دیگر بروی. برای همیشه هم بروی، برای ادامه تحصیل، برای آزادی، برای کار، همه برای رفتن، همه برای نماندن. با ویزا و به شکلی کاملاً قانونی. یا با قمار روی زندگی و غیرقانونی. همه اما به همان دلیل محبوبه دهقانی: به خاطر آینده!

سالونیک شهری در یونان است. چندی پیش پلیس این شهر جسد زن و شوهری جوان را در رودخانه نزدیک شهر پیدا کرد. این دو نفر جلیل روان گرد و سمیه جام‌خانه، دو پناهجوی کرد ایرانی بودند که می‌خواستند خود را به اروپا برسانند اما در رودخانه غرق شدند. در اکتبر ۲۰۲۰ بر اثر واژگون شدن قایق پناهجویان، اعضای یک خانواده اهل سردشت جان باختند: آنتیا ۹ ساله، آرمین ۶ ساله و آرتین ۱۵ ماهه و والدینشان شیوا محمد پناهی و رسول ایران‌نژاد. جسد آرتین بعد از دو ماه شناور ماندن روی آب توسط یک ماهیگیر محلی در شهر کارمو در نروژ پیدا شد.

شاید رنج پناهجویان با دردسرهایی که مهاجران تحمل می‌کنند قابل مقایسه نباشد. اما شرایط کشوری که با بیکاری، تورم و فقر فزاینده دست و پنجه نرم می‌کند و مطالبه بسیاری از آزادی‌ها نیز هزینه‌های زیادی دارد، یکی از عمده‌ترین دلایل برای تحمل نکردن و نماندن است.

مهاجرت قانونی یا پناهجویی فرقی نمی‌کند. قایق‌ها و خودروهای بسیاری واژگون می‌شوند. هواپیمای مسافربری هدف موشک قرار می‌گیرد و خانواده‌های زیادی داغدار می‌شوند. با این حال، دلیل اصلی برای رفتن به قوت خود باقی می‌ماند و مستحکم‌تر می‌شود: به خاطر آینده!

از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده‌ای و با مدرک و سواد و تخصصت گوشه خانه خیال‌بافی می‌کنی؟ از دواج کرده‌ای و اولین قبض مثل سیلی توی صورتت می‌خورد؟ برای پرورش یک بذر برنامه متفاوتی داری اما زمین کشاورزی پدری تاب و توانش را ندارد؟ در هنگام پرش سه‌گام و در آستانه کسب دو امتیاز ناقابل، نگهداری از روسری و حجاب و مقنعه سخت است و آزارت می‌دهد؟ به خاطر یک فریاد، یک اعتراض، سابقه‌دار شده‌ای و همان کورسوی امید را هم برای شاغل شدن از دست داده‌ای؟ آرزوهایت از درآمدت دور و دورتر می‌شود؟ خسته‌ای؟ غمگین شده‌ای؟ واقعیت این است که تنها نیستی. همراه و هم‌درد و هم‌دلیل با خیلی‌های دیگر هستی که برای نماندن، برای تحمل نکردن و دور شدن، از خودشان می‌پرسند: خوب، چطور؟ از کجا شروع کنم؟

دلیلت چیست اگر قرار باشد از اینجا بروی؟ دلیلت چه خواهد بود اگر قرار باشد لباس‌ها و مدارک و آلبوم و خاطرات را برداری و توی چمدان بچینی و تماس بگیری و با همه آنهایی که عزیزند و دوری‌شان رنجت می‌دهد خداحافظی کنی و اشک بریزی و بروی و دور شوی؟ دلیلت برای نماندن، برای مهاجرت چیست؟

برای خیلی‌ها دور شدن از خاکی بلاخیز و پردرد و رنج و ساختار ناکارآمد اداری و سیاسی و اقتصادی که مانع پشت مانع بر مسیر کار و زندگی و شادی‌شان می‌سازد، بزرگ‌ترین دلیل برای مهاجرت است. شاید دلیل برخی، دستیابی به موقعیت تحصیلی خاصی در یک دانشگاه معتبر و یک شهر مناسب باشد. شاید هم برای عده‌ای نفس کشیدن در هوایی که نسیم آزادی، گونه‌ها را نوازش کند دلیل مهمی باشد. با این حال، دلیل هر چه باشد، برای خیلی‌ها، ایران، سرزمینی خوش آب و هوا با کوهستان‌ها و کویرهای زیبا و سواحل متنوع، که مهد موسیقی و هنر و ادبیات نیز هست، و چند هزار سال سابقه تمدن، و معادن و منابع متعدد دارد، دیگر جای مناسبی برای ماندن نیست. جایی برای از صفر شروع کردن، برای ذره ذره پس‌انداز کردن و به فردا امیدوار بودن نیست. برای بعضی‌ها اینکه چیزی را اینجا شروع کرده باشند اهمیت ندارد، فقط می‌خواهند که ادامه‌اش را ببرند در خاکی دیگر، زیر آسمانی دیگر و در همسایگی آدم‌هایی که نمی‌شناسند. برای اینها، آنچه مهم است و تفاوت‌ها را رقم می‌زند این است که کدام سمت مرز ایستاده باشند و به کدام زبان سخن بگویند.

چند بار شنیده‌ای که «آنجا» طوری دیگر است؟ از قوانینش چه چیزهایی مطلوبت خواهد بود؟ همه آن مواردی که منجر به رنج و یأس و خشم می‌شود، آن سمت مرزها و پشت دریاها طور دیگری خواهد بود؟ اگر به حکم جنسیت زیر فشار هستی، به چیزی مجبور شده‌ای و بارها نادیده گرفته شده‌ای، آیا در کشوری دیگر قرار است که ملکه دنیای جدید شوی و از خاکستر بربادرفته وجودت یک پرندۀ اساطیری برخیزد و پرواز کند؟ نه؟ مسئله فقط این نیست؟

برای خیلی‌ها که دیده‌ایم و داستان‌شان را شنیده‌ایم، ماجرا در تاب نیاوردن خلاصه می‌شود. اینکه آگاهانه رنجی عظیم را بپذیری و دل به دریا بزنی و بجوای در دنیای جدید متولد شوی، دلایل زیادی دارد و فقط به جاذبه‌های ترسیم شده در رسانه‌های مختلف محدود نمی‌شود. واقعیت این است که تحمل دنیای فعلی، با قواعد قدیمی به شدت دشوار شده. این را فقط نسل پرشور و پرتوان و جوان نیست که می‌داند و می‌گوید. کم نیستند کسانی که به درخواست و حتی اصرار والدینشان قصد مهاجرت دارند. کسی از آینده خبر ندارد اما شاید روزی تصویر پدر و مادری که تلاش می‌کنند فرزندانشان را از خود دور کنند، نماد دوره‌ای متفاوت شود و نویسندۀ بیاید و یک اسم خاص برای شناسایی‌اش بسازد و تحویل تاریخ و ادبیات و سینما و موسیقی بدهد. مثلاً دوران استیلای تراژدی!

فرزند داشتن تا چه حد تو را ملزم به مهاجرت می‌کند؟ در نظامی که بهبود کیفیت شیوه‌های آموزشی جایی در اولویت‌هایش ندارد کودک چه چیزی به دست خواهد آورد؟ ناتوانی در مهاجرت تا چه حد تو را از فرزندآوری منع می‌کند؟ پرسش‌های مربوط به کودکان را به هیچوجه نمی‌توان بی‌پاسخ رها کرد. غزل روان‌شناس است. ده سال است که از دواج کرده و قصد ندارد که فرزندی داشته باشد. برنامه‌ریزی برای تولد یک نوزاد را با واژه متفاوتی توضیح می‌دهد: «دعوت». اعتقاد دارد که دعوت کردن یک انسان به دنیایی که خشونت، فقر و ناامنی، از ویژگی‌های بارزش است نه اخلاقی است و نه عقلانی. به مهاجرت فکر می‌کند اما به دلایل خانوادگی هنوز برنامه‌هایش را عملی نکرده است. دنبال تضمینی است که اگر کوله‌بارش را بردارد و برود در یک سرزمین دیگر زندگی تازه‌ای را شروع کند، در خاک جدید خوشحال‌تر و آرام‌تر باشد. خوشحال‌تر از اینجا. آرام‌تر از اینجا. برای برخی دیگر، رفتن، مطمئن‌ترین و بهترین انتخاب موجود است. محبوبه دهقانی در لیک فوتبال ترکیه دروازه‌بان است. او البته مهاجرت نکرده. به استخدام یک تیم در سوپرلیگ این کشور درآمده و حالا از معدود لژیونرهای زن ایرانی محسوب می‌شود اما دلیل رفتنش خلاصه و عصاره تمام دلایل همه مشتاقان مهاجرت است: به خاطر آینده!

خیلی‌ها را می‌شناسیم که در سودای رفتن هستند. کلاس‌های زبان را دوره کرده‌اند. نمره مورد نظر آزمون‌ها را چک می‌کنند. هزینه‌های زندگی باید در وطن بعدی بررسی شود و ارزش تمام دارایی‌ها و پس‌انداز جمع و بر قیمت دلار تقسیم

عوضی نگیرد!

رسول پرویزی

برخلاف آنچه هوشنگ گفته بود، ضرب شستی نداشت. مرد خیال پرستی بود. شب ها الهام و خواب ها و رویاهای شیرین خویش را جان می داد، زنده می کرد و صبح یادش می آمد که همه آن خیالات حقیقت داشته است.

فی المثل در یک خیال می پخت که شبی در فلان باغ دعوت داشت، بر ایوان نشسته بود، دختر زیبای صاحب باغ که هزاران عاشق دلخسته داشت، با ربدو شامبر حریر، آرام آرام مثل طاووس مست از پله ها بالا آمده و در کنار بوته پر گل یاس کنار وی نشست و سر به دامنش گذاشت و با تشنگی هرچه تمام تر گفت: «هوشنگ جون، من برایت می میرم. آخر رحم کن. یک شهر در پی منند اما تو از همه خوبان سری.» و هوشنگ خیلی تند و خشن به وی گفت: «از جان من چه می خواهی.» و سپس ناز و باز هم ناز تا آن که پس از نازها بر سر انصاف آمد. این وسوسه خیال را هوشنگ سپیده دم حقیقت می پنداشت و عینا برای ما به نام یک داستان حقیقی می گفت.

اما در میان این همه خیال یک بار هوشنگ با عشقی واقعی روبرو شد. در همسایگی وی مرد و زنی زندگی می کردند. هر دو چاق بودند. الزماتیه زن قدری خوشگل بود. از آن خوشگل هایی که معروف به حاج آقا پسند هستند. تیپ هایی که فقط چشمی و ابرویی دارند و لب های آنها برآمده هست و سپس مثل داستان هایی که بقیه دارد ولی بقیه آن بی ربط و نامناسب است، بقیه اندام آنان کج و معوج و چاق بی تناسب است. خانم همسایه هوشنگ این طور بود، اما مرد همسایه درد دیگری داشت. عادت به تخته نرد بازی داشت، عادت کشنده، به طوری که اگر حریفی می یافت، ۲۴ ساعت با وی نرد می باخت. هر کس او را می شناخت از دستش عاجز بود، زیرا رفتن به خانه وی همان و تمام وقت تخته نرد زدن همان.

این مرد از بی کسی دست به دامن هوشنگ زده بود. قهرمان ما به عشق خانم، با ولع دعوت همسایه را پذیرفته بود. ما از این رفت و آمد و آشنایی بی خبر بودیم اما گاهی هوشنگ عشق مخفی خود را با خانم همسایه با آب و تاب تمام نقل می کرد. می گفت خانم یکی از اعیان زاده های بزرگ عاشق من است و سپس به عادت مالوف سخن از زیبایی معشوقه می راند و از شب های شیرین عیش و نوش حکایت ها می گفت، به طوری که دهن بچه ها آب می افتاد و با رشک بسیار به حرف های هوشنگ گوش می دادند. با این همه برخلاف آنچه هوشنگ گفت رابطه وی با خانم از نگاه عاشقانه راز و نیاز «دیداری» تجاوز نکرده بود. تا آن که شب تلخ و پرماجرایی در رسید و هوشنگ سر و دست را در عشق باخت. آنچه بعدها شنیدم این بود: شب سرد زمستان است. هوشنگ به خانه همسایه رفته است. کرسی مفصلی را در اتاق جا داده اند. خانم و آقا طرفین کرسی لم داده اند. بساط عرق روی کرسی پهن است. نیم بطری عرق دو آتشه، نوشابه، چند تریچه نقلی، قدری گوشت کوبیده و کمی نان دو آتشه در سینی قشنگی گذاشته اند. آقا دو گیلان زده و سرش گرم است. هوشنگ وارد می شود. با هم سلام و چاق و تواضع می کنند. هرچه آقا اصرار می کند که هوشنگ روبرویش بنشیند، قبول نمی کند، حتی استدلال آقا را رد می کند و می گوید کنار هم باشیم بهتر است و می توان تخته زد. قصد هوشنگ آن است که پا و دستش به پا و دست خانم برسد و از زیر کرسی در موقع لازم بتواند معاشقات رندانه کند. بالاخره آقا مجاب می شود، هوشنگ می نشیند. بساط تخته را می آورند.

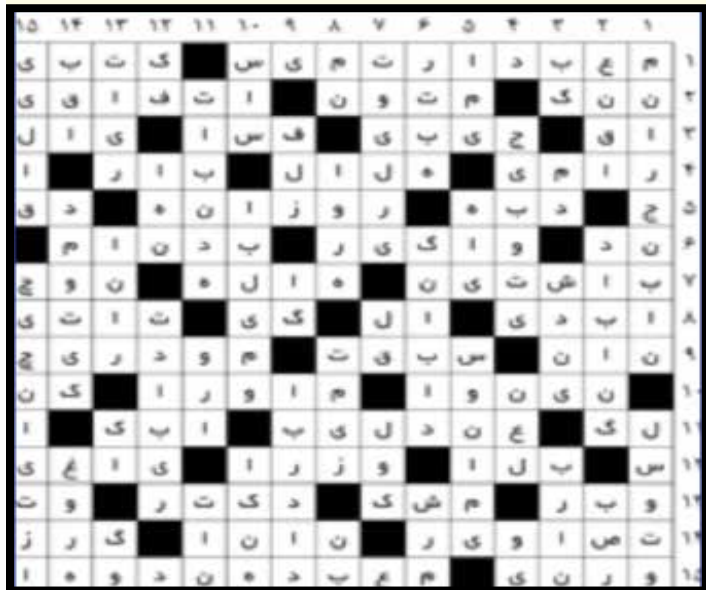
دنباله مطلب در صفحه ۵۴

اول عشق بود. مفهوم زن، تازه مغز ما را پر کرده بود. همکلاسی ها شیک و پیک می شدند. کراوات می زدند. با ناظم مدرسه سر زلف بلند و تراشیدن آن دعوا داشتند. حالت ادب و کثیف دوره اول دبیرستان پایان گرفته بود. کفش ها دیگر وصله نداشت. به ازاء وصله، واکس تمیزی خورده بود. بعضی ها ریش هم می تراشیدند و از ادکلن پدرشان کش رفته، با خود عطر دل آویزی در کلاس پخش می کردند. این تغییر حالات واقعا قابل توجه بود. عصر همکلاسی ها مثل جانور از مدرسه بیرون نمی پریدند بلکه قبلا به دستشویی می رفتند و دست خود را می شستند و زلف را شانه می زدند. اصرار داشتند چند نفر، چند نفر از جلو مدرسه دختران رد بشوند. حالا بعضی ها پا را بالا گذاشته بودند و احیانا نامه ای می پراندند، بماند. بین ما یک شاگردی بود که چند سال تهران تحصیل کرده بود. آن وقت ها وسیله نقلیه این قدر و تهران رفتن آسان نبود. این پسر طبعاً از ما زیادتر بود. سفر کرده بود. جهان دیده بود. از مرکز آمده بود. روی هم رفته فیس و افاده زیاد داشت. بیشتر دلش می خواست با معلمان حرف بزند تا با ما. این را هم بنویسم که طرز لباس پوشیدن و اصلاح سر او و گره کراواتش با ما فرق داشت. آن روزها گره کراوات مثلثی و گنده مد بود. این گره زدن را در تهران یاد گرفته بود. شلوارش هم پاچه فراخ بود. مویش را هم می فر می زد یا از اصل فر فری بود. یک چیز مهم تر دیگری داشت. ویولون زیر بغلش می گرفت و گاهی مثل فرنگی ها سوت قشنگ می زد. فرق ما با او زیاد بود. موی سر ما را ناظم اصرار داشت از ته بزنند ولی به زلف فر فری او کسی کاری نداشت. کراوات هم یا نمی زدیم یا اگر می زدیم مثل کراوات او گره نمی خورد.

البته درس و بحث او خوب نبود. بیشتر با هاپ و هوپ دل معلمان را خالی می کرد. یاد رفت بگویم که طبع شعر مختصری هم داشت. روزها یا با ما حرف نمی زد و یا اگر حرفی می زد همه صحبت از معاشقات پی در پی اش بود. چطور آن دختر عاشقش شد و خود را کشت. چسان دختر دومی از خانه پدرش فرار کرد و به دامن وی آویخت ... به قدری محکم و قرص از معاشقات خویش دم می زد که احدی جرات شک کردن نداشت. من بچه دهاتی از همه بیشتر باور داشتم. مات بودم که چه در کار اوست. هر وقت به من می رسید مثل این که دلش بسوزد و به رحم آید، یک ابرویش را بالا می انداخت و یکی را پایین می گرفت. این حرکت [ژست] را خیال می کنم از ریشارد تالماج، یا تومیکس، یا ادی پلو، آرتیست های آن روز یاد گرفته بود. بعد تبسم محزونی به لبش می نشست و به عنوان کرامت یک قصه عشقی از همان داستان های خودش را می گفت: «رسول، دیشب اون دختره موبوره را تور زدم! اون دختر سرهنکه می کم که تازه از تهرون اومده! تکه نایبه. برام از دقیقه اول می میره.» دهن من از شنیدن این ماجرا باز می ماند. بیچاره بچه دهاتی، گرفتار بچه شهری های حرامزاده شده بود. به ضرب شست یارو احسنت می گفتم. آن وقت همین طور که دهنم از حیرت باز بود، می پرسیدم: «راست میگویی هوشنگ جون.»

«پسر دروغم چیه. این که چیزی نیست، از اون گنده ترهاش را ما گرفتار کردیم.»
«آخر هوشنگ جون، این دختره تازه اومده، همیشه یک لله داره. لله اش مثل ابلیس لعین است. چشمش همه را می پاید.»

«برو گم شو، لله کیه. من از پشت هفت در یک سوت بز نم میاد بیرون.»
آن وقت هوشنگ سوت می زد و می رفت و من با دلی پر حسرت چشم حیرت زده ام را تا مدتی بدرقه راهش می کردم. از بی عرضگی خودم درد می کشیدم، به خود می گفتم مرد باید چون هوشنگ باشد که دختران یکی پس از دیگری برای او بمیرند. خیال می کردم بی عرضگی من ناشی از کوچکی گره کراواتم، تنگی پاچه شلوارم و سر تراشیده ام هست. این حسرت در دلم بود تا اتفاقی افتاد و خدا را شکر کردم که مرا چون هوشنگ نیافرید. یک روز صبح خبر آوردند که هوشنگ سر و دستش شکسته است. چون هوشنگ آرتیست کلاس بود، محصلان تحریک شدند علت شکستگی سر و دست او را جویا بشوند. اما مثل این که سری در این کار بود. بعضی گفتند از دوچرخه زمین خورده است، اما همه می دانستیم هوشنگ دوچرخه سواری نمی کرد. عده ای گفتند هوشنگ صبح ها ورزش باستانی می کند و میل می گیرد و میل بازی می کند. در عین پراندن میل دسته آن در می رود و میل به سر و دست هوشنگ خورده، هر دو را می شکنند ... اما برایم هیچ کدام باور کردنی نبود. احساس کردم ماجرای عشقی در این شکستگی راه داشته است. چندی نگذشت که ماجرا کشف شد و حدس من به یقین کشید.



روزهای سیاه و سفید روزگار من!

عبدالله خسروی

یادش بخیر! دوران نوجوانی وسط کوچهای پر از دست انداز و چاله و چوله، همیشه دم دمای غروب به خاطر فوتبال بازی کردن با پیرزن همسایه دعوا داشتم و هر روز با کلی داد و هوار، کام شیرین ما بچه‌ها را تلخ می‌کرد. همه از ترس و یا شرم، گوشه‌های زانوی غم بغل می‌گرفتند و تنها چشمشون به من بود که حرف دلشون رو بزدم. من هم اکثر مواقع بعد از کلی جر زدن، پیروز از میدان جدال بیرون می‌آمدم. در نهایت شکایت به مادرم می‌رسید و شب هم باید تو خونه بابت بازی کردن که ارزانتین دل خوشی اون دوران ما بود جواب پس می‌دادم. از همان بچگی عادت کردم هر قدمی که بر می‌داریم باید حواس مان باشه از پشت پنجره بزرگتری بطرفمون سنگ پرتاب نشه و این گاهی وقت‌ها دنیای شیرین و پر از خیال‌های زیبای اون دوران به یاد ماندنی را تلخ و با کابوس‌ها همراه می‌کرد. البته اینقدر در افکار کودکان ما احساس خوشبختی رایگان بود و دل مشغولی‌های ساده‌ای داشتیم که زود فراموش می‌شد.

دهه هفتاد داشت نفس‌های آخرش را می‌کشید ولی در شهر ما صف نان و کپسول گاز به علت عدم ناوایی زیاد و گاز کشی همیشه شلوغ بود و این برای من یکجور تنبیه بود که همیشه از فراری بودم اما چون من پسر بودم و این وظایف را باید انجام می‌دادم به ناچار اکثر اوقات روزم را در صف طولیل ناوایی‌ها و گاهی هم صف کپسول گاز بودم. حالا از مشقات نفت پر کردن دیگه نمیگم. تلویزیون برنامه چندانی نداشت، اما خدایی با شوق و لذت به کارتون و تک سریال‌های هفتگی نگاه می‌کردیم. زندگی کردن گر چه محدود بود و تنوع زیاد وجود نداشت اما صفای آدم‌ها و سادگی رفتارها و لبخند برخورد‌ها حرف اول را میزد. آسمان خیالمون هم فراتر از محله‌ای که در آن قد می‌کشیدیم نبود و برای همین دنیای ما کوچک، ولی تو دل برو بود. جالب اینکه فکر می‌کردیم این روال طبیعی زندگی کردن است.

دوران کودکی و نوجوانی، در دنیای مورد علاقه‌ام بزرگ شدم ولی به جوانی که رسیدم شهرها و آدم‌ها و سیاست مداران و سرمایه داران به جان خوشبختی و زندگی‌های شیرین و ارزان قدیمی افتادند و من هم با رنگ زرد پاییز بزرگ شدم و از سرسبزی بهار، روزهای کمی را توانستم خوش بگذرانم و در شب‌های طولانی یلدای زمستان، همیشه روی برف‌های روزگار لیز خوردم و در تابستان‌ها فقط عرق ریختنش را یادم می‌آید. تقویم کم‌کم جلوتر راه خودش را میرفت و تازه جوانی ام شکل گرفته بود و با داشتن حس آزادی و شورش مختص همین ایام پر شور و نشاط با چشم باز و گوش شنوا در اجتماع رگ به رگ شده وقت برای گشتن، زیاد پیدا کردم و با کسر شباهت‌ها و ازدیاد فاحش تفاوت‌ها روبرو شدم.

بیشتر که دقت کردم متوجه شدم شهر پر از تضادها و تفاوت‌هایی است که بیشتر به سود عده قلیلی و ضرر آحاد جامعه است و تلخ فهمیدم نسل من حرف‌های ناگفته و سر به مهر خیلی دارد ولی همه از گفتمان در این باره فراری هستند و اکثریت در خلوت و یا جمع‌های خیلی خصوصی و گاهی دو نفره دلشون می‌خواد تابویی را بشکنند و از اتاق کابوس و انزوا بیرون بیایند و کلی حرف که در سینه حبس و تلنبار

کردند و مثل بغض بر گلویشان چنگ انداخته را بیرون بریزند. مدتی بود احساس می‌کردم می‌تونم بنویسم. صادقانه بگویم، از همان ابتدای نوشتن برای بزرگ شدن و دیده شدن، قلم دست گرفته بودم و روزمرگی‌هایم را خط خطی می‌کردم اما با دیدن شرایط جامعه به خودم تلنگر زدم حواسم به روزگاری که در آن زندگی می‌کنم اصلا نیست و این ظلم به شرف قلم است. تصمیم گرفتم بی‌خیال نام و نان باشم و با دفتر و خودکارم سر از اجتماع و میان مردمی که همیشه سر درگیر بیان هستند و برای نرسیدن عجله دارند در بیاورم و پای قصه‌های زندگی‌های سیاه و سفید بنشینم و همین سرآغاز نوشتن دفتر «روزهای سیاه و سفید روزگار من» شد.

در ادامه به کوجه عشاق ادبیات زدم و از موسیقی درونی و بیرونی کلمات بهره جستم و درد دل‌های مردمان روزگارم را با کمی وزن و آهنگ تبدیل به دفاتر شعر کردم تا در گذر از سال‌ها و رنج‌ها، زمانی که به تقویم شاد و خوشبختی و رفاه رسیدم آثارم را چاپ کنم و آنها را با همگان شریک شوم ولی غافل از بازی زندگی بودم و حواسم نبود با دست‌های خالی و بدون سرمایه و پشتیبان در میانه راه از اسب می‌افتم و چنان با گرد و خاک و غبار مشکلات درهم آمیخته می‌شوم، اسب سرکش غرور و تیر قلمم با خودم خاک می‌شود و من برای بلند شدن دستی را در اطرافم نمی‌بینم و مجبور میشم مسیری نامعلوم را بدون توشه راه، لنگ لنگان و گاه سینه خیز ادامه بدهم تا به مکانی برای پرواز اندیشه‌های نوین و عاشقانه‌های خیالم برسم. اما از جور روزگار و بعضی‌ها به دفتر زمستان سرد تنهایی رسیدم و روزگار تلخ را با ادبیاتی تلخ تر معاوضه کردم و پشت پنجره‌های بسته و تاریک شب در انتظار آمدن روز مجبور شدم پای سخن کابوس‌ها و ترس‌ها بنشینم و لذت آخرین سال‌های جوانی ام را هرگز نچشیدم ولی در تنهایی از این خوشحال بودم که با چشم یک آدم کور، خیابان و مردم را ندیدم و بی‌تفاوت نماندم و فریادها و آوازهای بردل مانده مردمان دیارم را بر زبان قلم روانه اوراق کردم و آنها را با دل‌های تشنه شریک شدم و این شاید تنها نقطه روشن زندگی ام بوده است.

بعضی وقت‌ها می‌خواهم از جاده بی‌انتهای نوشتن پیاده بشم اما میدانم بدون قلم بلد نیستم خودم باشم. این روزها که بعد از سال‌ها تصمیم گرفتم آثارم را چاپ کنم ولی امکانش را ندارم. با خودم فکر می‌کنم مسیری درست را اشتباه رفتم و شاید هم زندگی کردن را بلد نبودم.

دنباله مطلب در صفحه ۸۸



Pouyan's music
Teaches piano
& keyboard
Children & adults
Dj Pouyan
Live music
For all occasions
(925) 963-7982

معرفی کتاب

مجموعه شعر «روزهای زندگی» روایتی ساده و عامیانه با چاشنی آهنگ و نظم و فریادی نامنظم از صدای سکوت من و شما و پیچ فصل‌های باران و برف و جدال بین زمستان

و بهار و پیر شدن پاییز در میانسالی است. با حمایت از این مجموعه شعر که به تازگی منتشر شده من را حمایت کنید. شاید بعضی از ما اهل کتاب خواندن نباشیم اما می‌توانیم حمایت کنیم تا یک نفر قلمش را زمین نگذارد و افکارش به دست قارون شهر به یغما نرود! عبدالله خسروی

مجموعه شعر: «روزهای زندگی»

مبلغ: صد هزار تومان (حدود ۳ دلار)

اطلاعات و سفارش کتاب: ۹۸۹۱۸۸۴۶۴۱۷۶ WhatsApp



تصمیم به زناشویی

اساس خانواده، با دوستی زن و شوهر و طی دوره نامزدی پی ریزی می شود. بسیاری از مشکلاتی که والدین پس از طلاق با آن روبرو می شوند ناشی از مسائلی است که در این دوره خاص پدید آمده و هرگز به نحو رضایت بخشی حل نشده است. پژوهشگران خانواده، یک رشته مسائل روانی را شناسایی کرده، عقیده دارند اگر زن و شوهر مایل هستند ازدواج موفق داشته باشند باید این مسائل را حل کنند. برای مثال، زن و شوهر باید راه و روش هایی برای حل مسائلی که نیاز به تصمیم گیری یا رفع اختلافات موجود دارد، اتخاذ نمایند. آنها باید بدانند پول خود را چگونه صرف می کنند! چه موقع دو به دو با هم هستند و چگونه مسئولیت های خانه و کارهای موجود را تقسیم می کنند! آیا زن و شوهر اوقات بیکاری را جداگانه می گذرانند! آیا زن به دیدار خانواده خود می رود و شوهر با همکاران اداری خود وقت می گذرانند! یا هر یک به گونه ای دیگر وقت خود را می گذرانند. تحت چه شرایطی این تصمیمات اتخاذ می شود! زوج ها معمولاً وقت خاصی را برای انجام مسئولیت های بالا اختصاص نمی دهند، در حالی که همه همسران نیاز دارند برنامه های ثابت و رضایت بخشی که مورد قبول باشد برای زندگی مشترک خود تدارک ببینند و به تدریج آن را کامل سازند. چنانچه زن و شوهر درباره ارجحیت های خود، با یکدیگر صحبت نکنند یا یکی پاسخگوی خواسته های دیگری نباشد، زمینه ای برای مسائل آینده، به وجود خواهد آمد.

مهمترین وظیفه زن و شوهر در ابتدای ازدواج این است که حس وفاداری و تعهدی که نسبت به پدر و مادر دارند به همسر خود منتقل سازند. به سخن دیگر، پس از ازدواج، همسر مقام اول را در زندگی زن یا شوهر کسب کرده و والدین، دوستان و کار، مقام دوم را کسب می کنند. چنانچه پس از ازدواج یکی یا هر دو، پیوند وفاداری اولیه ای را که نسبت به پدر و مادر خود دارد حفظ کند، مشکلات زناشویی دامنه داری در زندگی زناشویی به وجود خواهد آمد.

وقتی دختر و پسر تصمیم به ازدواج می گیرند، مراسم زناشویی را وسیله قرار می دهند تا به طور رسمی و آشکار خود را به عنوان زوجی متعهد با هویت جدید و مشترک به خویشاوندان و دوستان معرفی نمایند. اگر یکی از طرفین برایش مشکل باشد حس تعهد و مسئولیتی که نسبت به والدین دارد به همسرش منتقل کند، اغلب در شب عروسی احساس خود را به نحوی نشان می دهد. زوج هایی که از مراسم ازدواج و عروسی لذت می برند، اغلب بر این باورند که آن روز، روز آنهاست و مراسم طبق انتظارات و نقشه های آنها پیش رفته است.

زوج هایی که از مراسم عروسی لذت نمی برند، معمولاً در برآوردن خواسته ها و اجرای نقشه های والدین در مورد کسانی که باید به عروسی دعوت شوند و اینکه مراسم کجا و چگونه باید صورت بگیرد، موفق نبوده اند. مسئله عمیق تری که اینجا مطرح است، این است که چه کسی در درجه اول اهمیت قرار دارد، والدین یا همسر؟ شما کدام یک را انتخاب می کنید؟

چنانچه زوجین بتوانند جبهه واحدی تشکیل دهند که نه پدر و مادر و نه هیچ کس دیگر نتواند خللی در آن وارد سازد، توانسته اند پیوند وفاداری اولیه را از پدر و مادر به همسر منتقل ساخته و میثاق زناشویی موفق داشته باشند. زن و شوهر در مرحله بعدی زناشویی (پس از آمدن فرزند، چنانچه پیوند وفاداری اولیه را از مادر به همسر منتقل نکرده و پیوند اولیه زناشویی را انسجام نخشیده باشند، دچار مشکلات بیشتری خواهند شد.

بچه های طلاق

دکتر ادوارد تایبر، روانشناس - ترجمه توراندخت تمدن (بخش هجدهم)

فرق میان ارتباط زناشویی با ارتباط والدینی

در این قسمت لازم می داند تفاوت میان رابطه زن و شوهر که ناپایدار است و پیوند پدر و مادر- فرزندی که پایدار و استوار است، را روشن سازم. چنانچه والدین بخواهند در صحنه زندگی کودک فعال باقی بمانند لازم است در بسیاری از مسائلی که مربوط به فرزند می شود، با یکدیگر همکاری و مشورت کنند. برای مثال، چه کسی بچه ها را از مدرسه بر می دارد! چه موقع بچه ها به اردوی تابستانی می روند! چگونه به یادداشت هایی که از مدرسه در مورد جلسات و کنفرانس ها می رسد، رسیدگی می شود! چه کسی برای خرید لباس مدرسه، بچه ها را همراهی می کند! والدین لازم است به طور مداوم درباره فعالیت های روزانه فرزند خود تصمیمات مشترکی اتخاذ کنند و ضمناً در زمینه ارزش هایی که مایلند بچه ها به آن برسند، بحث و گفتگو کنند.

پدر و مادر در صورت توجه دقیق به دو عامل مهم زیر می توانند مشترکاً از فرزند حمایت کنند. اول اینکه از نظر روانی قبول کنند که ازدواج آنها به پایان رسیده، و به سود آنهاست که به اتفاق در راه تامین منافع کودک تلاش کنند. دوم اینکه میان احساسات خود نسبت به همسر سابق و احساسات کودک نسبت به همسر دیگر (که ممکن است پدر یا مادر باشد) تفاوت بگذارند. در اینجا این دو مسئله خیلی مهم را به دقت بررسی می کنیم.

قبول پایان رابطه زناشویی

والدین قبل از تصمیم به همکاری با یکدیگر در جهت تامین منافع کودک، باید خود را از وابستگیهای روحی و عاطفی (که نسبت به یکدیگر دارند) رها سازند. البته انجام چنین کاری آسان نیست، چون طلاق مسائل گوناگونی را با خود به همراه می آورد و با طی شدن یک جریان قانونی (صدور حکم طلاق) نمی شود آن را تمام شده تلقی کرد. در این قسمت سعی داریم به والدین کمک کنیم تا به طور واقعی به ازدواج خود پایان دهند، و برای این کار ارتباط زناشویی را در سطح وسیعتری مورد بررسی قرار خواهیم داد.

بسیاری از والدین به طلاق به صورت تجربه ای جدا از سایر تجربیات که «ناگهان اتفاق افتاده» یا «به طور غیرمنتظره ای پیش آمده»، نگاه می کنند. چنانچه ما این تصویر واژگون شده و غیر واقعی را که عده ای از طلاق دارند بسط دهیم و به مسائل روانی که زن و شوهر در دوران های مختلف ازدواج باید حل و فصل کنند توجه نماییم، در آن صورت والدین بهتر می توانند به طلاق از زاویه جدیدی نگاه کنند. برای این کار لازم است به روند ازدواج در زمان دوستی زن و شوهر و اوایل دوران زناشویی نگاه کنیم. در پایان، توصیه هایی به والدین می شود تا بدانند چگونه خود را از قید وابستگی روحی و عاطفی که به یکدیگر دارند، رها سازند. حل مسائلی که در هر کدام از این دوره ها والدین با آن روبرو هستند. در نهایت بستگی به توانایی و قابلیت ایشان در برقراری همکاری نزدیک برای رعایت منافع کودک دارد.

ماهنامه پژواک

نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا

(408) 221-8624



زنگ سیلی

رسول بابکری



آیا آدم‌ها اولین باری را که زمین خورده، و کف دست‌ها و سر زانوی‌شان خراش برداشته است را به یاد می‌آورند؟ یا زمانی را که در کودکی مشغول بازی بوده‌اند و تویی به صورتشان خورده، و چند قطره خون بر لب‌شان لغزیده است؟ اکثر ما تجربه آمپول‌های پنی‌سیلین، و خانه‌نشینی به علت تب و سرماخوردگی را در کارنامه بچگی و بعد از آن داریم، اما شاید همه را به یاد نیاوریم. شاید این‌ها چیزی نباشد که معمولاً انسان در حافظه‌اش ثبت می‌کند و همچون نوعی آسیب روانی آن را به خاطر می‌آورد. اما جایی که در کودکی، یک جمله، یک نگاه تند، یک سیلی یا لفظی رکیک بین دوستان و همسالان مایه تحقیر شده از خاطر نمی‌رود.

به رغم قوانین و بخش‌نامه‌های متعدد، هنوز تنبیه بدنی در مدارس ایران برچیده نشده است. در مدرسی هم که تنبیه بدنی حذف شده و حتی تابو به شمار می‌رود، تأثیر روش‌های جایگزین تنبیهی چندان بهتر نیست. تغییر رویه، بدون تعریف چارچوبی برای التیام اثری که تنبیه‌های غیر انسانی بر جای گذاشته است، نمی‌تواند راهگشا باشد.

تعداد کسانی که در دهه‌های اخیر تنبیه بدنی را تجربه کرده‌اند بیش‌ازحد زیاد است. با وجود این، بسیاری از کسانی که از تنبیه بدنی آسیب دیده‌اند، چنین رفتارهایی را بازتولید یا توجیه کرده‌اند. شاید اتفاقات مدارس ایران برای شهروندان جوامع غربی یا کشورهایی مثل سنگاپور و مالزی که در سال‌های اخیر بیش از پیش به آموزش و پرورش توجه کرده‌اند باورنکردنی باشد، اما برای بسیاری از کسانی که در کانون این ماجرا هستند این مسئله قابل درک است. مشت، لگد، سیلی، کابل، شلنگ، خودکار لای انگشتان، تسبیح‌های ریز و درشت چوبی و فلزی، که بی‌شبهت به ابزار شکنجه در زندان‌ها نیستند، جایگزین فلک و تر که خیس و واژگون شدن در سال‌های کمی دورتر شده‌اند.

در اکثر موارد، به جای ممنوعیت تنبیه بدنی، دنبال راه‌هایی برای تخفیف درد یا کاستن از تحقیر می‌گردند، برای مثال، برای کاهش درد ناشی از ضربات خط‌کش فلزی، دست را چطور باید گرفت، چه باید کرد که دل معلم یا ناظم بسوزد و کمتر ضربه بزند. چگونه می‌توان استقامت کرد و به گریه نیفتاد تا تحقیر فزونی نیابد.

کودکان، و به ویژه پسرانی که از دهه شصت تا اوایل دهه هشتاد در مدارس ایران دانش‌آموز بوده‌اند، حتی اگر خودشان قربانی مستقیم تنبیه بدنی نبوده باشند، به احتمال زیاد شاهد آن بوده‌اند و از فضای ناایمن مدرسه متأثر شده‌اند.

بی‌تردید، در نظام آموزشی ایران، معلمانی هم بوده و هستند که در دوران چیرگی لباس‌های تیره و خاکستری، و پیراهن‌های روی لباس و ریش‌های نامرتب، با پیراهن‌های تمیز و آراسته، کفش‌های واکس‌زده، و صورت‌های اصلاح کرده و خندان، خاطرات خوبی برای دانش‌آموزان رقم زده‌اند اما این استثناها به قاعده تبدیل نشده‌اند. قاعده در رفتار با بچه‌ها هنوز این است که «چوب معلم گل است». این قاعده آنقدر جا افتاده که در تصویر ارائه شده از مدارس در سینما و صدا و سیما جمهوری اسلامی نیز نمایان است، «مدیر»، «آقای ناظم»، «معاون» و «معلم» دلسوزی که خط‌کش در دست به این سو و آن سو می‌رود. پیش فرض رایج این است که چند صد دانش‌آموز را صرفاً با زبان خوش نمی‌توان اداره کرد. صالح، دانش‌آموزی که یک سال مانده به دبیرستان تحصیل را کنار گذاشت، معلم‌ها را از روی رفتار و شیوه تدریس یا نظایر آن نمی‌شناخت، او به کفش‌ها توجه می‌کرد: «اولین باری را که کتک خوردم یادم می‌آید. یکی از همان فریاد کشیدن‌های بی‌دلیل دوران کودکی بود. معلم هنوز نرسیده بود و ما کلاس را روی سرمان گذاشته بودیم. دوم دبستان بودم. معاون و ناظم و چند نفر دیگر که شغل‌شان را نمی‌دانستم رسیدند و به جانمان افتادند. ردیفمان کردند و با نوک کفش‌هایشان به ساق پاها می‌زدند. سعی کردم که اشکم در نیاید. چند دقیقه دوام آوردم. ولی خب بی‌فایده بود. همان یک بار کافی بود که معلم‌ها را اول از کفش‌ها ببینم و سفتی و نرمی‌شان را حدس بزنم.»

شیوه‌های گوناگون تنبیه تصاویر متفاوتی در میان کودکان ایجاد می‌کند. در برخی موارد، حتی معاف شدن از تنبیه نتیجه معکوس داشته است. روایت «خسرو» از این دست است: «مسئله فقط کفش‌ها نبود. کمربند و کابل و مشت هم بود. با این همه، بدترین تجربه‌ام از دوران ابتدایی روزی بود که ده دوازده تا از بچه‌ها را به خاطر دویدن و دعوا و گلاویز شدن با همدیگر گیر انداختند و فرستادند در اتاق بزرگی که مدیر و ناظم و معلم‌ها دورش نشسته بودند. من هم بین بقیه بودم. نه کمتر و نه بیشتر از بقیه تقصیر داشتم. چندتایی سیلی و تشکیل پرونده و تهدید به اخراج خیلی می‌ترسیدم. به ده سالگی نرسیده بودم. دعا می‌کردم که کار به همین چند تا ضربه و نوک کفش‌های آقای ناظم به ساق پاهایم ختم

شود. ناگهان یکی از معلم‌ها گفت اگر می‌شود فلانی را به خاطر من ببخشید. یکی از بچه‌ها را گذاشتند اتاق را ترک کند، و خلاص شد. چه سعادت‌مند بود. معلمی دیگر شفاعت یکی دیگر را کرد، و یکی دیگر از جمع هم آزاد شد. هر کس که در اتاق بود، معلم و معاون و مدیر، شفاعت کسی را می‌کرد و بچه‌ها یکی یکی از اتاق می‌رفتند. البته همه به جز من! تنها شده بودم. کسی نمانده بود که شفاعت من را بکنند. انگار کسی دوستم نداشت. کسی نمی‌خواست نجاتم دهد. در مرکزی‌ترین نقطه اتاق، جلوی چشم همه، نادیده گرفته شده بودم. فراموش شده بودم. قطار آزادی رفته بود و من جا مانده بودم. سرم را پایین انداختم و گریه کردم. چند دقیقه‌ای ماندم و کسی از اتاق بیرونم برد و رفتم صورتم را شستم. آزاد شده بودم. با بالاترین هزینه ممکن.»

شیوه برخورد و تنبیه، شدت و میزان آن در دوره‌های مختلف تحصیلی متفاوت است. دوران راهنمایی که امروز به عنوان متوسطه اول شناخته می‌شود دوره شدیدترین برخورد‌هاست. در این دوره، دروس به صورت تخصصی تفکیک می‌شوند و بچه‌ها در هر کلاس با معلم متفاوتی روبرو هستند. در عین حال، آغاز دوره بلوغ و نوجوانی، ممکن است به افزایش نافرمانی یا افت تحصیلی مقطعی بینجامد. «ایوب»، که حالا خود معلم است، می‌گوید: «معلم ادبیات مان را فراموش نمی‌کنم. لاغر اندام بود و هیچ‌گاه نشده بود که لبخند بزند. لبش برای خندیدن باز نمی‌شد. سرد و خشک و بی‌روح می‌آمد و می‌رفت. کلکسیون کابل‌های مختلف و رنگارنگ را در اختیار داشت. از بچه‌ها می‌خواست برایش کابل ببرند. به هر کسی هم که رنگی متفاوت می‌آورد نیم نمره هدیه می‌داد. تنبیه مورد علاقه‌اش اما چیز دیگری بود. بچه‌ها را می‌برد پای تخته سیاه. می‌گفت لبه سکو پشت به کلاس بنشینید و بعد می‌رفت و روی شانه‌های کودک سیزده چهارده ساله می‌نشست. آنقدر که بچه‌ها درد بکشند و قول بدهند که هفته بعد شعرهای کتاب را از بر بخوانند. باورش سخت است. یادآوری‌اش سخت‌تر.»

در دوران دبیرستان که این روزها با نام «متوسطه دوم» نیز شناخته می‌شود تنبیه بدنی کاهش می‌یابد اما تحقیر دانش‌آموزان همچنان رایج است. روایت «رؤیا» نمونه‌ای از این برخورد است: «احتیاط می‌کردم. هیچ تکلیفی را ناتمام به مدرسه نمی‌بردم. برای هر امتحان و حل هر تمرینی در حد توانم آمادگی داشتم. مواظب بودم که با صدای بلند نخندم. چشم از معلم‌ها بر نمی‌داشتم تا به بی‌توجهی متهم نشوم. زود از خانه بیرون می‌رفتم تا دیر به مدرسه نرسم. آنقدر کوشا بودم که همیشه یکی از سه نمره بالا متعلق به من بود. معلم‌ها هم دوستم داشتند. الگوی دانش‌آموز نمونه برای هم‌کلاسی‌ها بودم و اولین داوطلب پاسخ‌گویی به هر سؤالی در هر درسی. معلمی داشتیم که بیشتر از بقیه دوستش داشتم. تنها کسی بود که صحبت‌هایش فراتر از کتاب و مدرسه بود. حتی به مزاح هم دست روی کسی بلند نمی‌کرد. در کلاس از فوتبال و موسیقی و طبیعت حرف می‌زد. از دل یک گفتگوی ساده که در تاکسی شنیده بود چیزهایی بیرون می‌کشید که هر کدام می‌توانست آموزش یک قاعده یا نقد یک رفتار خاص باشد. ریزبین و خوش‌صحبت بود. آرامش داشت و به هر طنز و شیطنتی که در کلاس باعث خنده می‌شد، می‌خندید و مثال‌هایی ناب می‌زد از طنزهایی که در زندگی روزمره دیده و شنیده بود. مدام تشویق‌مان می‌کرد به خوب دیدن، به بی‌تفاوت نبودن و دقت در پیدا کردن واژه‌های درست در گفتار. با این حال، دل‌بستگی‌ام به معلم جدید چندان دوامی نداشت. قرار بود که بچه‌ها به نوبت پای تخته بروند و سؤال‌های معلم را جواب دهند. نوبت رسید به یکی از دوستانم که چیزی از درس هفته پیش را به خاطر نمی‌آورد. پس از طرح سؤال خواستم با ایما و اشاره به یادش بیاورم و کم‌کم دیدم و با همان آرامش همیشگی خواستم که بروم پای تخته و کچ را بردارم. به من نگاه کرد و گفت هر چیزی را که می‌گویم با خط خوانا و درشت روی تخته بنویس تا همه خوب ببینند. آماده بودم تا تنبیه ملایم عزیزترین معلم دوران دبیرستانم را بپذیرم.

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

پانزده کاری که به خاطر انجام ندادنش در بستر مرگ حسرت خواهیم خورد!

گلنار

آیا می‌دانید غم انگیزترین چیز در زندگی چیست؟ شاید فکر کنید که پیر شدن یا فرارسیدن مرگ ما باشد. اما نه. آن چیز اندوهی است که در پایان زندگی تجربه می‌کنیم، زمانی که در بستر مرگ دراز کشیده‌ایم و حسرت می‌خوریم که کاش طور دیگری زندگی می‌کردیم. ما انسان‌ها اغلب در بند انتظارات جامعه اسیر می‌شویم و اهدافی را دنبال می‌کنیم که با دستاوردهای هدفمند یا خوشحالی دوام دار خیلی کم یا هیچ ربطی ندارند. به خود وعده می‌دهیم که تغییر خواهیم کرد و برای این کار چیزهایی را در اولویت قرار می‌دهیم که فکر می‌کنیم روزی برای ما اهمیت خواهد داشت، اما معمولاً زندگی به گونه‌ای رقم می‌خورد که آن روز هرگز از راه نمی‌رسد. در آن زمان به زندگی گذشته‌مان نگاه می‌کنیم و تازه پی می‌بریم تنها چیزی که برای ما باقی مانده حسرت است و بس. تصورش دشوار است. ولی می‌توان پیش از اینکه خیلی دیر شود، کاری انجام دهیم. در اینجا به پانزده نکته اشاره می‌کنیم که سالخورده‌گان به خاطر انجام ندادن یا کم انجام دادن شان حسرت می‌خورند.

کارهایی انجام دهیم که دوست داریم: انسان‌های بیشماری هستند که با وجود نفرت داشتن از کار یا شغل شان همچنان به آن ادامه می‌دهند و از چنگ آن خود را رها نمی‌کنند. جامعه از ما انتظار دارد دنبال کارها و شغل‌هایی باشیم که بیشترین دستمزد و حقوق را دارند، به این کارها بچسبیم، با سختکوشی کار کنیم و تا زمان فرارسیدن دوران بازنشستگی به انجام آن ادامه دهیم. زمانی که دیگر برای لذت بردن از چیزهایی که می‌بایست در هنگام جوانی انجام می‌دادیم، خیلی دیر شده است.

بدانیم که کیستیم: می‌دانم که گفتن این جمله خیلی آسان تر از انجام دادن آن است. خودشناسی یکی از پرسش‌هایی است که همواره در کانون توجه فلسفه غرب (و سایر اندیشه‌های فلسفی جهان) قرار داشته است. گرچه بیدیهی است که هیچ انسانی رهنمود زندگی‌اش را به آسانی پیدا نخواهد کرد، ولی ما می‌توانیم برای خود آگاهی و شناخت بهتر از ماهیت خودمان چند گامی برداریم. به این فکر نکنید که اندیشه مصرف‌گرایی شما را به خریدن چه چیزی ترغیب می‌کند تا از آن طریق به خوشحالی دست یابید. به توقعات جامعه از خودتان نیز نگاه نکنید. همچنین به فشاری که از طرف گروه همسن و سال یا دوستان تان جهت همسان سازی شما وارد می‌شود، واقعی نگذارید. برای خودشناسی فقط به درون خودتان نگاه کنید.

ارزش‌های مان را اولویت‌بندی کنیم: یکی از مطمئن‌ترین روش‌ها برای نزدیک شدن به خودتان این است که چیزها، افکار یا اندیشه‌ها و تجاربی را شناسایی کنید که برایتان خیلی ارزشمند است. این کار نه تنها درک بهتری از چگونگی شخصیت شما ارائه می‌دهد بلکه شما را کمک می‌کند تا از دنبال کردن چیزهای بی‌ارزش در زندگی تان دست بردارید و سراغ چیزهایی بروید که واقعا برای شما ارزش و اهمیت دارند.

رو به پیش حرکت کنیم: طبیعی است که ما انسان‌ها، یا بیشتر ما، معمولاً در هر موقعیتی آسان‌ترین راه را انتخاب می‌کنیم. چرا چون دوست نداریم کنج راحتی خویش را به سادگی ترک کنیم. حتی اگر ترک کنج آسایش ما موجب شود که بعداً در ازای آن پاداشی دریافت کنیم، باز هم در بیشتر موارد راحتی در لحظه کنونی را ترجیح می‌دهیم. اما اگر خودمان را رو به جلو حرکت ندهیم، در پایان زندگی نسبت به هر یک از موارد ذکر شده در این فهرست پشیمانتر خواهیم شد، اگر از کنج آسایش مان بیرون نشویم، هرگز قادر به انجام موارد دیگر نیز نخواهیم بود.

در لحظه کنونی زندگی کنیم: زندگی، به ویژه در عصر کنونی، پُر است از مسئولیت‌ها و مشغله‌هایی (ذهنی) که برای جلب توجه مان مُدام با یکدیگر رقابت می‌کنند. این مشکل به اندازه‌ای جدی است که خیلی کم اتفاق می‌افتد تا ما لحظه‌ای توقف کنیم و زندگی را در عین همان لحظه با تمام وجود خویش حس و تجربه کنیم. در نتیجه وقتی زندگی را در هر لحظه تجربه نکنیم، احساس می‌کنیم که عمرمان به سرعت می‌گذرد، یک سال دیگر، پنج سال دیگر، یک دهه و در پایان حیرت زده به این می‌اندیشیم که این همه وقت ما کجا رفت. شجاعت داشته باشیم: همه ما این جمله معروف در «ژولویوس سزار» اثر شکسپیر را شنیده‌ایم که می‌گوید: «انسان‌ها ترمسو طعم مرگ را هزار بار قبل از مرگ شان می‌چشند در حالی که افراد شجاع مرگ را فقط یکبار تجربه می‌کنند.» این گفته حکیمانه در مورد همه ما صدق می‌کند چون از ته دل به درستی آن باور داریم. با این حال بیشتر ما انسان‌ها از پذیرش ریسک‌ها و خطراتی که شاید به بهتر شدن زندگی ما



بیانجامند، می‌ترسیم. اگر شکست بخوریم چه؟ مشکل اصلی این فکر و اندیشه ماست. بله، شاید هم شکست بخوریم و آن هم شکستی تلخ. ولی در پایان زندگی تحمل حسرت یا پشیمانی ناشی از تلاش نکردن به مراتب دشوارتر خواهد بود.

یک زبان دیگر بیاموزیم: این مورد جالب است. چرا آموختن یک زبان دیگر تا این حد برای ما شگفت‌انگیز است یا ساده تر بگوییم چرا از بابت نیاموختن یک زبان دوم حسرت خواهیم خورد! دلیلش شاید فرصت وصل شدن با انسان‌ها از فرهنگ‌های گوناگون و به دست آوردن تجارب نو در زندگی باشد. شاید هم به خاطر امکان گسترش جهان بینی ما باشد، زیرا با آموختن یک زبان دیگر می‌توانیم فراتر از قالب و مرزهای زبان مادری مان بیاندیشیم. دلیلش هر چه می‌خواهد باشد، ولی در دنیای امروزی با توجه به فراهم بودن منابع و امکانات فراوان هیچ دلیل موجهی برای نیاموختن یک زبان نو وجود ندارد. **جهان‌بینی خود را گسترش بدهیم:** گسترش جهان‌بینی یعنی اینکه فرهنگ‌های نو را تجربه کنیم، افق دیدمان را به حدی گسترش بدهیم که دیگر همه پدیده‌ها را فقط سیاه و سفید نبینیم، کتاب‌هایی بخوانیم که ذهن ما را روشن می‌کنند، از کسانی که دانش و تجربه دارند بیشتر مشورت بخواهیم و به گوشه و کنار جهان سفر کنیم. همه اینها فرصت‌های خوبی هستند که اگر در جوانی استفاده نکنیم، در پایان عمر خویش حسرت خواهیم خورد. **سخاوتمند باشید و به دیگران کمک کنید:** تصور کنید که شما در مراسم خاکسپاری خودتان شرکت می‌کنید و می‌توانید تصمیم بگیرید سه شخص را برای سخنرانی و مداحی در این مراسم انتخاب کنید. حالا انتظار دارید این سه کس در مورد شما چه بگویند؟ به احتمال زیاد توقع دارید آنها در مورد خوبی‌ها شما بگویند، اینکه چه اثرات مثبتی روی زندگی آنها داشته‌اید و اینکه به دلیل بودن شما برای مدتی در این دنیا، جهان جای بهتری شده است. برای محقق ساختن این آرزو تنها یک راه وجود دارد و آن اینکه سخاوتمند باشید و به دیگران کمک کنید تا به اهدافشان دست یابند. به زبانی ساده‌تر، فقط یک شخص خوب و خیرخواه باشید.

برای خود یک جایگاه داشته باشید: اما این نکته را نیز به خاطر بسپارید که اولویت دادن به نیازهای دیگران در برخی مواقع به معنای این نیست که خودتان فاقد ارزش هستید. متوجه باشید کمک به دیگران در صورتی که از شما سوء استفاده صورت می‌گیرد، خیرخواهی نیست. همین حالا تصور کنید که روی بستر مرگ تان دراز کشیده‌اید و حسرت می‌خورید که اگر بیشتر برای خودتان زندگی می‌کردید، شاید شکلی بهتر از زندگی را تجربه می‌کردید.

آسیب‌پذیری مان را نشان دهیم: در انتهای دیگر طیف ترس‌ها، خودداری ما از باز شدن در برابر دیگران قرار دارد. می‌ترسیم که اگر عواطف و احساسات‌مان را با دیگران در میان بگذاریم، خود را فقط در معرض خطر قرار داده‌ایم. اگر من بگویم «دوست‌تان دارم» و دیگران عین احساس را نداشته باشند، چه خواهد شد؟ اگر من احساسات و عواطفم را با دیگران شریک کنم ولی آنها احساساتم را جدی نگیرند، چکار کنم؟ طبیعی است که احساسات‌مان در بعضی اوقات آسیب خواهند دید، رویدادهای ناخوشایند بخشی از زندگی است. اما شریک ساختن احساسات‌مان با کسی به مراتب بهتر از این است که روزی به پایان عمرمان برسیم و افسوس بخوریم که چرا اینکار را هرگز نکردیم.

دیگران را بخشیم: کینه در واقع سرطان عاطفی است. تعریفی بهتر از این وجود ندارد. به همین دلیل همه متون مذهبی و مقدس در جهان به پیروان آئین شان دستور می‌دهند که نسبت به کینه ورزی و دشمنی همین کار را انجام دهند. دشمنان تان را عفو کنید. **با کسانی که برای تان مهم هستند بیشتر وقت بگذرانید:** شاید هرگز نشنیده باشیم که کسی که در دوران پیری افسوس بخورد که ای کاش وقت بیشتری را برای انجام کار و شغلش سپری می‌کرد (مگر اینکه آن شخص بیکار بوده باشد، آنهم شاید). برعکس، انسان‌ها وقتی سالخورده می‌شوند حسرت می‌خورند که ای کاش وقت‌شان را با کسانی سپری می‌کردند که برایشان در زندگی مهم بوده‌اند.



زندگی مورچه ها

سولماز مولوی

مور یا مورچه حشره‌ای اجتماعی است همانند زنبور عسل از راسته نازک بالان که در میانه‌های دوره کرتاسه یعنی حدود ۱۱۰ تا ۱۳۰ میلیون سال پیش تکامل یافته است. امروزه بیش از ۱۲۰۰۰ گونه مورچه طبقه بندی شده‌اند و تخمین زده می‌شود این تعداد تا ۲۲۰۰۰ گونه نیز برسد. مورچه‌ها به راحتی از شاخکهای آرنج دانشان و ساختار گره ماندشان و کمر باریکشان قابل شناسایی هستند. اندازه اجتماع مورچه‌ها می‌تواند از چند ده مورچه شکارچی در یک حفره تا چند میلیون مورچه ساده و مورچه نازای ماده و طبقه ای از کارگرها و سربازها و سایر گروه‌ها را در یک محدوده جغرافیایی وسیع شامل شود. همچنین اجتماع مورچه‌ها شامل تعدادی نر دارای نطفه و همچنین یک یا چند ماده که توانایی بارور شدن دارند و ملکه نامیده می‌شوند، می‌شود. همچنین گاهی اجتماع مورچه‌ها یک ابر جامعه توصیف شده است زیرا مورچه‌ها در آن با یکدیگر کار می‌کنند و از اجتماع خود دفاع می‌کنند.

انواع مورچه‌های داخل لانه

مورچه‌های کارگر: به دو گروه کوچک و بزرگ تقسیم می‌شوند. مورچه‌های کارگر ازبقیه مورچه‌ها بزرگ تر و درشت تر هستند که به آنها مورچه‌های سرباز می‌گویند. **مورچه‌های سرباز:** دارای آرواره‌های بزرگی هستند و از افراد ضعیف تر در مقابل سایر حشرات دفاع کرده و از جانوران مورچه خوار محافظت می‌کنند. **کارگرهای کوچک:** از لانه دور می‌شوند و به نظافت و تغذیه نوزادان و ملکه می‌پردازند. مورچه‌ها حیوانات بسیار با نظافتی هستند. هر کدام وظیفه خود را انجام می‌دهند و در بقیه امور دخالتی نمی‌کنند. در آخر زمستان ملکه تخم‌های مخصوصی می‌گذارد که از آنها مورچه‌های نر و ماده تولید می‌شود که در بهار از لانه بیرون آمده و جفت گیری می‌کنند و بعد از آن مورچه‌های نر بلافاصله می‌میرند. تقریباً تمام مناطق کره زمین مورچه دارد. فقط مناطقی مانند جزایر دور افتاده و غیر قابل دسترسی استثناء هستند. مورچه به بیشتر محیط زیست‌های زمین چیره گشته است و در بیشتر محیط زیست‌ها توانایی زندگی دارد. این موجود ۱۵-۲۰ درصد موجودات زنده خشکی زیر زمین را تشکیل می‌دهد. علت موفقیت آنها به زندگی اجتماعی، توانایی بالای انطباق پذیری و توانایی تغییر دادن محیط زیست شان و بهره برداری از منابع و دفاع از یکدیگر برمی‌گردد. انواع مورچه‌ها به صورت‌های مختلفی مانند زندگی انگلی و برده داری، همزیستی مسالمت آمیز و تکامل یافته‌اند.

گونه‌های تکامل یافته

مورچه‌های مهاجم: گروهی از مورچه‌ها که حشرات و سایر حیوانات کوچک موجود در مواد پوسیده گیاهی را شکار می‌کنند، مورچه‌های مهاجم می‌گویند. شکار آنها به این طریق است وقتی یکی از آنها طعمه‌ای را پیدا کرد با ترشح بوی از روی غده‌های بدنش دیگر مورچه‌ها را باخبر می‌کند و آنها یک ردیف منظم که گاهی طول آنها به صد متر می‌رسد، تشکیل داده و با همکاری هم آن را به لانه می‌برند.

مورچه‌های برگ بر: این نوع مورچه در جنگل‌های آمازون پیدا می‌شود که قطعاتی از برگ درختان را جدا می‌کند و به لانه خود می‌برد. گاهی در یک شبانه روز تمام برگ‌های یک درخت عظیم را می‌برند، آنها را جویده و کف لانه را پر می‌کنند و سپس قارچ‌های کوچک را به لانه برده و در زیر آنها را پرورش داده، تا در مواقع لزوم از آن‌ها تغذیه کنند.

مورچه‌های انگل: بعضی مورچه‌ها برای تهیه غذای خودشان هیچ فعالیتی نمی‌کنند و غذایشان را از سایر مورچه‌ها به دست می‌آورند. یعنی انگل مورچه‌های دیگر می‌شوند. **مورچه‌های پرسه زن:** لانه‌های خود را در نزدیکی لانه مورچه‌های دیگر می‌سازند. آنگاه هم از مواد دور ریخته شده آنها تغذیه می‌کنند و هم زمانی که کارگرها مشغول بردن مواد غذایی به لانه خود هستند، غذای آنها را به زور از چنگشان در می‌آورند.

مورچه‌های سارق: آنها به آرامی وارد لانه مورچه‌ها و مورچه‌ها می‌شوند و غذای ذخیره شده آنها را می‌دزدند و نوزادان شان را شکار می‌کنند. **مورچه‌های برده دار:** این مورچه‌ها به آرامی وارد لانه سایر انواع مورچه‌ها می‌شوند و پيله‌های آنان را می‌دزدند و به لانه خود می‌برند و از پيله‌های دزدیده شده مراقبت می‌کنند. پس از خروج کارگرها، از پيله‌های دزدیده شده آنها را وادار می‌سازند که کارهای مربوط به لانه شان انجام دهند.

جامعه مورچه‌ها دارای سیستم تقسیم کار ارتباط بین اشخاص و توانایی حل مشکلات پیچیده است. این تشابه با جوامع انسانی سال هاست که الهام بخش و موضوع مطالعات بوده است. خیلی از تمدن‌های انسانی از مورچه‌ها در مراسم مذهبی، تغذیه و موارد پزشکی سود می‌جویند. برخی از گونه‌ها بخاطر نقشی که در کنترل زیستی آفت‌ها ایفا می‌کنند بسیار ارزشمند هستند، هرچند توانایی آنها برای استفاده از منابع باعث تعارض آنها با انسان‌ها شده است. آنها می‌توانند به محصولات کشاورزی صدمه زده و وارد خانه‌ها شوند.

ساختمان مورفولوژیکی مورچه

مورچه‌ها گرچه از نظر اندازه ظاهری با یکدیگر فرق‌های زیادی دارند، ولی از جهت شکل ظاهری، کم و بیش شبیه یکدیگر هستند. بر روی سر مورچه یک جفت شاخک یا آنتن وجود دارد. این شاخک‌ها مدام حرکت می‌کنند، زیرا اینها شاخک‌های معمولی نیستند. بلکه اندام‌های بویایی جانور به شمار می‌روند. بنابراین مورچه در عین حال که فاقد بینی است، ولی حس بویایی دارد. شاخک‌ها همچنین به مورچه کمک می‌کنند تا مورچه‌های دیگر را بشناسد و با آنها ارتباط برقرار کند.

سر مورچه شامل مغز، یک جفت چشم مرکب و آرواره‌های قوی و دهان است. علاوه بر چشم مرکب، بیشتر مورچه‌ها دارای اندام بینایی دیگری به نام چشم ساده هستند. بین شکم و تنه این حشرات پایه‌ای وجود دارد که به وسیله آن شکم می‌تواند حرکات زیادی در جهات مختلف انجام دهد. مورچه‌های کارگر دارای سر کوچکی هستند، در صورتی که نر ماده‌ها دارای سری بزرگ می‌باشند. آرواره‌های این حشره نسبتاً قوی است و پاهایش به چنگال ختم می‌شوند.

دنیاله مطلب در صفحه ۵۰

انجمن فردوسی

دومین و چهارمین جمعه هر ماه
از ساعت ۷ عصر الی ۹ در ZOOM

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 97091203116

Password: 987654

انجمن سخن شمال کالیفرنیا

کلاس شرح غزل‌های حافظ در ZOOM

توسط مسعود سپند

هر سه شنبه، از ساعت ۷ الی ۹ شب،

شرح یک غزل حافظ

کُد ورود به کلاس در ZOOM

۸۲۲۸۷۶۹۵۵۹۰

خانه و صاحبخانه ما

عزیز نسین



ما در یک آپارتمان هفت طبقه می‌نشینیم، پنج طبقه این آپارتمان روی زمین و دو طبقه‌اش مانند معادن ذغال‌سنگ زیر زمین است. در زیر این دو طبقه، یک نیم‌طبقه دیگر هم هست. بنده در داخل این نیم‌طبقه می‌نشینم. سقف طبقه‌ها آنقدر کوتاه است که من در این مدت دو سال نفهمیدم صاحب آپارتمان آدم قد کوتاهی است یا سقف اتاق‌های آپارتمان را مخصوصاً این قدر کوتاه درست کرده تا مستأجرها همیشه سرشان پایین باشد و فرصت گردن‌کشی پیدا نکنند! بنده با این که از بچگی به علت توسری خوردن زیاد، قد کم کوتاه مانده، روزی نیست که دو سه بار سرم به سقف نزنم و برق از چشمانم نپرد!

با این حال من از این خانه خیلی ممنونم، چون چیزی به نام «منظره» ندارد که تماشا کنیم و روح و دل مان شاد شود. به همین جهت اشتباهی اهل خانه روز به روز کورتر می‌شود. در این خانه سودمان (در داخل خانه) و ناموس‌مان توی اتاق محفوظ می‌ماند. روی هم رفته زندگی راحتی می‌گذرانیم. از طرف دیگر چون خانه ما در و پنجره‌ای برای هواخوری ندارد و باد و فلان توی اتاق ما نمی‌آید، از این جهت خطر سرماخوردن هم نیست، مخصوصاً وارد نشدن آفتاب به داخل خانه یکی از بهترین شانس‌هاست، زیرا خورشید آدرس ما را نمی‌داند که داخل شود. چون خورشید داخل خانه ما نمی‌شود، از این رو پرده‌هایمان رنگش نمی‌پرد و ما خودمان هم رنگ‌پریده نمی‌شویم! ولی معلوم نیست در جایی که خورشید آدرس خانه ما را نمی‌داند، مأمورین اجرا از کجا آدرس آن را می‌دانند! مثل این که با دست خودشان خانه ما را ساخته‌اند، یک‌راست می‌آیند تو. خانه ما یک حسن دیگری هم دارد. چون از کف کوچه پایین‌تر است، جوان‌های چشم‌چران نمی‌توانند از پشت پنجره توی اتاق ما را دید بزنند. حتی برای تماشا کردن کارهای دیگر ما لازم است مانند زیردیپای‌ها «تله‌پریسکوپ» داشته باشند تا استفاده کنند. اگر چه خدا را هزار بار شکر در مدت این دو سال، کاری انجام ندادیم که دید بزنند! اگر هم هوس دید زدن به سرشان بزنند، پیش آنها بی‌اندازه شرمند می‌شویم. بله هر قدر درباره خوبی‌های خانه‌مان صحبت کنم مطلب تمام‌شدنی نیست.

خانه ما اصلاً خطر بی‌آب ماندن ندارد. اگر آب‌های تمام شهر قطع شود و مردم شهر بی‌آب بمانند و از تشنگی هلاک شوند، ما آب فراوان داریم. چون زمستان و تابستان از دیوارهای خانه ما آب می‌ریزد. اگر یک شیر آب روی دیوار نصب کنیم، شیر، آب از شیر می‌ریزد، تازه بعضی از قسمت‌های دیوار سوراخ‌هایی به شکل لوله شیر دارد و احتیاجی هم نیست شیر بگذاریم! در آشپزخانه گودال‌هایی داریم که لیوان داخلش می‌بریم و آب برمی‌داریم. مستأجر قبل از ما، گویا آدم خیلی زرتگی بوده و از تشنه ماندن اهل شهر رنج می‌برده و چون قادر نبوده مردم تشنه شهر را ببیند، چند تا شیر به دیوارهای خانه نصب کرده و بطری‌ها را از این آب‌ها پر می‌کرده و به نام آب‌های معدنی می‌فروخته است. بعدها کارش طوری می‌گیرد که مردم برای خریدن این آب معدنی جلوی آپارتمان توی صف ساعت‌ها منتظر می‌شدند. این آب به قدری مفید و گوارا بوده که هر کس از آن جرعه‌ای می‌نوشیده، هر چه در دل و روده‌اش بوده بیرون می‌ریخته است. اگر کسی یک بطری بیشتر می‌نوشید سنگ کلیه را هم بیرون می‌ریخت! از این رو آب‌های «منبع دیواری» خانه ما در دواخانه‌ها هم جای خودش را باز می‌کند و کسانی که ده روز از این آب «منبع دیواری» می‌خورند، تمام روده‌های آنها گچ می‌بست و آنهایی که بیشتر می‌خورند مانند سیمان یخ‌بسته، سنگ شده و به صورت مجسمه در می‌آیند!

صاحبخانه ما هم که آدم زرتگی بود، وقتی می‌بیند کار مستأجرش حساسی گرفته و صدها برابر کرایه‌ای که می‌دهد استفاده می‌کند، دوز و کلک به راه می‌اندازد و به بهانه این که «پسرم را می‌خواهم زن بدهم» مستأجرش را جواب می‌کند. ولی مستأجر زرتگی صاحبخانه ما را پیش دکتر می‌برد و گواهی طبی می‌گیرد که معلوم می‌شود صاحبخانه عقیم است و معالجه‌پذیر هم نیست. و صاحبخانه ما به بهداری شهرداری استانبول مراجعه می‌کند به بهانه این که «این قسمت ساختمان جای سکونت نیست» و با همین گواهی مستأجر را بیرون می‌کند. بله، ما بعد از آن ماجرا به این خانه اسباب‌کشی کردیم. در قرارداد محضری، صاحبخانه یک ماده اختصاصی گذاشته و آن این که نباید آب دیوارها را بفروشیم. مخصوصاً صاحبخانه آپارتمان مجاور آب‌ها را به طرف خانه خودش سرازیر کرد. با این کار فقط برای مصرف ما مقدار کمی آب باقی ماند. در طبقه‌ای که ما هستیم یک چیز مهم دیگر هم هست و آن اینکه دیوارهای راهرو و رطوبت داده و بعد

از مدتی ماده‌ای به نام «شوره» روی دیوار می‌بندد. ما هر روز صبح به اندازه یک کیلو «شوره» جمع می‌کنیم و به سفیدگرها می‌فروشیم، لابد می‌دانید که شوره یک ماده گران‌قیمتی است که فقط به درد سفیدگرها می‌خورد. اگر صاحبخانه روزی از این ماجرا مطلع شود، فوراً ما را هم از خانه‌اش بیرون می‌کند.

شمردن خوبی‌های خانه ما تمام‌شدنی نیست، ولی من یکی دیگر از محسناتش را برایتان شرح می‌دهم. مهمان به خانه ما نمی‌آید. خدا را شکر که خانه وسیع و آفتاب‌گیری نداریم و گر نه از دست مهمان وقت سرخاراندن هم نداشتیم. خانه ما هر عیبی دارد اینش خوب است که پهلوی دوست و دشمن روسپاه نمی‌شویم. هر کس پرسد «کجا می‌نشینید؟» با غرور و سربلندی جواب می‌دهیم: «در فلان آپارتمان ۵ طبقه» و این ژست گرفتن برای انسان کافی است. هر موقع سر و کله صاحبخانه آپارتمان پیدا می‌شود، ما می‌فهمیم که قدم به ماه جدید گذاشته‌ایم، و هر وقت بخوایم از صاحبخانه خواهش کنیم یکی دو روز برای پرداخت کرایه مهلت بدهد، چنان گریه و ناله می‌کند که آدم دلش می‌خواهد فوراً برود از کسی با نزول پول قرض کرده کرایه را بدهد. این بیچاره در هر ماه دو سه هزار لیره سفته پرداخت‌نشده دارد. آنها را هم با خودش می‌آورد به ما نشان می‌دهد که: «اگر باور نمی‌کنید، نگاه کنید». خانه ما یک حسن ارزنده‌ای هم دارد، در این آپارتمان حشرات از قبیل «مگس»، «پشه»، «کرم خاکی»، «عقرب»، «هزارپا» و «عنکبوت» فراوان است. زمانی که می‌خواستند این آپارتمان را بسازند یکی از پروفیسورهای حیوان‌شناسی که در دانشگاه ما تدریس می‌کرد، مدت‌ها در طبقات مختلف آپارتمان تحقیق می‌کرده است و در آن زمان سه نوع حشره‌ای که تا آن وقت کشف نشده بود در اینجا پیدا شد و از همین طبقه یکی از ثروتمندترین و پرازش‌ترین کلکسیون‌های حشره دنیا را به دست آورده. صاحبخانه ما موقعی که می‌خواست آپارتمان را به ما نشان بدهد این جریانات را گفت و بعد اضافه کرد: «آن پروفیسور آلمانی به من گفت: حیف که شما ارزش هیچ چیز را نمی‌دانید. اگر یک چنین جایی در کشور ما باشد، فوراً آنجا را موزه حشرات می‌کنیم. به هر حال فکر نمی‌کنم بجهت احتیاج داشته باشند به مدرسه بروند، چون از هر نوع حشره در اینجا یافت می‌شود و آنها می‌توانند روی این حشرات تحقیق و آزمایش کنند». بعد صاحبخانه افزود: «با این خصوصیات، معذرت می‌خواهم که در پایین آوردن کرایه نمی‌توانم به شما کمکی بکنم، چون اینجا یک خانه استثنایی و با ارزش است».

صاحب آپارتمان ما در قدیم دربان این آپارتمان بوده. اول صاحب «در» و بعد هم صاحب خود آپارتمان شده. یک ماه می‌شد که نتوانسته بودم کرایه را بپردازم. صاحبخانه به دفتر روزنامه‌ای که در آنجا کار می‌کردم آمد و چون بیست سال پیش نوکر مدیر روزنامه ما بوده با ورودش فوراً مدیر روزنامه او را شناخت و گفت:

- علی‌آقا، چه خبره؟ چی شده؟!

- آمدم کرایه‌مو بگیرم.

- کرایه‌ی چی؟

- حسن‌آقا (اشاره به من نمود) در آپارتمان من مستأجره.

- چی گفتی؟! مگه تو آپارتمان هم داری؟

صاحبخانه که از تعجب نابه‌جای مدیر روزنامه خوش نیامده بود با ناراحتی گفت: «حضرت آقا، انصاف هم خوب چیزیه. الان بیست و دو ساله که در استانبول زندگی می‌کنم. این حق رو ندارم که یک آپارتمان بی‌قابلیت داشته باشم؟!»

من که ۴۲ سال است در این شهر زندگی می‌کنم با شنیدن این حرف صاحبخانه از خودم و بی‌عرضگی‌ام خجالت کشیدم، سرم را پایین انداختم.

تصور کن که جنگی باشد و هیچکس به جبهه نرود!

احمد خلفانی

تصور خیلی‌ها، از جمله در آلمان، این است که نقل قول «تصور کن که جنگی باشد و هیچکس به جبهه نرود» از برتولت برشت است. و حتی شخصی آمده و آن را به عنوان مصراع اول در ابتدای شعر دیگری از این شاعر آلمانی گذاشته و کار را تمام کرده، و خوانندگان بسیاری یقین حاصل کرده‌اند که شعر از برتولت برشت است.

البته آنچه در این‌جا می‌خواهم بگویم ارتباط چندانی به گوینده واقعی این نقل قول که کارل ساندبرگ (Carl Sandburg)، شاعر آمریکایی، باشد ندارد، بلکه دقیقاً همان چیزی است که نقل قول می‌گوید: «تصور کن که جنگی باشد و هیچکس به جبهه نرود». در آن صورت جنگی نیست، صف‌آرایی جنگی نیست و از کشته و زخمی هم خبری نیست. و صد البته کشورگشایی هم بی‌معناست.



یک واقعیت این است که جنگ‌ها را نه مردم شروع می‌کنند و نه مردم به اتمام می‌رسانند. هم شروع‌کنندگان و هم خاتمه‌دهندگان جنگ‌ها قدرت‌ها و دولت‌ها هستند. قدرتمندانی که جنگ می‌آفرینند، اصولاً در دو مرحله سود می‌برند. یک بار در مرحله برنامه‌ریزی و اجرای جنگ (فروش اسلحه و مهمات) و بار دوم در بازسازی ساختمان‌هایی که با اسلحه خود آنها ویران شده‌اند. واقعیت دیگر هم این است که وقتی قدرت‌ها جنگی را شروع می‌کنند، مردمی هستند که آن را با چنان شیفتگی، از جان‌گذشتگی و مهارتی پی می‌گیرند و اجرا می‌کنند که پنداری خود آنها تصمیم‌گیرنده بوده‌اند، پنداری جنگ، جنگ آنهاست و آنها شروع‌کننده‌اند و هر زمان اراده کنند، آن را به پایان می‌رسانند. در صورتی که آنها، تنها مجری جنگ هستند، و همان‌طور که در شروع نقشی نداشته‌اند، در اتمامش نیز هیچگونه نقشی ندارند. قدرت‌ها نیازی به مغز سرباز ندارند، آنها فقط احتیاج به دست‌های سرباز دارند، به جرأتش، به گوشت دم توپ بودنش. و البته، به موقع خود، به ترس و زبونی او نیز احتیاج دارند. آن کسی که فکر می‌کند، نمی‌تواند سرباز خوبی باشد، و سربازی که فکر می‌کند، نمی‌تواند به خوبی از عهده جنگ برآید. و با وجود این باید گفت که آنهایی که به جبهه می‌روند نقش حیاتی در جنگ دارند. جنگ بدون آنها قابل اجرا نیست. و تا به حال متاسفانه همیشه بدین گونه بوده است که وقتی قرار بر جنگی بوده است قدرت‌ها سربازان خود را پیدا کرده و آنها را، فوج فوج، بسیج کرده‌اند. سطر بالا را کارل ساندبرگ برای دعوت به صلح سروده بود. ادامه آن را باز هم

شخصی ناشناس که هوادار جنگ‌های تدافعی بوده است نوشته است: «اگر به جبهه جنگ نروی جنگ به خانه‌ات می‌آید.» و به‌ویژه در جنگ‌های خانمان بر انداز مدرن و با وجود قدرت‌های تابن دندان مسلح، جبهه مقدم و جبهه پشت وجود ندارد. جنگ می‌تواند کاملاً بی‌خبر، بدون اعلام قبلی، بدون این که در خانه کسی را به صدا در آورد، از سقف و از در و دیوار وارد خانه‌ها و اتاق‌ها شود.

زمان‌هایی بوده است، زمان‌هایی بسیار قدیم، که پادشاهان و حاکمان نیز همراه ارتش راهی جبهه و جنگ می‌شده‌اند. چاره دیگری هم نداشته‌اند، آنها وسیله‌ای برای نظارت بر جنگ و دادن فرمان و رهنمود نداشته‌اند و باید به عنوان فرمانده و ناظر همراه ارتش می‌شده‌اند و چه بسا شاهان و حاکمانی که در جبهه‌ها کشته شده‌اند. و وقتی جنگ به وسیله قدرتمندان آفریده می‌شود، حق هم همین است که آنها خود نیز در خط مقدم باشند و کشته شوند. ولی آن دوره‌ها گذشته است و صاحبان و گردانندگان جنگ‌ها از دور نظارت می‌کنند و آدم‌های اشتباهی را به جنگ‌های اشتباهی در جبهه‌های اشتباهی به جنگ آدم‌های کاملاً اشتباهی دیگری می‌فرستند.

یکی از اشخاص رمان «در غرب خبری نیست»، نوشته اریش ماریا رمارک، پیشنهاد منطقی بسیار خوبی می‌کند: «وزیران و ژنرال‌های کشورهای در حال جنگ می‌بایستی در یک میدان، با شلوارهای کوتاه چسبان و مسلح به چماق به همدیگر حمله کنند. هر کدام از آنها زنده بماند، کشورش در جنگ پیروز شده است. چنین چیزی هم ساده‌تر است و هم بهتر از موقی که آدم‌های اشتباهی به جنگ همدیگر رفته‌اند.»

در جنگ‌های معاصر معمولاً آنهایی می‌جنگند که ارتباط مستقیمی با جنگ ندارند. و همان‌ها هم قربانی می‌شوند، و نیز آنهایی که اتفاقی بر سر راه جبهه‌های جنگ قدرتمندان قرار گرفته‌اند و آتش از زمین و آسمان بر سرشان می‌بارد و زندگی و هست و نیست‌شان نابود می‌شود.

ادامه مطلب خانه و صاحبخانه ما... از صفحه ۴۸

بعد از آن هر وقت ازم می‌پرسند: «اهل کجایی؟» بدون تردید و محکم جواب می‌دهم: «اهل سیواس هستم، شش‌ماه است که به استانبول آمده‌ام.» صاحب آپارتمان ما نه فقط یک آپارتمان شش طبقه بی‌قابلیت! دارد بلکه در خیابان «نشان‌تاشی» یک خانه و در اطراف استانبول چند تکه زمین دارد و چهار پنج تا هم مغازه دارد. هر گاه که برای دریافت کرایه می‌آید و سفته‌هایش را نشان می‌دهد ازش می‌پرسم: «علی‌آقا راستی این همه خانه و زمین را چه وقت درست کردی؟» جواب می‌دهد: «اختیار داری حسن‌آقا، اگر این‌ها را نداشتم چطور سرم را پیش مردم بلند می‌کردم و می‌گفتم بیست و دو سال است که توی خیابان‌های استانبول قدم می‌زنم.» بالاخره چند روز پیش بلا به سر صاحبخانه

ما نازل شد. بیچاره در حالی که مشغول خرید و فروش هر وئین بوده از طرف پلیس دستگیر می‌شود و به زندان می‌افتد. پیش خودم فکر کردم انسانیت که از روی زمین نرفته، این بابا این‌همه به ما خوبی کرده، الان احتیاج به دلداری دارد. برای همین چهار بسته سیگار خریدم و به ملاقاتش رفتم. از پشت میله‌های آهنی زندان تا چشمش به من افتاد شروع کرد به گریه و من برای این که صاحبخانه بدشانس و بیچاره‌ام را تسکین بدهم گفتم: «علی‌آقا ناراحت نباش. تو که بیست و دو سال است در خیابان‌های استانبول قدم زدی، نمی‌خواهی پنج شش سال هم توی زندان قدم بزنی؟ بالاخره اینجا هم متعلق به خاک استانبول است و حق دارد که زیر قدم‌هایت له شود. بی‌خیالش باش و قدم بز!»

گروه همایش دوستان

هر چهارشنبه از ساعت ۷ عصر الی ۹:۳۰

در ZOOM با برنامه های متنوع

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 549 728 773 * Password: 405 756

(408) 221-8624

نوشتن بر سنگ قبر به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق

بدون هزینه

۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)



ماهنامه پژواک

ادامه مطلب زندگی مورچه ها... از صفحه ۴۷

زیست شناسان و محققان به بررسی جدی در این زمینه بپردازند. گزینش طبیعی جست و جوی غذا را به صورت فعالیتی که برای بقا ضروری است در قیاس با دیگر فعالیت ها اولویت می بخشد.

این فرآیند، همچنین نسل مورچه هایی را که قادرند به نحو موثرتری اطلاعات مفید را به مورچه های دیگر انتقال دهند، مثلا با بر جای گذاشتن رد پای شیمیایی از محل غذا در برابر مورچه هایی که کمتر در این زمینه موفقند، پایدار می سازد. آشنایی با هندسه و مکان نیز شانس بقای مورچه ها را بالا می برد، به این شرط که مکانیسم قابل استفاده ای در این زمینه موجود باشد و این امر بر بازده یافتن غذا بیفزاید.

فاینمن در آزمایش خود مورچه ها را بر روی یک تکه کاغذ از نقطه ای به نقطه دیگر می برد و در برابرشان اندکی شکر قرار می داد تا در یابد که آیا این مورچه ها می توانند دیگر مورچه ها را از محل غذا مطلع سازند! اما مطالعاتی که او در خصوص آشنایی مورچه ها با هندسه انجام داد نتایج متناقضی به بار آورد. او به عنوان نمونه مشاهده کرد مورچه هایی که در اتاقش سرگرم فعالیت هستند نمی توانند مسیر صحیح را از مسیر ناصحیح در امتداد یک راه خاص تشخیص دهند. اما بعدها در جنگل های برزیل شاهد آن بود که مورچه های برگ خوار این جنگل ها از این توانایی برخوردارند.

او این فرضیه را مطرح کرد که مورچه های برزیلی از نوعی ماده شیمیایی برای تعیین جهت صحیح در مسیر حرکت استفاده می کنند. به عبارت دیگر این مورچه ها می توانند یک مسیر را به صورت الف - ت - ب - ت - فاصله - ب، الف، ت و ب - فاصله مشخص کنند که به معنای آن است که مسیر حرکت غیر متقارن است. در حالی که مسیری که به صورت الف، فاصله، الف و ... علامتگذاری شده، صرفا یک مسیر متقارن را نمایش می دهد. اما آزمایش های بعدی او در منزلش در کالیفرنیا نتوانست نتیجه روشنی به بار آورد.

فاینمن متذکر شد که شواهد نشان می دهد مورچه ها مسیر و جهت را تشخیص می دهند، اما آزمایش های او نمی تواند این نکته را که مورچه ها حس تشخیص هندسه و جغرافیای موقعیت را دارند مشخص سازد.

مهم تعداد و نحوه انجام آن نیست، مهم این است که سلامتی شما برایتان در زندگی حرف اول را بزند و هیچ چیزی را فدای آن نکنید. به امید شادی و سلامتی روز افزون برای شما عزیزان. با عشق و احترام

بال های جنس ماده حشره مذکور پس از جفت گیری می افتند. عمر مورچه های کارگر ۸ تا ۱۰ ماه، مورچه ملکه یک سال و مورچه های نر ماده فقط دو هفته است. یعنی پس از جفتگیری با ماده می میرند.

قدرت و هوش

مورچه ها قویترین حیوانات خشکی می باشند، چرا که می توانند چند برابر وزن خود بار حمل کنند. مطالعه در زندگی مورچه ها دانشمندان را به شگفتی واداشته است، چون وقتی آنها انبار غذایی بعضی از مورچه ها را بررسی کرده اند، با کمال تعجب دیده اند آنها، به طور دقیق دانه های جمع آوری شده را به طور منظم در کنار هم قرار می دهند، آنها دانه های گندم را از وسط به دو نیم می کنند تا هنگام رسیدن رطوبت سبز نشود، ولی دانه های خربزه را به جای نصف به چهار قسمت تقسیم می کنند، زیرا می دانند که دانه های خربزه (تخم خربزه)، اگر به دو نصف تقسیم شوند، باز هم قابلیت سبز شدن را دارند و به محض تماس با آب رشد خواهند کرد و لانه مورچه ها را از بین خواهند برد.

مکان یابی مورچه ها

شماری از زیست شناسان در صدد بر آمده اند با مطالعه دقیق تر در نحوه عمل این حشرات از مدل های رفتاری آنان برای حل مسائلی که مهندسان با آنها مواجه هستند، کمک بگیرند. چند دهه قبل، زمانی که «ریچارد فاینمن» فیزیکدان خوش ذوق آمریکایی سرگرم کار روی رساله دکتری خود بود، متوجه شد لشکری از مورچه ها به اتاق او هجوم آورده اند و گنجه ای را که او مواد غذایی اش را در آن نگاه می داشت مورد حمله قرار داده اند.

رفتار این مورچه ها ذهن حساس و مسئله یاب این فیزیکدان جوان را تحریک کرد و او مصمم شد از اسرار رفتار دقیق و حساب شده این موجودات سر درآورد. هر چند فاینمن نتوانست به همه پرسش هایی که در آن زمان در مورد رفتار مورچه ها داشت پاسخ دهد، اما این پرسش ها، از جمله اینکه مورچه ها چگونه به وجود مواد غذایی در گنجه قفل شده پی می برند! یا آنکه چگونه راه لانه تا محل غذا و بالعکس را پیدا می کنند! یا آنکه چگونه به یکدیگر درباره وجود مواد غذایی و محل آنها اطلاع می دهند! و اینکه آیا هیچ تصویری از هندسه و مکان در ذهن دارند! موجب شد که شماری از

هم بخواهید این راه را امتحان کنید و طعم آرامش و سلامتی که من با این تصمیم به زندگی خودم دعوت کرده ام را بچشید. شاید لیست شما با لیست من تفاوت داشته باشد و موارد زیادتر یا کمتری در آن باشد.

ادامه مطلب رنگ سیلی... از صفحه ۴۵

کنم. یک روز از عمرم را بدهم و آن روز، و آن ساعت را فراموش کنم.» شاید همه متولدین دهه ۵۰، بسیاری از متولدین دهه ۶۰ و بخشی از متولدین اوایل دهه ۷۰ شاهد چنین رفتارهایی در مدارس بوده اند. تأثیر فضای آموزشی ناسالم و نا ایمن، شاید از جنگ کم تر نباشد. بی تردید، نمی توان نقش مدارس در ایجاد جراحت اخلاقی در جامعه ایران را نادیده گرفت.

ادامه مطلب سرعت زندگی... از صفحه ۳۳

قرمز در کنارم می ایستاد، همه و همه با من صحبت می کردند. چقدر آرامش، چه لذتی، چه سکوتی. مورد بعدی که به ذهنم آمد مسئله خرید کردن بود که شامل لیست بلند بالایی می شد، مانند لباس، کفش، وسایل منزل، ظروف، حتی مواد غذایی، بهداشتی و احتیاجات روزانه. با اینکه فکر می کردم جزء افرادی هستم که زیاد اهل خرید نیستم، اما متوجه شدم چقدر می شود در این زمینه کار کرد و سرعتم را پائین بیاورم. حتی سرعت در خوردنم هم جزو لیستم آمد. فکر کردم آیا واقعا در یک شبانه روز من به این همه غذا و خوراکی نیاز دارم! چرا باید یخچال، فریزر، کمد آشپزخانه پر از خوراکی باشد و گاهی آنقدر بیشتر از مقدار مصرف که مجبور شوم بعضی از آنها را روانه سطل زباله کنم. وسایل منزل هم دست کمی از لباس و خوراکی ها نداشتند. برای همه اینها چقدر پول و انرژی صرف شده بود. به یاد خانم نویسنده افتادم که گفته بود «سبکبال زندگی کنید، انباردار نباشید». تصمیم گرفتم هربار که می خواهم چیزی بخرم از خودم این دو سوال را بکنم: آیا من به این وسیله احتیاج دارم؟ یا آیا من فقط از موارد متوجه شده ام که این جمله های معجزه آسا شنیدم حرص خریدم را پائین می آورم و در عوض حس سبکبال زندگی کردن را برابرم به ارمغان می آورم.

به کارهایم با دید موشکافانه تری نگاه کردم و متوجه شدم می توانم حتی سرعتم را در حرف زدن، گوش کردن، پاسخ دادن، سکوت کردن و حتی نفس کشیدن هم را پائین بیاورم و آرامش بیشتری را برای خودم به ارمغان بیاورم، که حاصل آن سلامتی جسمی و روانی برابرم می شود. حالا هر روز به خودم یادآوری می کنم که سلامتی اولین الویت زندگی است و بقیه چیزها بازی زندگی است. ممکن است شما

گفتم «چشم» و شروع کردم. تک تک کلماتی را که بر زبان راند، نوشتم: (من به عنوان یک دانش آموز، احمق تر و کودن تر از آنی هستم که معلم و هم کلاسی هایم تصور می کنند). همه اشتیاق دوران تحصیل، همه رؤیاهایی که برای مطالعه کتاب و یادگیری داشتم همان جا، پای همان تخته سیاه سوخت و به باد رفت. اگر قدرتی داشتم، می خواستم این خاطره را از ذهنم پاک

کمی بعد از جنگ درون و آرام گرفتن، متوجه شدم در یک کلام ساده اگر همه چیز مانند خانه، ماشین، شغل، پول، شهرت اجتماعی و حتی موفقیت عزیزانم باشد ولی سلامتی جسمی و روحی من نباشد، لذت بردن از هیچ کدام از آنها برابرم میسر نمی شود. پس قصد کردم تصمیم را عملی کنم و حتی برای مدتی شده آن را امتحان کنم و در اصل بیشتر از مسیر زندگی لذت ببرم تا پایان رساندن و انجام کاری بعد از دیگری و به قول سهراب سپهری: «زندگی باید کرد گاه با یک گل سرخ، گاه با غزلی از احساس، گاه با خوشه ای از عطر گل یاس، گاه با ساده ترین قصه یک انسان».

چگونه سرعت زندگی را پائین بیاوریم
معنی پائین آوردن سرعت در زندگی این نیست که زندگی را راکت و ساکت کنیم و به دنبال هیچ هدف و خواسته و حتی کار روزانه ای نباشیم، بلکه بیاد داشته باشیم که سلامتی مان را فدای انجام کارهای مان نکنیم. به نحوه زندگی کردن خود نگاهی بیندازیم و اگر لازم به تغییری در روش، سرعت و نحوه به پایان رساندن کاری هست، تا دیر نشده انجام دهیم. لیستی احتیاج داشتیم تا ببینم در کجاها می توانم سرعت عملم را پائین بیاورم. یک «هفته کاری خودم» را بررسی کردم و کارهایی که در طول این مدت انجام می دادم را نوشتم. تصمیم گرفتم از کارهای کوچک شروع کنم، مانند مسواک زدن، رانندگی کردن. شاید تعجب کنید ولی آرامش خوبی تجربه کردم. انگار حالا بیشتر حواسم به خودم بود، به کاری که انجام می دادم و به «لحظه ای» که درونش قرار داشتم. انگار حرکت مسواک را برای اولین بار روی دندانهایم حس می کردم. انگار آینه ماشین، فرمان ماشین، جهت چرخش لاستیک ها، خیابان ها، ساختمان ها و ماشین که در پشت چراغ

دانستنی هایی درباره مورچه ها

ادامه مطلب زندگی مورچه ها... از صفحه ۵۰

♦ مورچه ها گوش ندارند. مورچه ها گوش هایی به شکل مرسوم مانند گوش هایی که ما انسان ها داریم را ندارند بلکه آنها با ارتعاشات حسی می شنوند. وجود حس گره های خاص در شاخک ها و پاهایشان به آنها کمک می کند ارتعاشات محیط زندگی شان را حس کنند.

♦ مورچه ها بزرگ ترین مغز را در میان حشرات دارند. مورچه ها دارای حدود ۲۵۰۰۰ سلول مغزی هستند که بیشتر از حشرات دیگر است.

♦ مورچه ها دو معده دارند. یک معده برای تغذیه خود مورچه کاربرد دارد در حالی که با معده دیگر مواد غذایی را با مورچه های داخل کلنی به اشتراک می گذارند.

♦ مورچه ها می توانند با اسید از خودشان دفاع کنند. بعضی از گونه های مورچه ها اسید می پاشند تا از شر رقبای ناخواسته محیط شان خلاص شوند یا از خودشان دفاع کنند. گونه هایی از مورچه ها از اسید برای دفاع از قلمروشان استفاده می کنند. گونه های آمازونی این نوع مورچه ها، اسید فرمیک را به گیاهان خاصی تزریق می کنند تا از رشد آنها و تخریب لانه هایشان جلوگیری کنند.

♦ مورچه ها می توانند گاز بگیرند و یا نیش بزنند. مورچه های گلوله، دردناک ترین نیش را میان حشرات دارند، هر چند نیش آنها مانند نیش مورچه جک بلوز استرالیا کشنده نیست.

♦ مورچه ها می توانند ۲۰ برابر وزنشان بار حمل کنند.

♦ مورچه ها می توانند در محیط های خیس مثل سیلاب نیز زنده بمانند. مورچه ها از طریق ساختارهایی خاص به نام اسپیراکل تنفس می کنند. وقتی محیط مورچه ها خیلی مرطوب می شود، نظیر وقتی که سیل و یا برخی از بلایای طبیعی نازل می شود، آنها قادرند اسپیراکل هایشان را ببندند تا زنده بمانند. مورچه ها حتی می توانند برای مدتی زیر آب زنده بمانند.

به رنگ زرد یا قرمز است و در خانه ها زندگی می کند، مورچه فرعون است. این مورچه ها اولین بار در مصر دیده شد و برای همین به مورچه فرعون معروف است. این مورچه در دیوارها زندگی می کند و از غذاهای چرب بیشتر از غذاهای گیاهی استفاده می کند. از بین بردن آنها نیز بسیار سخت است زیرا در دیوارها نیز لانه دارند.

مورچه آتشی سرخ: با نام علمی *so-lenopsis invicta*، که بومی آمریکای جنوبی است، با احساس خطر بر روی آب، دست به دست هم داده و از گروه خود، قایقی درست می کنند که می تواند وزن های سنگینی را حمل کند.

چرخه زندگی مورچه ها

چرخه حیات مورچه بسیار جالب است. ماده های یک کلنی یعنی ملکه تا ارتفاع زیادی در آسمان به پرواز در می آیند و نرها نیز به دنبال شان می روند. پس از این پرواز جفت گیری، نرها فوراً می میرند و ملکه پایین می رود و به تنهایی آغازگر یک گروه یا دسته جدید می شود. او آشیانه ای حفر می کند و تخم می گذارد. پس از آن کرم هایی که فاقد پا هستند، از تخم بیرون می آیند، ملکه مادر به آنها کمک می کند تا پیله ای به دور خود بتنند. هنگامی که مورچه جوان به اندازه کافی رشد کرد، ملکه یک سرپیله را سوراخ می کند و مورچه را از داخل محفظه خود خارج می سازد. این کارگران تازه نفس، تقریباً به فوریت زندگی پر کار و فعال خود را آغاز می کنند که وقف ملکه و بقیه اعضای گروه است.

راست، استرنم و درشت نی می شوند. فرومون ها همچنین بین مورچه های لانه رد و بدل می شود. این عمل به صورت ترکیب شدن فرومن با غذا و سپس انتقال دادن آن از طریق دهان مورچه ای به مورچه دیگر صورت می گیرد. این به مورچه ها کمک می کند که بفهمند چه وظیفه ای باید انجام دهند. (به طور مثال: جمع آوری آذوقه یا نگهداری از لانه. در گونه هایی از مورچه ها که دارای ملکه هستند هنگامی که تولید نوع خاصی از فرومون توسط ملکه متوقف شود، کارگران ملکه جدیدی را انتخاب می کنند.

برخی دیگر از انواع مورچه

مورچه خرمن چین: مورچه ای است که از گیاهان اطراف خود دانه می چیند و به لانه خود می برد و از آنها استفاده می کند.

مورچه شیردوش یا گله دار: این مورچه ها به شکار شته ها می روند، آنها را گله گله در لانه جای می دهند و با نواختن ضربه های محکمی بر پهلوی شان، مایع شیرین مزه ای از اندام شان برای خود می دوشند.

مورچه های باغبان: دسته دیگر از مورچه ها با باغبانی می کنند، یعنی قارچ های بسیار ریزی را می پرورند و خوراک شان را فقط از آنها تهیه می کنند. برای کشت قارچ ها نیاز به باغچه ای هم دارند که برای این کار خمیری فراهم می کنند و قارچ های مورد نظر خود را بر روی آن می کارند.

مورچه های آسیابان: این نوع مورچه ها با کله بزرگ و فک های نیرومندان دانه ها را آسیاب می کنند.

مورچه فرعون: یکی از انواع مورچه که تقریباً در تمام جهان زندگی می کند و

ارتباط با هموعان

مورچه ها برای برقراری ارتباط با یکدیگر از فرومون استفاده می کنند. این سیگنال های شیمیایی در مورچه ها نسبت به سایر نازک بالان تکامل یافته تر است. همانند سایر حشرات، مورچه ها برای تشخیص بوی فرومون، از شاخک های بلند و نازک متحرک خود استفاده می کنند. مورچه بوسیله دو شاخک خود اطلاعات لازم در مورد جهت و شدت بوی استخراج می کنند.

از آنجایی که اغلب مورچه ها در روی سطح زمین زندگی می کنند، آنها از سطح خاک برای بر جا گذاشتن رد فرومون استفاده می کنند تا دیگر مورچه ها نیز بتوانند آن را دنبال کنند. در گونه هایی که به صورت گروهی کاوش می کنند مورچه ای که غذا پیدا می کند یک رد فرومون در مسیر بازگشت به لانه برجای می گذارد و این مسیر بوسیله دیگر مورچه ها دنبال می شود، پس از بازگشت مورچه های دیگر با غذا، این مسیر تقویت می شود. هنگامی که منبع غذا تمام می شود، دیگر رد جدیدی توسط مورچه ها، در مسیر بازگشت گذاشته نمی شود و بوی فرومون به آرامی محو می شود.

این عمل باعث می شود که مورچه ها با تغییرات محیط خود را هماهنگ کنند. به طور مثال هنگامی که یک مسیر مشخص شده به سمت منبع غذایی توسط یک مانع سد می شود مورچه ها مسیر را رها می کنند تا مسیر جدیدی پیدا کنند. اگر مورچه ای موفق شود، رد جدیدی بر جای می گذارد که شامل مسیر کوتاه تری به لانه می باشد. مسیر های موفق به سمت منبع غذا بوسیله سایر مورچه ها دنبال می شوند و مسیر های بهتر تقویت می شوند تا در نهایت بهترین مسیر پیدا شود.

نظام مورچه ها

مورچه ها از فرومون، تنها برای رد یابی استفاده نمی کنند. هنگامی که یک مورچه آسیب می بیند از خود فرومون خطر ساطع می کند که باعث می شود مورچه های اطراف او در حالت تهجمی قرار بگیرند و همچنین مورچه های بیشتری به آن منطقه جذب شوند. برخی از گونه های مورچه از فرومون خاصی به نام فرومون پروپاگان استفاده می کنند که باعث می شود دشمنان شان دچار سردرگمی شوند و به یکدیگر حمله کنند.

فرومون بوسیله ساختارهای زیادی تولید می شود که شامل غدد دوفور، غدد سمی و غده های موجود در روده، دم، روده

اما تحقیقات بعدی به وسیله زیست شناسان نشان داده که در میان بیست هزار نوع مختلف از مورچه ها، روش های یکسانی برای راه یابی به کار نمی رود و همه این انواع مختلف به یک میزان از توانایی در تشخیص مسیر برخوردار نیستند. بسیاری از مورچه ها از نشانه های بیرونی در مسیر برای تشخیص موقعیت و جهت خود استفاده می کنند. زمانی تصور می شد که مورچه های برگ خوار جنگل های برزیل از میدان مغناطیسی زمین برای این منظور کمک می گیرند.

پژوهش های تازه روشن ساخته که یک نوع مورچه معمولی موسوم به مورچه قرمز از درک هندسی برخوردار است و محققان اکنون بر این باورند که احتمالاً دیگر انواع مورچه ها نیز دارای این توانایی هستند. یک دسته از مورچه های قرمز، شبکه ای را به وجود می آورند که از دهانه لانه تا محیط اطراف پراکنده می شود. این شبکه بازوهای به صورت حرف انگلیسی ایگرگ با زاویه ای در حدود ۶۰ درجه به وجود می آورد. به عبارت دیگر مورچه ها در هنگام خروج از لانه و حرکت در محیط اطراف اینگونه و با این زاویه شاخه شاخه می شوند. اما اگر مورچه ای در مسیری نادرست در امتداد یک شاخه در حال حرکت باشد و به تقاطعی با زاویه ۱۲۰ درجه برخورد کند نمی تواند جهت خود را تنظیم کند. زاویه کمتر از ۱۲۰ درجه برای بازوهای شاخه های ایگرگ شکل نوعی عدم تقارن میان لانه و محیط به وجود می آورد. اما زاویه دقیقاً ۶۰ درجه و ۱۲۰ درجه به معنای تقارن کامل است و در این زاویه توانایی مورچه برای تنظیم جهت خود به حداکثر می رسد. این نکته نشان می دهد که فرضیه فاینمن در مورد علامتگذاری مسیر به وسیله مورچه ها به صورت الف - ب - فاصله - الف - ب - فاصله، نادرست است. زیرا در عمل حرکت هزاران مورچه از چنین مسیری موجب می شود این علامتگذاری ها مخدوش شوند.

مورچه هایی که فاینمن برای آزمایش برگزیده بود، برای مقصود خاصی که او در نظر داشت یعنی درک قابلیت های هندسی، نمونه های مناسبی نبودند. چون فاینمن فیزیکدان بود و نه زیست شناس و اطلاعاتی از انواع گوناگون مورچه ها نداشت. در حالی که زیست شناسان توانسته اند با مطالعه در انواع مختلف مورچه ها و از جمله مورچه های قرمز به این قابلیت هندسی طبیعی پی ببرند.

ادامه مطلب کلمه برگزین... از صفحه ۱۴

برای رشته‌های تحصیلی‌شان، کلاس‌ها را به نحوی جدی محدود خواهد کرد. به‌رغم نمایش اخیر زنانی که برقع به سر داشتند و در یک سالن سخنرانی در مرکز تعلیم و تربیت دانشگاه کابل ظاهراً به طیب خاطر نشسته بودند، اکنون چارچوب یادگیری و چگونگی تعامل زنان بر آنها تحمیل می‌شود. زنان پس از مدتی زندگی کردن با محدودیت‌های کمتر در حکومت قبلی حالا با دورنمای بسیار واقعی آبارتاید جنسیتی تحت سلطه‌ی طالبان مواجه‌اند.

هشتگ «به لباس من دست نزن» اقدامی بسیار مستقیم و فوری در پاسخ به این سرکوب است. گزاره این هشتگ، همراه با تصاویری از زنان که با سربلندی لباس‌هایی سنتی با رنگ‌هایی شاد و زنده پوشیده‌اند، و هر تکه از آنها، همچون خود این زنان، منحصر به فرد و بی‌همتاست، به نوعی آرامش‌بخش است. این هشتگ همچون نوعی رویارویی آمرانه با یک دستور جلب توجه می‌کند و، هرچند نه به نحوی آشکار، خواسته‌های دیگری را هم نمایندگی می‌کند: «در تحصیل من، در حرکت آزادانه من دخالت نکن، دختران نوجوان را به حال خود بگذار.» درباره جنگی که هم‌اکنون پیروز شده یا شکست خورده است بسیار نوشته شده است. اما چه چیز، آنگونه که برتون گفته است، نجات یافته یا بر باد رفته است! زنان و دختران افغان چیزی بیش از حق تحصیل آزادانه خود را از دست می‌دهند. این حق از آنان دزدیده می‌شود. آنان به امکانات فوق‌العاده‌ای احتیاج دارند تا کلمه، راه دستیابی به ابزار وجودشان، را نجات دهند.

استدلال درست انتخاب‌شده

و اما در مورد آن موقعیت‌هایی که مردم واقعاً سرکوب شده کلمات را به کار می‌برند تا بر قدرتمندان و ثروتمندان چیره شوند. در مقاله‌ای، کسپر اندرسن (Casper Andersen) شرح می‌دهد که چینی‌اچبه (Chinua Achebe) و نگوگی (Ngugi wa Thiong'o)، نویسندگان آفریقایی، چگونه توانستند تحصیل در مدارس دولتی استعماری بریتانیایی در کشورشان را به نفع کشور خود تغییر دهند.

اندرسن نقل می‌کند: «شبی در سال ۱۹۵۷، انجمن مدرسه مناظره‌ای در دفاع یا رد گزاره «آموزش و پرورش غربی در آفریقا بیشتر آسیب رسانده است تا منفعت» برگزار کرد. نگوگی توضیح می‌دهد که او چگونه در این بحث داغ درگیر شد: «من داستانی نقل کردم. شخصی به خانه شما می‌آید. زمین شما را تصرف می‌کند. به ازای آن، مدادی به شما می‌دهد. آیا این مبادله منصفانه است؟ بهتر بود که او مدادش را برای خود نگاه دارد و من زمینم را.»

اما هنگامی که آن مداد در دست شماست، می‌تواند به ابزار ادبی برنده‌ای تبدیل شود؛ اندرسن می‌نویسد: «درسی که او آموخت آگاهی از قدرت یک تمثیل درست انتخاب‌شده برای روشن کردن و به نقد کشیدن روابط پیچیده استعماری بود.»

کلمات یک اعتراض

همین الان، آزادی بیان زنان افغان در خطر است. گرچه وعده‌هایی برای ادامه تحصیل زنان داده می‌شود، اما، برای مثال، جداسازی دانش‌آموزان و معلمان زن، و وضع محدودیت‌هایی

ادامه مطلب گزارشی از زندگی... از صفحه ۳۸

کارگاه نساجی به گوش می‌رسد. ترانه‌ای محلی، از شهرهای لرنشین ایران، زنی در حالی که سیگاری در دست چپ دارد و پیک محکمی می‌زند، و چای در دست راستش، روی دو پایش نشسته است و پیداست که وقت استراحتشان را می‌گذرانند. می‌بندد به دور مچ دست راستش بسته است و می‌گوید: «از جمهوری اسلامی فرار می‌کنم، به جرم خواننده زن بودن. من فقط یک خواننده عروسی هستم، توی محافل و جمع‌های فامیلی می‌خونم، خواننده در خانه پدرم آمده بودند، در جواب گفتند: (زن باید بشینه خونه بچه‌داری کنه! خجالت نمی‌کشی صدات به گوش نامحرم می‌رسه؟) امام جماعت مسجد محل، از من شکایت کرد. توی یکی از محله‌های شهر نجف‌آباد، پاسدارهای پایگاه بسیج، به من گفتند: (دلت اسید می‌خواد؟ دیگه صدات به گوشمون نرسه!) صبح تا شب توی این کارگاه، کارگری می‌کنم. حرف زدن یادم رفته، چه برسه به خوندن. هرچه پول درمی‌آوری، خرج درد و مرض حاصل از همون کار می‌کنی. زندگی اینجا هیچ راه روشنی نداره، همه‌اش بن‌بسته. یکی از کارگرهای اینجا، از فرط نمور بودن کارگاه توی روزهای سرد زمستونی و پُرز و غبار استشمام کردن، به آسم دچار شده... یک جوان ۲۵ ساله که فقط به جرم گرایش به هم‌جنس به اینجا اومده... زخم همیشه سربازی، که جمهوری اسلامی ایجاد کرد، مثل یک سونامی بی‌وقفه است. ما در مقابل جمهوری اسلامی همیشه محکوم هستیم.»

«بعد از اعتراضات بهار و نوروز سال ۱۳۹۸ در خوزستان، روستای بامدژا (۱) و بخش‌های اطرافش به زیر سیلاب رفت، سیلابی که به جای روانه شدن به سمت تأسیسات نفتی شادگان و تالاب هورالعظیم، به سمت خانه‌های ما هدایت شد. من یکی از همون‌هام که نزدیک به یک ماه توی واگن قطارهای از کار افتاده زندگی کردم، چون خونه و زندگی‌مون به زیر آب رفت. دوربین عکاسی که هنوز قسط‌هایش را کامل پرداخت نکرده بودم، توی دریای آب افتاد و سوخت. عکاس خبری محلی بودم. برای اعتراض به عدم پی‌گیری وضع زندگی مردم سیل‌زده، بازجویی

آمدم اینجا ازدواج کردم و بچه‌دار شدم اما همسرم، با من به درستی رفتار نمی‌کند، کتک می‌زند، لیچار می‌گوید و دولت اینجا هم برای رفتارهای خشونت‌آمیز و خشونت خانگی هیچ دخالتی نمی‌کند و برخورد و مجازاتی ندارد. از دیار خود دور افتاده‌ام و از آن دیار و ولایت، هرچند چیزی باقی نمانده است.»



باران بی‌وقفه می‌بارد، زمین خیس، درخت‌ها خیس و پتوی آن خانواده‌ای که در نزدیکی پلیس پناهجویان اتراق کرده‌اند خیس از آب و گل شده است. مرد، زن و کودکی با چهره‌های تکیده و گرسنه، پیداست که روزهاست آواره شده‌اند. نزدیکشان می‌روم، زن و کودک خود را عقب می‌کشند و در خود جمع می‌شوند، همچون کتک‌خوردگان و بیچارگانی که هر غریبه به قصد آزارشان آمده باشد و فکر می‌کنند که من از اداره پلیس آمده‌ام. پی در پی سعی بر شرح موقعیت اسفناک خود دارند و از هراس آوارگی در آوارگی. زن بلافاصله گریه می‌کند و من توضیح می‌دهم که از پلیس‌ها نیستیم.

«هفت سال است که از سوریه به این کشور آمده‌ایم، این شهر دوم ماست و مدام ما را از اینجا به آنجا انتقال می‌دادند. تا به خود بیاییم و در شهر و جغرافیای جا بیفتیم، دوباره فصل رفتن می‌شد. ما را از خانه‌مان و از پناهگاه اینجا بیرون راندند. زنم را کتک زدند و فرزند نوجوان از صبح زود تا پاسی از شب، آشغال‌گردی می‌کند، پلاستیک و فلز... برای فروش به پیمانکاری‌ها، در همین شهر، که همچون همه شهرها بی‌رحم است و کشنده. بعد از هفت سال، به ما گفتند که باید به کشورتان برگردید و با کنایه گفتند که جنگ تمام شده است و همه در صلح‌اند! گفته‌اند که یک ماه مهلت دارید و اگر نروید، طور دیگری با شما برخورد می‌کنیم. کارت‌های شناسایی ما را گرفته‌اند و گفته‌اند که از خانه ما بیرون بروید، شما آلوده هستید! زن من حتی پول خرید نوار بهداشتی را ندارد، ما نان خوردن نداریم، اگر فرزند نوجوانم نبود، مُرده بودیم. هر چند همین حالا هم، دست کمی از یک جسد نداریم.»



صدای زمزمه حزن‌آلود کسی از پشت

دیدنی ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد

چون بشد دلبر و با یار وفادار چه کرد

آه از آن نرگس جادو که چه بازی انگیخت

آه از آن مست که با مردم هشیار چه کرد

توی واحد طبقه بالا بر اثر مصرف بیش از حد مواد مخدر مُرد، تن‌فروش بود و هیچکس رو توی این کشور نداشت. نیمه‌شب‌ها صدای گریه‌هاش همه رو کلافه می‌کرد. ما یا در سرزمین خودمون کشته می‌شیم، یا روی مرزها، یا از گرسنگی.»

۱- تالاب و روستای بامدژ در جنوب غربی ایران در استان خوزستان در ۷۰ کیلومتری شوش و ۴۰ کیلومتری اهواز قرار دارد.

ادامه مطلب حکایت رضا... از صفحه ۳۲

کارت ها، تعدادی را به رایگان به آنها دهد تا آنها خرید آنلاین اجناس انجام دهند و ۵۰ درصد سهم به رضا پرداخت کنند، که رضا نمی پذیرفت. تعدادی از فروشنده ها از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۵ بی وقفه با رضا کار می کردند و در سال ۲۰۱۲ هم چند فروشنده جدید به تیم رضا اضافه شدند که بعضی از آنها بدون تقاضای رضا، روزانه تا ۵۰۰ کارت برای او ارسال می کردند و می گفتند «هر وقت فروختی، سهم ما را پرداخت کن». رضا از همان ابتدای کار در پرداخت سهم فروشنده ها، تا سنت آخر کوتاهی نمی کرد و سهم آنها را کامل و دقیق و در اسرع وقت پرداخت می کرد. حتی گاهی به مناسبت های مختلف، مانند تولد فرزندان شان، روز زن، روز مرد، سال نوی چینی و غیره، کمی بیشتر به آنها پرداخت می کرد. به بهانه های مختلف با این کار قصد داشت به آنها تضمین دهد که با فرد منصفی در حال معامله هستند. همه چیز خیلی خوب و روان پیش می رفت. با سیستم اتوماسیون چک کردن و فروش کارت ها، رضا فقط روزی یک ساعت برای بیزنس وقت صرف می کرد که آن هم عمدتاً جهت امور نظارتی انجام می گرفت.

مرکزی، ملاقات کرد. در آن زمان، به رغم استقبال کارکنان و کارگران گروه صنعتی ملی، گروهی همچنان با ورود کارآفرینان دوره پهلوی مخالف بودند و احتمال مطرح شدن اتهامات جدیدی به غیر از اتهامات گذشته وجود داشت. به همین علت به سرعت به انگلستان بازگشت اما همچنان امیدوار بود.

در سال ۱۳۸۴ در روزهای شروع به کار محمود احمدی نژاد نامه ای به معاون اجرایی او، علی سعیدلو، نوشت و از وی خواست که گروه صنعتی ملی را به او برگرداند: «در مقابل، او نه تنها حاضر است به عنوان معاون گروه کار کند بلکه قول می دهد تا در عرض سه سال ده هزار نفر را به استخدام درآورد.» پاسخی به این درخواست داده نشد و او هفت ماه بعد در دوازدهم بهمن ۱۳۸۴ در لندن درگذشت.

کفش ملی در چهار دهه گذشته به تدریج قدرتش را از دست داده، تولید کفش در کارخانه هایش متوقف شده و فروشگاه هایش تولیدات دیگر کارخانه ها را می فروشد و پارک صنعتی کفش ملی در اسماعیل آباد به انبار شرکت های خودروسازی تبدیل شده است. در وبسایت کفش ملی چند عکس از ایروانی وجود دارد اما هیچ نامی از او به چشم نمی خورد.

به عبارت دیگر اکثر مشتری های رضا اطلاعات کارت های مسدود شده و بی فایده می خریدند و این اصرار آنها در خرید کارت بود که برای رضا و تیمش به منبع درآمد تبدیل شده بود.

با طولانی تر شدن عمر وبسایت رضا، به مرور زمان هرکس یا فروشنده گان بیشتری تمایل به همکاری با رضا داشتند. یعنی قصد داشتند که محصولات خود را در وبسایت رضا به فروش برسانند. ولی او از قبل تیمش را بسته بود. یکی از آنها به رضا پیشنهاد کرد که حساب های بانکی هک شده اش را در وبسایت رضا بفروشد که رضا مخالف آن بود. اعتقاد داشت کارت هک شده یا سرقت شده با حساب بانکی فرق دارد. کارت ها عمدتاً مسدود شده اند و حتی مسدود نشده ها هم به راحتی قابل استفاده نیستند. ولی دست بردن به حساب بانکی باعث تأثیر مستقیم بر مالباختگی صاحب حساب می شود. ترجیح می داد هزار نفر، نفری ده دلار از دست دهند تا یک نفر به تنهایی متحمل ده هزار دلار خسارت شود. دلش نمی خواست به هر طریق ممکن کسب درآمد کند. شاید هنوز وجدانش کار می کرد. بعضی از مشتریانش به او پیشنهاد می کردند که به جای فروش

برای کارگران و کارکنان کفش ملی نامه تبریک سال نو می نوشت و به آنها سفارش می کرد که با دلسوزی کار کنند و در حفظ گروه صنعتی ملی کوشا باشند چون مال خودشان است. علاوه بر این، پس از ورود هر مدیر جدیدی به مجموعه کفش ملی به او تلفن می کرد، تبریک می گفت و او را به حفظ مؤسسه تشویق می کرد چون معتقد بود که چند هزار نفر از طریق آن زندگی می کنند. بعد از انقلاب او بیکار ننشست. ابتدا در بوستون در آمریکا کارخانه چرم و کفش سازی تأسیس کرد، سپس کارخانه کفش استاندارد را در قاهره بنا نهاد. طرحی هم برای تأسیس کارخانه کفش سازی در افغانستان تهیه کرده بود و برای تأمین مالی آن با نهادهای مختلف مکاتبه و مذاکره کرد اما موفق به اجرای آن نشد.

تلاش های بی نتیجه

ایروانی همزمان با تولید کفش در خارج از ایران سعی می کرد تا اموالش را پس بگیرد. بارها به مقامات بلندپایه ایران نامه نوشت و تقاضا کرد که اموالش را به او برگرداند اما تلاش هایش بی نتیجه ماند. در سال ۱۳۷۱ به ایران بازگشت و با برخی از مقامات، از جمله محمد حسین عادل رییس کل وقت بانک

ادامه مطلب ایروانی، بنیانگذار... از صفحه ۲۳

دفتر بازار جهانی کفش و تحولات آن را زیر نظر داشت تا از رقبای جهانی خود عقب نیفتد. بخشی از کفش های تولیدی را نیز به چند کشور اروپایی مثل بلژیک، آلمان و کشورهای اسکاندیناوی صادر می کرد. ایروانی در تیر ۱۳۴۳ در خیابان پارس در مهرآباد جنوبی فعالیت اجتماعی را شروع کرد که تا آن زمان در ایران سابقه نداشت. او شرکت «کانون مشاوره اقتصادی» را تأسیس کرد که به «خانه بزرگ» معروف شد. او زمانی این کانون را بنیاد نهاد که هنوز بحث مسئولیت اجتماعی سرمایه داران در جهان شروع نشده بود. مسئولیت این کانون، بزرگ کردن بیست کودک دو ماهه تا دو ساله با نام ایروانی پور بود، با این هدف که در آینده از مدیران بنگاه صنعتی او شوند. او این کودکان را از پرورشگاهی در شیراز به تهران آورد و برای آنها امکانات گوناگونی را فراهم کرد. ایروانی با وقوع انقلاب، بچه های کانون مشاوره را که ۱۵ تا ۱۸ ساله بودند با خود به خارج از کشور برد. او در سال های بعد از انقلاب همواره تنها توشه و سرمایه خود را کانون مشاوره و همان بچه ها می دانست و می گفت: «سرمایه من اینها هستند.»

فروشگاه های کفش ملی

ایروانی توجه ویژه ای به بازار و مشتری داشت و معتقد بود که وقتی مشتری وارد فروشگاه می شود نباید دست خالی آنجا را ترک کند. او از همان ابتدا به فکر عرضه محصولات در فروشگاه های اختصاصی خود بود. اولین فروشگاه کفش ملی در سال ۱۳۳۷ در پاساژ استاندارد تأسیس شد. بعد از آن به سرعت ده فروشگاه در سرچشمه، میدان شهناز، میدان ثریا (گرگان)، امیریه، سلسبیل، حشمیت، جوادیه، میدان خراسان و نازی آباد افتتاح شد. بعد از آن فروشگاه های کفش ملی در دیگر استان ها و شهرها نیز راه اندازی شد. او همه فروشگاه ها را به محض انتخاب، می خرید تا دستش بازتر باشد. کفش ملی در زمان انقلاب ۳۷۸ فروشگاه و ۲۵۱ نمایندگی در سراسر ایران داشت، و فیل کفش ملی هنوز هم یادآور خاطرات بسیاری از ایرانیان در گوشه و کنار این کشور است.

در زمان انقلاب در گروه کفش ملی ده هزار نفر کار می کردند اما در دهم تیر ۱۳۵۸ شورای انقلاب قانون حفاظت توسعه صنایع را تصویب کرد که بر اساس آن اموال ۵۱ نفر، از جمله محمدتقی رحیم ایروانی، مصادره شد. بعد از انقلاب، هر سال در پایان اسفند

او در این مجتمع ۴۰۰ خانه سازمانی برای کارگران طراحی کرد تا بتواند «با احداث خانه های سازمانی در کنار کارخانه زمان رفت و آمد کارگران و هزینه های نقل و انتقال آنها را، که بر هزینه تولید مؤثر بود، کاهش دهد. اولین کارخانه این مجتمع صنعتی، کارخانه «کفش استاندارد» و دومی «کفش تاف» (صنعتی) بود. هر کارخانه دفتر اداری، رستوران، مهد کودک و نانوایی مستقل داشت و غذای کارگرها، از صبحانه تا نهار و شام، در آنجا تهیه می شد. ایروانی حافظه عجیبی داشت و نام بسیاری از کارمندان و مدیران کفش ملی را به یاد داشت و هم زمان با تاریخ تولدشان، برای آنها گل و کارت تبریک می فرستاد. هر پنجشنبه با کارکنان و سرپرستان آنها نهار می خورد و به حرف هایشان گوش می داد. معتقد بود که محیط های کاری مشکلاتی دارند که از دید مدیران پرمشغله پنهان می ماند اما کارکنان این مشکلات را بهتر می بینند.

در نیمه دهه ۱۳۵۰ سازمان گروه صنعتی ملی در پنج گروه عمده یعنی گروه مواد اولیه، گروه ماشین آلات، گروه چکمه و دمپایی و گروه بازاریابی شکل گرفته بود. این پنج گروه در قالب سرمایه گذاری ملی، سرمایه گذاری آذین و سرمایه گذاری الوند فعالیت می کردند. البته سرمایه گذاری الوند در زمینه هایی نظیر سرمایه گذاری در بانک ها، به ویژه در بانک ایران و عرب، بانک ایران و خاورمیانه، بیمه ایران و آمریکا فعالیت داشت. دیگر مأموریت این گروه این بود که در حوزه ساختمان سازی و تأسیس شرکت های سهامی مشترک با خارجی ها برای انتقال فناوری فعالیت کند.

ایروانی از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۷ در تأسیس ۵۳ شرکت صنعتی تجاری و بیش از ۲۵ شرکت صنعتی در زمینه تولید انواع کفش با شرکای داخلی و خارجی مشارکت داشت. اولین شرکت «پاتا» بود که در تیر ۱۳۳۰ فعالیتش را شروع کرد و آخرین آن «چرم خسروی نو» بود که در سال ۱۳۵۶ برای دباغی و چرم سازی به ثبت رسید. از برخی کفش های تولیدی کفش ملی مثل کفش کیکرز چنان استقبالی شد که سال ها بعد از انقلاب به صورت سهمیه ای فروخته می شد. در دوران اوج فعالیت ایروانی وقتی بازار داخلی در حال اشباع شدن بود، به فکر صادرات کفش به دیگر کشورها افتاد، به اروپای شرقی و شوروی پوتین صادر می کرد و با راه اندازی دفتری در لندن، هم کفش صادر می کرد و هم از طریق این

ادامه مطلب آیا جدا خوابیدن... از صفحه ۲۱

بلکه یک نوع همکاری برای داشتن خواب خوب تعریف کنید.

در نهایت همه زوج‌ها باید خواب را یک اولویت برای خودشان بدانند، اولیوی برای هر دو نفر. در نهایت، یک سوم زندگی شما در خواب می‌گذرد. یعنی خواب بخش عمده‌ای از زندگی مشترک ما را تشکیل می‌دهد، خیلی بیشتر از سکس، و با این حال، درمقایسه با سکس توجه بسیار کمتری معطوف خواب می‌شود. پژوهش‌ها نشان می‌دهد وقتی خوب استراحت می‌کنید، ارتباط بهتری با دیگران دارید، شادتر هستید، همدردی بیشتری دارید، جذاب‌ترید، و بازه‌تر هستید، و همه این‌ها صفات مهمی برای ایجاد و حفظ یک رابطه نیرومند هستند.

ادامه مطلب پانزده کاری که... از صفحه ۴۶

آن روابط باقی می‌مانند، زیرا آنها فقط همان اشخاص را می‌شناسند و یا اینکه ترجیح می‌دهند بدبخت باقی بمانند ولی تنها نباشند. همه آنها در پایان عمرشان حسرت خواهند خورد که چرا زندگی‌شان را با این کار نابود کرده‌اند. **از بدن خود و سلامت آن مراقبت کنیم:** و در نهایت، همه ما می‌خواهیم آن سناریوی قرار گرفتن در بستر مرگ را تا حد امکان به تعویق بیاوریم. در آن صورت از سلامتی بدن‌تان مراقبت کنید. ورزش کنید، مسئولانه غذا بخورید، از سلامت روان‌تان مراقبت کنید و از زندگی‌تان تا جایی که ممکن است و تا وقتی که می‌توانید، لذت ببرید.

عاشقی را چه نیاز است به توجه و دلیل که تو ای عشق همان پرسش بی زیرایی

ماند و می‌شکند. خدا روز بد ندهد، خون در اتاق فواره می‌زند و هوشنگ ناله می‌کند و آقا که ناموس پرستی اش گل کرده، با لگد دنده های هوشنگ را می‌شمارد. خانم که از جریان اطلاع ندارد، پی در پی آقا را صدا می‌کند که «باز وحشی شدی. سر قهار با مردم کتک کاری می‌کنی.» اما آقا مجاب نمی‌شود و فحش و لگد را سر می‌دهد. گویا بعد از آن که هوشنگ بی هوش می‌شود، نوکر و کلفت آقا سر می‌رسند و جوان ساده مردم را کول کرده و به خانه می‌رسانند.

خدا هیچکس را به درد هوشنگ گرفتار نکند که عوضی بگیرد و چنین کیفی بچشد. آمین.

در نتیجه، جدا خوابیدن برای آنها به یک هنجار و امر عادی بدل شد و برای‌شان مفید بود. جنیفر و استیو تصمیم درستی گرفتند که به نفع رابطه‌شان تمام شد. پس، در جواب این سوال که «آیا جدا خوابیدن از شریک‌مان، برای رابطه‌مان بد است؟» باید بگویم، «نه لزوماً.» همان‌طور که با هم خوابیدن، موفقیت رابطه‌ شما را تضمین نمی‌کند، که ای کاش می‌کرد، جدا خوابیدن هم منجر به شکست رابطه‌تان نمی‌شود. باید سعی کنید با گفتگوی صادقانه، راه‌هایی پیدا کنید که بهترین کیفیت خواب را برای هر دویتان به بار آورد. اگر به نظر‌تان می‌رسد که جدا خوابیدن انتخاب درستی برای هر دویتان نیست، سعی کنید آن را به‌عنوان «طلاق خواب» تلقی نکنید

در انتخاب روابطمان با دیگران دقت کافی به خرج دهیم: این مورد هم خیلی مهم است، واقعا خیلی مهم. حتما شما دست کم یک شخص را در محیط پیرامون‌تان می‌شناسید که در یک رابطه ناسالم به سر می‌برد و زندگی‌اش در شرایط ناگواری قرار گرفته است (شاید هم خود شما باشید). شاید هم کسانی را بشناسید که در یک رابطه مسموم زندگی می‌کنند و شریک زندگی‌شان آنها را از لحاظ فیزیکی و روانی شکنجه می‌کند و یا اینکه فضای حاکم در حلقه دوستان‌شان غیرصمیمی و مخرب است. این افراد علیرغم آن همه رنج و محنت باز هم در

ادامه مطلب مراسم نوروزی... از صفحه ۵

پارسیان به هنگام نوروز از خانه بیرون نمی‌رفتند زیرا رفتن صاحب خانه موجب ناخشنودی مهمانان آسمانی می‌شد. مردم شهریار معتقدند که در شب آخرسال، ارواح درگذشتگان به خانه های خود باز می‌گردند و اگر چراغ فرزندان روشن باشد شاد می‌گردند، از این رو به هنگام جشن سال نو پیش از تاریک شدن هوا چراغ می‌افروزند.

کجاوه بازی و شال اندازی

در آذربایجان رسم کجاوه اندازی و در روستاهای نزدیک تهران رسم شال اندازی در شب های نزدیک عید و در شب چهارشنبه سوری یک سمبولیسم نیاز و فدیبه به فرورهاست و آن چنین است که در این شب ها در آذربایجان جعبه های کوچکی با کاغذهای رنگین به شکل کجاوه می‌سازند و ریسمانی به آن می‌بندند و جوانان بر بام خانه ها می‌روند و کجاوه را از کنار پنجره ها یا از سوراخ بالای بام می‌آویزند و صاحب خانه شیرینی و خشکباری را که قبلا برای این منظور تهیه کرده است در کجاوه ها می‌ریزد و صاحب کجاوه آن را فرا می‌کشد. در رسم شال اندازان، جوانان به ویژه پسرهای جوانی که نامزد دارند، از روی بام خانه دختر شال های خود را فرو می‌اندازند و صاحب خانه شیرینی و گاه پیراهن و دستمال و غیره در آن می‌پیچد و گره می‌زند. کسانی که شال یا کجاوه می‌اندازند همیشه نامرئی هستند و نیابستی شناخته شوند. این رسم یادآور رسمی است که در دوران زندگی ابوریحان بیرونی نیز مرسوم بوده است. وی می‌نویسد که مردم به هنگام فروردگان برای پذیرایی از ارواح بر بام خانه غذا می‌گذاشتند.

ادامه مطلب عوضی نگیرید... از صفحه ۴۲

همان موقع که ۵ و ۲ هوشنگ را شش در می‌کند، احساس می‌کند دستی شست پایش را گرفت. اول آقا بدش نیامد، چون یک نفرس ارثی داشت و خوشش می‌آمد پایش را بمانند اما بعد احساس بیشتری کرد. دید دست گمنام آن زیر فشار را بیشتر کرد. باز بیشتر کرد، نه مثل این که می‌خواهد از کف پا تجاوز کند و سپس دید همراه این حرکت، رنگ هوشنگ فرمز شد و بی‌قراری عجیبی به وی دست داد. آقا که تا حال نمی‌دانست غرض هوشنگ چیست، ناگهان متوجه شد که هوشنگ عوضی گرفته است و

اما ایرانیان جنوبی یعنی هخامنشیان جشن اول سال را در مهرماه می‌گرفتند و آترا فنگان می‌نامیدند. کلمه سال در فارسی که به عنوان واحد زمانی به کار رفته است مشتق از کلمه سرد sareda ایرانی کهن به معنی سرد است و از این رو آغاز آن ابتدای فصل سرد یعنی مهرماه بوده است. و نیز به همین جهت است که نوروز در لهجه های میانه ایرانی «نوسرد» و در ارمنی «نوسرد» گفته می‌شود. گویا در دوران ساسانیان که خود جنوبی بودند ولی به سنت های شمالی و اوستایی بیشتر علاقه داشتند، جشن دینی فروردین در ناحیه جنوبی ایران زمین بزرگ رونق و شکوه یافت.

مراسم نوروزی

چون جشن فروردین در ایران هنوز برپا می‌شود، همگان کم و بیش از مراسم آن آگاهند و در اینجا فقط به ذکر آئین پارسیان در هنگام جشن فروردین اشاره می‌شود. در خانواده های پارسی برای جشن فروردین خانه را تمیز و دیوارها را سفید می‌کنند و اگر نتوانند همه اطاق های خانه را سفید کنند حتما اطاقی را که در آن مراسم نوروزی برپا می‌شود سفید می‌کنند و می‌آرایند و بروی میزی کوزه آب و گلدان گل و ظرفی از آتش می‌گذارند و آتش را با چوب صندل و چوب های خوشبو نیرو می‌دهند و هرکس می‌بایستی با دست خود چوب بر آتش بگذارد و نام درگذشتگان خانواده را برشمارد. گاهی برای هر یک از کسانی که به تازگی در گذشته باشند یک گلدان گل در اطاق مخصوص فروردین می‌گذارند و این یادآور رسم قدیم روزاریا در روم قدیم است که ذکر آن گذشت. آنکتیل دوپرون می‌نویسد که در زمان وی

«یک دسه افشار را به بند.»
«جفت شش ای پدر سگ بد مهره حالا می‌آیی که در خونه را بسته.»
«یا لیلای مدد کن و یک شش بیا تف بد مصب.»

آقا در حین بازی می‌بیند هوشنگ ناراحت است و به خلاف همیشه بد بازی می‌کند. گاهی خانه ها را اشتباهی می‌نشیند و یک بی‌قراری خاصی دارد. همین‌طور که هوشنگ را می‌پایید، در حین طاس ریختن می‌بیند یک دست هوشنگ زیر کرسی است و مثل این که می‌خواهد ران خود را بخاراند، دست را جلوتر می‌برد و درست

ایدال، همان وضعیت طبیعی بوده است، چون در آن حالت هیچ ساختار سیاسی وجود نداشت که آزادی ما را غصب کند. در واقع یک دیدگاه می‌گوید ما بطور طبیعی موجوداتی شگفت‌انگیز و خلاق هستیم و می‌توانیم بدون محدودیت‌های تحمیلی از سوی ساختار سیاسی به شکوفایی برسیم. صفات ناپاک و وحشی ما ذاتی نیستند، بلکه واکنشی به اقتدار حکومت است. در واقع این تمدن نبوده که طبیعت وحشی ما را حذف کرد، بلکه برعکس، آن را در ما ایجاد کرده است. یعنی ساختارهای اجتماعی متمدن که مرزها و مالکیت خصوصی را می‌سازند، ما را به موجوداتی خودخواه و سرشار از طمع و حسادت بدل می‌کنند.

اما مطابق تحقیقات روان‌شناسی انجام شده درباره ذهن انسان، من جمله آزمایش زیمباردو، حالا می‌دانیم که منشاء فساد، ساختار تمدن فی‌نفسه نیست، بلکه نحوه توزیع قدرت و اختیارات است که منجر به فساد می‌شود.

شغل مشغول به کار است.

شخصی به نام طیب، رئیس بازرسی آن روزها که می‌بایست این تخلفات را گزارش می‌داد و نامش در این پرونده به چشم می‌خورد، کماکان در موقعیت شغلی سابق خود به سر می‌برد و سرهنگ کمال میرمقدم، جانشین فرمانده نیروی انتظامی بهبهان و سرهنگ علی رعنائی، رئیس پلیس راهنمایی و رانندگی بهبهان هم به رغم دست داشتن در این ماجرا، در سمت خودشان ایفا شده‌اند.

قرارعدم صلاحیت به شایستگی روحانی سعید صدیق‌نژاد، به دلیل سوءاستفاده از موقعیت شغلی و تحصیل مال نامشروع، به استناد ماده سیزده آیین‌نامه دادسراها و دادگاه‌های ویژه روحانیت صادر شده، اما عملاً او مشمول هیچ مجازاتی قرار نگرفت و در موقعیت دیگری مشغول به کار است. سوال اینجاست که وقتی پدر سه کودک، به اتهام سرقت سه بسته بادام زمینی، به ده ماه حبس و چهل ضربه شلاق محکوم شده و دست یک سارق ۲۸ ساله، هشت سال پس از بازداشت و زندان، به جرم دزدیدن گوسفند و با گیوتین در مشهد قطع می‌شود، چگونه برای افراد متمولی که قرار بوده معتمد و امانت‌دار مردم باشند، اما قصد دزدیدن اموال عمومی به ارزش میلیاردها تومان را داشته‌اند، فقط مبلغ دو میلیون تومان ناچیز، جریمه و مجازات صادر شده است؟

این وضعیت طبیعی، عاری از قوانین، ایمنی اجتماعی، یا حتی همکاری‌های ابتدایی بود. همه فعالیت‌های بشر حول بقای خودش می‌چرخید. هر انسان دیگری ممکن بود یک تهدید بالقوه برای ما باشد. پس وضعیت طبیعی منجر به جنگی دائم بین انسان‌ها می‌شد. به عقیده هابز، زندگی در وضعیت طبیعی، یک زندگی «منزوی، ناپاک، وحشیانه، و کوتاه» بود.

انسان‌ها برای پایان دادن به وضعیت طبیعی، ساختاری اجتماعی را خلق کردند که در آن، دولت حقوق طبیعی آنها را تحت کنترل خود می‌گرفت و درعوض آن، نظم اجتماع را حفظ می‌کرد. پس ما هر شکلی از ظلم دولت را ترجیح می‌دهیم چون نظمی را که برای بقا و رشد ما حیاتی است حفظ می‌کند. در کل، انسان‌ها چیزی جز جانداران وحشی نیستند که مجبورند تمدنانه تحت کنترل یک دولت مرکزی باشند.

ژان ژاک روسو، متفکر فرانسوی قرن هجدهم اما طور دیگری فکر می‌کرد. او رمانتیک بود و فکر می‌کرد که حالت

را در اختیار این خبرنگار قرار داده، این افراد می‌بایست با انفعال دایم از خدمت مواجه می‌شدند، اما فرمانده نیروی انتظامی بهبهان که در جریان سرکوب آبان هم فعال بوده، با این استدلال که با انفعال من و نیروهای زیر نظر، معترضین آبان و دشمنان انقلاب دلخوش می‌شوند، از آن به عنوان سپری برای برائت و بی‌گناهی خودش بهره برد. گفته می‌شود «محمدطلا مظلومی»، نماینده مردم بهبهان در مجلس شورای اسلامی، از جمله کسانی است که مانع برخورد با متخلفان شده و تلاش می‌کند تا جریان این پرونده و پرونده فساد گسترده شهرداری را مسکوت نگه دارد.

به نظر می‌رسد هیچ کدام از این متخلفان تاکنون بازداشت نشده‌اند و حداکثر اتفاقی که رخ داده، جابه‌جایی برخی از این افراد از یک اداره به اداره دیگری بوده. به عنوان مثال سعید صدیق‌نژاد، رئیس عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی شهرستان بهبهان که یک روحانی است، بعد از طرح چنین اتهاماتی از کارش برکنار شد، اما هم اکنون در پست هم‌تراز دیگری مشغول به کار است. سردار حیدر عباس‌زاده، که سابق بر این فرمانده نیروی انتظامی خوزستان بود و پایش در این پرونده دیده می‌شود، موقعیت جدیدتری کسب کرده و محمد عزیزی که از متهمان اصلی پرونده و فرمانده نیروی انتظامی بهبهان است، هنوز هم در همین

عنوان مثال مقرر شده بود فقط سه قطعه از زمین‌ها به بهادری، شهردار وقت بهبهان برسد، کسی که بعدها بازداشت شد و هم اکنون هم متهم پرونده ارتشا ۱۵۰ میلیاردی شهرداری و شورای شهر بهبهان است.

چند قطعه از زمین‌های مورد نظر، به نام پدر زن پلیس راهبر که از جمله سرکوب‌گران آبان بود، سند خورده بود، تا در زمان مقتضی به صاحبان مورد نظر برگردند. در واقع آقای پیمانکار یا پدر زن فلان مسئول و خواهر و همسایه آن یکی، نقش محل را اجرا کرده بودند تا نام این مقامات مسکوت بماند و بر سر زبان‌ها نیفتد. دزدی بزرگی که با موافقت شهرداری و اعضای شورای شهر و به دست فرماندهان ناجای شهرستان انجام شده و در نهایت رو شده بود.

به دستور دادستان وقت، شهرام محمدشفیعی و دو فرد دیگر به دفترخانه اسناد رسمی برده شده و سند ۳۹ قطعه پنهان شده، اقاله یا برگردانده شد، کل تقسیم‌بندی و تفکیک انجام شده، بهم خورد و دادستانی شهرستان، حفاظت اطلاعات ناجای تهران را در جریان ماجرا قرار داد.

بررسی مدارک و اسناد موجود نشان داد که علاوه بر ۳۹ قطعه پنهان شده، ۱۲ قطعه زمین برگزیده و مناسب دیگر هم از بین زمین‌های باقیمانده بوده‌اند که در جریان قرعه‌کشی مشارکت داده نشده و رسماً و آشکارا توسط مقامات مورد نظر برای مالکیت شخصی در نظر گرفته شده بود.

قطعات نشان شده از سوی فرماندهان، در بخش انتهایی زمین مورد نظر که متصل به چمن نیروی انتظامی است واقع شده بود. بخشی که به لحاظ ارزشگذاری، بهترین قسمت آن محسوب شده و چیزی قریب به بیست هزار متر مربع است، همان بخشی که در جریان قرعه‌کشی برای فرماندهان در نظر گرفته شده بود.

به گفته منبع مطلع که در جریان جزئیات این پرونده بوده «فقط وقتی ماجرا رو شد که آبروریزی بالا گرفت و گزارش این تخلف، به دادگاه نظامی رسید و بعد از ماه‌ها تحقیق، شعبه اول دادگاه نظامی دو استان، به ریاست یاسر گلزاری فر رای به محکومیت این اشخاص داد. چه بسا اگر یک فرد عادی مرتکب چنین فساد اقتصادی می‌شد، دستکم با سی سال حکم زندان مواجه می‌شد اما موضوع حیف و میل مبلغی قریب به پنجاه میلیارد تومان، از سوی مسئولان شهر بهبهان، در نهایت تبدیل به پرداخت دو میلیون تومان جزای نقدی شد.»

به گفته این شخص که جزئیات پرونده

در متن رسمی شکایت نامه پرسنل ناجا آمده است: «بعد از مدتی متوجه شدیم تعدادی از پلاک‌های زمین، به افراد غیر عضو و از جمله اعضای شورای شهر واگذار شده. به ما گفتند این پلاک‌ها برای تسریع در کارها به آنها داده شده.»

به گفته این منبع، پس از آن، افرادی که زمین بهشان نرسیده بود، اعتراض می‌کنند. غالب آنها از پلیس‌های بدون رتبه و مقام و در رده‌های پایین ناجا بوده‌اند.

«عزیزی به تکاپو افتاد تا پراکنده‌شان کند. چند نفری را به هندیجان تبعید کرد. عده‌ای را به بهانه واهی تنبیه کرد و برای چند نفری هم پرونده‌های بی‌ربط تشکیل داد. مثلاً یک نفرشان که جانشین یکی از اداره‌های آگاهی بود را تنزل مقام داد و چند نفری را فرستاد کمیته انضباطی و به این شیوه، اعتراض‌ها را به زعم خودش خفه کرد.»

این زمزمه‌های جزئی، به تدریج به گوش دادستان آن روزهای بهبهان، شخصی به نام «روح الله زندی» رسید. بعد از بررسی موضوع مورد نظر، تردیدهایی در مورد پیمانکار این پروژه به نام «شهرام محمدشفیعی» ایجاد شد. این که او احتمالاً در جریان مفقود شدن اسناد و مدارک زمین‌ها بوده و سوالی مطرح شد که چرا اسناد ۳۹ قطعه از زمین‌های مذکور به نام او و دو نفر دیگر که غیرنظامی و بی‌ربط به ماجرا بودند به ثبت رسیده بود! در حالی که او فقط یک پیمانکار بود.

در ابتدا گفته شد که چون از پیمانکار درخواست شده زمین‌ها را تفکیک کرده، او خیابان بندی، تسطیع و آسفالت‌بندی کند، او ۳۹ قطعه را برای دستمزدش برداشت کرده، اما چنین امری منطقی به نظر نمی‌رسید چرا که هزینه نقشه‌کشی یک زمین مشابه، در بدینانه‌ترین شکلش، با قیمت یک قطعه از زمین‌های مورد نظر هم برابری نمی‌کرد. به تدریج بخش‌های تارک ماجرا و جشنی که فرماندهان این نیرو برای خودشان در خفا تدارک دیده بودند روشن شد.

منبع آگاه می‌گوید اسناد زمین‌ها به شکل صوری به آقای محمدشفیعی و دو نفر دیگر به نام‌های «حسن عسکری» و «حسین داری» واگذار شده بوده تا وقتی آب‌ها از آسیاب افتاد از آنها بازپس گرفته شود. محمدشفیعی بازداشت شد. در نهایت معلوم شد که واگذاری زمین‌ها به او و دو فرد غیر نظامی دیگر صوری بوده و قرار بر این بود تا در انتهای کار، فقط دو قطعه به هر کدامشان واگذار شود.

بقیه قطعه‌ها بین مسئولان تقسیم می‌شد. به

ادامه مطلب طنز و مذهب... از صفحه 4

منتهی خیام به درجه ابوالعلاء افراط نمی‌کند و ریاضت نمی‌کشد و از ازدواج و تولید مثل بیزار نیست، بلکه او می‌خواهد از هرچه خوشی و زیبایی که در جهان است تمتع جوید. این جهان بینی مشرب خیام را انسانی‌تر و متعادل تر و مردم پسندتر می‌سازد. دیدی که این دو شاعر هزار سال پیش نسبت به نحوه زندگی دارند متفاوت است، ولی شکایتی که از ابلهان متظاهر فضل فروش و یا زاهدنمایان هم عصر خود می‌کنند خیلی به همدیگر شباهت دارد.^(۹)

این نوع نگر به مذهب که در اشعار خیام یا ابوالعلاء به چشم می‌خورد، در زمان های اخیر به صورت دیگری در آثار بعضی از نویسندگان دیده می‌شود، و فقط برای این که نمونه ای داشته باشیم به بعضی از آثار ایرج میرزا و صادق هدایت اشاره می‌کنم. اشعار هجوآمیز ایرج میرزا باعث شد زمانی که در مشهد اقامت داشت مورد تکفیر علما واقع شود و جانش به خطر افتد. دشمنی صادق هدایت با زاهدان و علما خیلی شدیدتر است. به نظر می‌رسد که در فکر او نوعی تعصب نسبت به آراء و عقاید ایرانی قبل از اسلام و انتقاد از تسلط افکار سامی بر ایرانیان خود دربارہ مسلمانان مؤمن، به صورت ناروایی مبالغه کند. در داستان البعثة الاسلامیه فی البلاد الافرنجیه یا در خیمه شب بازی سه پرده ای خود به نام افسانه آفرینش، که در سال ۱۹۴۶ در پاریس چاپ شد، به حدی افراط می‌کند و طوری بی‌محابا بر ملا می‌سازد که طنز او با وجود مهارت فوق العاده و زبان غنی و زیباییش به دل نمی‌نشیند. فرق اساسی که بین این گونه نوشته های صادق هدایت و اشعار خیام و ابوالعلاء معری وجود دارد این است که آنها از روی صداقت، حیرت و سرگشتگی را که در اغلب مردم نسبت به آفرینش و سرنوشت بشر وجود دارد مطرح می‌سازند و در ضمن موحد و معتقد به خدا هستند. در صورتی که به نظر می‌رسد هدایت ایمانی به خداوند ندارد، و قصد صرفاً مسخره و انتقاد کردن است. این است که در طنز او عمق و وسعت نظری که در اشعار دو شاعر بزرگ وجود دارد به چشم نمی‌خورد.

نوع دوم طنز مذهبی را می‌توان به چهار قسمت تقسیم کرد. اول انتقاداتی که مسلمانان از مذاهب دیگر کرده

اند، دوم اختلافاتی که طرفداران فلاسفه یونان با متشرعین داشتند، سوم مبارزه ای که بین شعوبیه و مخالفان آنها وجود داشت، که با وجود داشتن رنگ ناسیونالیسم شاید بتوان در این محبت آورد، چون واقعا تا قرن نوزدهم ناسیونالیسم به مفهوم امروزی آن جدا از مذهب وجود نداشت. چهارم اختلافاتی که بین فرق اسلامی وجود داشته است. بدیهی است که در اینجا نمی‌توان تمام تاریخ فکری مردم ایران را از این نقطه نظر مرور کرد، و فقط می‌توان از هر دسته ای چند نمونه داد.

۱. ترس از متعصبین همیشه وجود داشته است. مثلا داستان مشهور شعر حافظ که گفته بود: گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد / آه اگر از پس امروز بود فردای
- و این بیت دستاویز مخالفان او گشته و او را به تردید در امر معاد و رستاخیز متهم کرده بودند، می‌تواند شاهی بر این مدعا باشد. حافظ از این ماجرا مضطرب می‌شود و پیش شیخ زینالدین ابوبکر تالیپادی که در راه سفر حج به شیراز رسیده بود می‌رود و از وی علاج کار را می‌خواهد. شیخ می‌گوید بی‌نی دیگر بگویند و آن را نقل قولی بکنند، زیرا که به حکم «نقل کفر، کفر نیست» بر حافظ ایرادی نخواهد بود، و حافظ هم بیت زیر را بر شعر اصلی اضافه می‌کند:
- این حدیث چه خوامد که سحرگه می‌گفت / بر در میکده ای با دلف و نی ترسایی
- نقل از جزوه مقام حافظ (متن سخنرانی استاد جلال‌الدین همایی) ص ۲۷ در برنامه مرزهای دانش رادیو تهران.
- دیوان ناصر خسرو چاپ تقی‌زاده و دهخدا، تهران ۱۳۳۵، ص ۷-۳۶۶. همچنین مقایسه کنید با شعری که دربارہ معاد جسمانی دارد (ص ۵۰۷). و همچنین نگاه کنید به قطعه ای که ناصر خسرو در صفحات ۹-۵۰۸ دارد و اول آن چنین است: چیست خلاف اندر آفرینش عالم / چون همه را دایه و مشاطه تو گشتی؟ نعمت منعم چراست دریا دریا / محنت مفلس چراست کشتی کشتی؟
- دیوان ناصر خسرو، ص ۲-۲۷۲.
- برای ترجمه بعضی از اشعار ابوالعلاء رجوع کنید به عقاید فلسفی ابوالعلاء نوشته عمر فروغ، ترجمه حسین خدیو جم، سازمان کتاب های جیبی، تهران ۱۳۴۲، ص ۸۹ و ۱۶۸.
- ایضا، ص ۱۴۱-۱۴۰.
- عقاید فلسفی ابوالعلاء، ص ۲۹۱. ایضا، ص ۴-۲۹۳-۴۱۲.
- رساله زاجر الصغار عن معارضة الكبار لابی القاسم الزمخشري که در سال ۵۱۶ تألیف شده است. در این رساله آمده که خیام در یک مورد از اشعار ابوالعلاء به عنوان شاهد استفاده کرده است. رجوع کنید به عمرالخیام تألیف احمد حامد الصراف چاپ بغداد، ص ۲۰-۱۹. همچنین نگاه کنید به مقاله نگارنده «خیام و ابوالعلاء»، «خیامی‌نامه»، انجمن پاسداری و فرهنگ ایرانی، صص ۱۰۵-۹۲، لس آنجلس، ۱۹۸۹.
- عقاید فلسفی ابوالعلاء، ص ۲۵۷.
- همان کتاب، ص ۲۹۴-۲۹۳ و ۴۱۳-۴۱۲.

ادامه مطلب احمد کسروی... از صفحه ۷

کسروی در جای دیگر به شاهد بازی و کودک بارگی سعدی می‌پردازد و از این که او به جای دختران دلربا و زنان خوشرو «نامردانه» با پسران عشق می‌ورزد بر او می‌تازد.^(۱۰) اما حقیقت این است حکایت هایی که در باب پنجم گلستان آمده بیش از آنکه در «عشق و جوانی» باشد، بیان کننده مناسبات اجتماعی و عادات زمانه سعدی است. همین حکایتی که سعدی از عشق به شاهد پرسی می‌آورد، و کسروی آن را نقل می‌کند، نشان دهنده این واقعیت است که چنان روابطی در آن روزگار، مخصوصا «در ایام جوانی، چنان که افتد و دانی» قباحت چندانی نداشته است. گرچه نمی‌توان حکم کرد که همه حکایاتی که سعدی به روایت شخص خود نقل کرده آیا حاصل خوانده ها و شنیده های اوست و یا حکایت پردازی محض است، باری می‌توان پذیرفت که روایت این حکایت ها به عنوان حاصل تجربیات شخصی سعدی بر تاثیر آنها می‌افزاید: «در این موارد خواننده چنین احساس می‌کند که دوستی با او در گفتگو است که از سرگذشت خویش به صداقت و بی‌ریا و راز پوشی سخن می‌گوید، حتی اگر لازم باشد به نقص ها و عیوب خود نیز اعتراف می‌کند تا ثمره تجارب خویش را در طول حیات با وی در میان نهد. این لحن سخن گفت سعدی میان خواننده و او نوعی تفاهم و هم داستانی و بسا یک دلی و انس پدید می‌آورد.»^(۱۱)

- (۱) احمد کسروی، در پیرامون ادبیات، صص ۵۲-۶۱.
- (۲) علی دشتی، در قلمرو سعدی، تهران، ۱۳۳۹، و غلامحسین یوسفی در مقدمه گلستان سعدی، به تصحیح خود، تهران، ۱۳۶۸، در این باره استدلال کرده اند.
- (۳) علی دشتی، در قلمرو سعدی، همان، صص ۳۱۹-۳۲۰.
- (۴) همان، ص ۱۹۱.
- (۵) احمد کسروی، در پیرامون ادبیات، همان، ص ۵۵.
- (۶) دشتی این افکار را ناشی از سرایت معتقدات و عادات عامه در فکر خیراندیش سعدی می‌داند و گرچه بدون این تاثیر رای سعدی از این حد تجاوز نمی‌کرد: «مخندت که بیداد برخود کند / از آن به که با دیگری بد کند» علی دشتی، در قلمرو سعدی، همان، ص ۱۰۴.
- (۷) احمد کسروی، در پیرامون ادبیات، همان، ص ۱۰۲.
- (۸) غلامحسین یوسفی، گلستان سعدی، همان، ص ۳۵.
- (۹) پیمان، ۱۳۱۳، سال ۱، شماره ۱۶، ص ۵۱.

ادامه مطلب به یاد دوست... از صفحه ۲۰

آخرین نفری بودم که مرکز مطبوعات را ترک می‌کردم. یک شب زمان ترک مرکز مطبوعات، نگاه کردم یک نفر دیگر هنوز در سالن است. رفتم دیدم تو بودی، استادم. گفتم: «من هرشب ساعت سه از اینجا میرم.» و تو گفتی: «من هرشب ساعت پنج بامداد اینجا را ترک می‌کنم.» گفتم: «چه شب زنده داری جالبی!» از آنشب من هم مانندم تا ساعت پنج و همین تاثیر مهمی در زندگی ام گذاشت و این تو بودی که به من آموختی که همیشه برای خوابیدن وقت هست، اما برای این کاری که ما داریم نه. و این تو بودی که در بازگشتم به تهران مرا به دانشکده علوم ارتباطات که مدیر گروه روزنامه نگاری و رادیو تلویزیون بودی، به دانشجویان معرفی کردی. برایم افتخاری بود. دکتر جانم صداقت در همه جا جاریست در دلتنگی هایمان خاطره ها را ورق می‌زنیم. نبودنت در بودندت هست. همیشه با مایی.

شب زنده داری ما در مونترآل

بازی های المپیک مونترآل برای من نخستین تجربه بسیار مهم روزنامه نگاری ام بود. از طرف روزنامه آیندگان رفته بودم و تو با وجود این که به عنوان خبرنگار روزنامه کیهان و کیهان ورزشی از المپیک و بازی های آسیایی گزارش های ماندنی تهیه کرده بودی، ولی این بار در بازی های مونترآل برای روزنامه رستاخیز که سردبیر آن دوست و همکار کیهان ورزشی، روانشاد مهدی دری بود، گزارش می‌نوشتی. هردو برای دو روزنامه بامدادی تهران. در آن زمان از تکنولوژی امروز خبری نبود، فقط از راه تلکس می‌توانستیم گزارش هایی که طی روز تهیه می‌کردیم با تبدیل به الفبای لاتین بفرستیم به مرکز روزنامه در تهران. و در آنجا کسانی گزارش ها را به فارسی تبدیل می‌کردند و منتشر می‌شد. کاری وقت گیر بود و هر شب تا ساعت دو یا سه بامداد طول می‌کشید. هرشب

ادامه مطلب دوره ایتالیا... از صفحه ۳۷

شائله» با عنوان نامدارترین زن روشنفکر و اندیشمند در دوران خود نام برده اند. ولتر در این دوران پانزده ساله آثاری در نمایشنامه نویسی، داستان نویسی، تاریخ نویسی و فلسفه پدید می آورد که سبب می شوند نه تنها آوازه او در فرانسه بلکه در سراسر اروپا بپیچد و امپراتوران و شاهان اروپا به دوستی با او افتخار کنند. در پنجاه و یک سالگی به عضویت فرهنگستان فرانسه پذیرفته می شود. در همین دوران زندگی با خانم شائله است که ولتر کتاب «انجیل» را به دقت می خواند و به بررسی و نقد موشکافانه آن می پردازد. ولتر با دلیری و گستاخی بی مانندی کتاب مقدس مسیحیان را به مانند کوهی از خرافات می بیند که صفحه های آن انباشته از داستان های باورنکردنی، خنده آور، خرافی و حتی ضداخلاق و انسانیت است.

در داستان ها و آموزش های انجیلی تضادها، تناقض ها، و نیز اشتباه های بسیار می بیند و اعلام می کند کتاب مقدس مسیحیان سخن آفریننده جهان هستی نیست بلکه گروهی شیاد و دروغگو آن را پدید آورده اند. ولتر اعلام می کند دین مخالف علم و دانش و کوبنده عقل و منطق است. تمامی دین ها و مذهب ها و به ویژه آنها که آسمانی یا خدایی نامیده شده اند هذیان، پندار، افسانه و بی پایه لقب می دهد. راه مبارزه با دین و مذهب را علم و دانش، خرد و منطق می شناساند و می گوید تا پایان دوران زندگانی با دین فروشان و روحانیان شیاد به مبارزه ای پایان ناپذیر دست خواهد زد. ولتر هدف خود را «ریشه کنی مسیحیت» اعلام می کند.

ادامه مطلب مشقی تازه... از صفحه ۱۹

را در دوره جنگ ملت روسیه با ناپلئون سرود. در ۱۸۳۰ با زن زیبایی ازدواج کرد و هفت سال بعد بر اثر حسادت با افسری خارجی که در خدمت تزار بود و با زن او سر و سری داشت، اعلان دوئل داد و در جنگ تن به تن کشته شد.

آثار او عبارتند از: زندان قفقاز، فواره باغچه سرا، کنت تیولین، خانه کولومر، مونت سارت و سالیبری و داستان های کوتاه دیگری. باید گفت شعر روسیه در حقیقت با او شروع شده بود.

پخش کتاب و فرار نویسنده

ولتر پس از گذراندن دوران سه ساله تبعید، از انگلستان به فرانسه باز می گردد و هم چنان به کوشش های خود در جهان قلم و روشنگری ادامه می دهد. کتاب «نامه های فلسفی» نخست در انگلستان منتشر می شود. اما مقامات فرانسوی از چاپ و پخش کتاب در فرانسه جلوگیری می کنند. یک سال بعد این کتاب بدون اجازه رسمی و حتی بدون اجازه ولتر در فرانسه چاپ و پخش می شود. از آنجا که پیام «نامه های فلسفی» انتقاد شدید از دستگاه استبدادی شاهان فرانسه و کوبیدن نهاد دین و اشراف فرانسوی است، خشم شدید دستگاه سلطنت، اعیان و دارندگان عنوان و به ویژه خشم دیوانه وار رهبران دین علیه ولتر برانگیخته می شود.

نویسنده نامه ها هیچ راهی جز ترک پاریس و فرار از فرانسه بر رویش باز نیست. به ناچار ولتر برای بار دوم در چهل سالگی از میهنش می گریزد و به یکی از شهرهای مرزی، دور از دسترس دیکتاتورهای زمینی و آسمانی، پناه می برد. ولتر در این زمان با زنی روشنفکر و علاقمند به علم و فلسفه به نام «بانو شائله» که خانم ثروتمندی بود آشنا می شود. این زن، مترجم کتاب بزرگ نیوتن به نام «اصول» بود. زنی زیبا و ۲۸ ساله که مدت ۱۵ سال با ولتر زندگی می کند. هم نشینی با این زن سبب می شود که بیش از پیش به علوم و به ویژه فیزیک و آزمایش های علمی علاقمند شود. گاهی عاشق و معشوق آن چنان در آزمایشگاه خود غرق در آزمایش می شدند که دنیای خارج را به فراموشی می سپردند. برخی از زندگی نامه نویسان از «مادام

از آثار این نویسنده فیلم و سوژه های تلویزیونی فراهم شده است. جورج اورول در بیستم ژانویه ۱۹۵۰ در اثر بیماری سل درگذشت. من کتاب «هوای تازه» او را با ترجمه الهه وحید کیا دارم و اندک اندک آن را می خوانم.

چرا بزرگترین شاعر روس به قتل رسید پوشکین بزرگترین شاعر روسی است. در مسکو متولد شده و در سن پترزبورگ در سی و هشت سالگی طی دوئلی بخاطر زن زیبایی به قتل رسید. نخستین اشعار خود

منع نموده بودند.

از مشتریان دیگر رد بانجو، چند نفر دانشجوی عرب هم بودند که اغلب، شبه شب ها به آنجا می آمدند و وقتی اولین سطل آبجو را تمام می کردند، از گروه نوازنده تقاضای نواختن (هاواو ناگیلا) را می کردند و دو تا میز را به هم می چسباندند و دختران عرب دانشجو با دامن های خیلی مینی ژوپ شان که معروف به میکرو ژوپ بودند، بالای میز می رفتند و رقص عربی می کردند. اما به هیچکدام از مشتری های میخانه، به جز همان پسر های همکلاسی شان رخ نشان نمی دادند.

برای سال نو، تعطیل بودیم و شب سال نو را به اتفاق دوستان دیگر به رد بانجو رفتیم که آن دانشجویان عرب هم آمده بودند. با بچه ها قرار گذاشتیم، به محض آنکه چراغ ها را خاموش می کنند و برای خوشحالی به هم تبریک میگویند، هر کدام مان، یکی از دختران عرب را بگیریم و ببوسیم. میز ها را به هم چسبانده بودند و همه بالای میز ها رفته می رقصیدند که مجری برنامه آنشب، شمارش معکوس را آغاز کرد و ما هم هر کدام، در محل های کمین خود مستقر شدیم تا فرصت را از دست ندهیم و وقتی شماره به یک رسید و با گفتن (بو نو آنو) چراغ ها را خاموش کردند و پیش از آن که پسر های عرب، دختران را بغل کنند، هر کدام مان، یکی را بغل گرفتیم و در حال بونو آنو گفتن، شروع به بوسیدن کردیم. دختران از ما پرسیدند مگر شما ایرانی نیستید؟ گفتیم چرا هستیم. گفتند مگر مسلمان نیستید؟ گفتیم چرا هستیم. مگر شما ایرانی نیستید؟ گفتیم شما چرا سال نو مسیحی را تبریک می گوید؟ گفتیم به همان دلیل که شما همین کار را می کنید و به کارمان ادامه دادیم که دختران عرب هم با آنکه بفهمی نفهمی کراهتی نشان می دادند، بدشان هم نمی آمد و آنها هم با ما شریک جرم شدند تا چراغها روشن شد و ما هم آنها را به پسرانشان تحویل دادیم.

ادامه مطلب گیله مرد... از صفحه ۲۴

سال ۱۳۵۵ در رشت جان باخت، محسن مدیر شانه چی زندانی سیاسی در زمان شاه که در درگیری با رژیم خمینی در سال ۱۳۶۱ جان باخت، شهره مدیر شانه چی که در سن ۲۱ سالگی به دست رژیم خمینی تیرباران شد و حسین مدیر شانه چی که پس از دستگیری در اوایل سال ۱۳۶۲ تا به امروز خبری از وی در دست نیست. حسین در هنگام دستگیری ۱۹ ساله بود.

می نواختند و می خواندند و همیشه، آخر هفته، مملو از مشتری بود. میز و صندلی های چوبی ساده ای داشت که دور هر میز، شش نفر جا می گرفتند و گاهی هم اگر مناسبتی می شد، میز ها را در وسط سالن به هم می چسباندند و مردم بالای آنها می رفتند و با آهنگ های موزیسین ها می رقصیدند. خیلی خودمانی بودند و در سالهای پیشتر، در تهران هم زندگی کرده بودند و نام های خیابان های تهران، بخصوص ناصر خسرو و باب همایون و سپه و خیام) و آن نواحی را خوب به یاد داشتند و به تهران، خیلی اظهار علاقه می نمودند. لیوان های آبجو بزرگی داشت که به اندازه سطل بودند و برای نوشیدن آبجو، باید دسته آن را می گرفتیم و به کول می انداختیم و از بغل گوش لبه لیوان را به لب می چسباندیم و به عنوان مخلفات آبجو هم همیشه همراه سطل آبجو، پاکت بزرگی از پسته شامی یا (بادام زمینی) می آوردند و روی میز دمر می کردند و محفل بسیار دوستانه ای را ایجاد می نمودند. از مشتری های آن میخانه ناوی های نیروی دریایی آمریکا هم بودند که به علت حضور نیروی دریایی آمریکایی ها در ایتالیا پس از شکست ایتالیا در جنگ دوم جهانی، مورد اعتراض چپی های ایتالیا بودند و باز بنا به علت متحد بودن ایران با آمریکا، گاهگاهی هم با ما در گیر می شدند و یکی بدو می کردیم. آنان دقیقاً همان شعارهایی را علیه ایران و شاه می دادند که چپی های خودمان جار می زدند. یک بار که چپی های ایتالیا تظاهرات ترتیب داده و مشغول شعار دادن بودند، یکی از دانشجویان همدوره ما که از افسران نیروی دریایی ایران بود، به نام شهروز، رفته بود به میان آنها و همه را دعوت به سکوت کرده و پریده بود بالای یک سکو و شروع به مسخره کردن آنها نموده بود، که بلافاصله توسط پلیس جلب و پس از دانستن اینکه او ایرانی است، آزادش کرده اما از رفتن به میان تظاهر کنندگان،

در اواخر عمرش اقوام شانه چی او را در سرای سالمندان گذاشتند (تمامی فرزندان اعدام شده بودند) و باز عده ای از دوستانش ایشان را از آنجا بیرون آورده و در خانه ای با مراقبت مستمر دوستانشان نگهداری کردند. خامنه ای خانه اش طبقه دوم نداشت که به آقای شانه چی عطا کند! محمد مدیر شانه چی، پدر زهره مدیر شانه چی که در درگیری با ساواک در

بدون آنکه بگذارید گذشته بر شما چیره گردد، سعی کنید از آن، تجربه و درس بیاموزید. زندگی در زمان حال اتفاقی می افتد.

ادامه مطلب نگاهی به تاریخ... از صفحه ۳۲

در مقاله نیکی محبوب به نام «چرا جوانان ایرانی دست به خود کشی می زنند» به عوامل گوناگونی از جمله مسایل ناموسی، عشق و تمایلات عاطفی، اختلاف زناشویی، فقر و تنگدستی، بیکاری و افسردگی و فشار روانی اشاره شده است.^۵ در جامعه ای که حرف زدن از سکس و بخصوص تمایلات جنسی تابو است و با توجه به فشارهای روحی، روانی و جسمی مضاعفی که بر اقلیت های جنسی از طرف خانواده، جامعه و حکومت وارد می شود می توان به این نتیجه رسید که حداقل بخشی از این آمارها می تواند متعلق به همجنس خواهان و سایر گرایش های جنسی باشد.

برخی از پژوهشگران بر این باورند که همجنس گرایی که سرانجام می پذیرند همجنس خواه هستند، از نظر فشارهای روحی و روانی همان پروسه ای را طی می کنند که کسانی که مرگ عزیزانشان را تجربه کرده اند. الیزابت کوبلر راس «Elizabeth Kubler-Ross» که پژوهش های گسترده ای در رابطه با مرگ و واکنش بازماندگان کرده، باور دارد کسانی که فرد عزیزی را از دست می دهند از پنج مرحله انکار و ایزوله شدن، خشم، چانه زدن، افسردگی و سرانجام تسلیم گذر می کنند تا به آرامش برسند. براساس نظر متخصصین، این تجربیات در رابطه با همجنس خواهان نیز صادق است. در مرحله انکار، فرد مورد نظر به هر ترفندی متوسل می شود تا به خود به قبولاند که همجنس خواه نیست. برخی هرگز از این مرحله پیشتر نمی روند و در نتیجه در تمام عمر به عدم توازن روانی گرفتار می مانند. اگر فرد از این مرحله گذشت، خشم و عصبانیت غلبه می کند. خشم از خود و جامعه. پس از آن، مرحله چانه زدن است «فقط همین یک بار» اما همین یک بار نخواهد بود. در این مرحله است که افسردگی در خانه را می گوید. امکان خودکشی در این مرحله وجود دارد. اگر شخص بتواند این مراحل را، با کمترین خسارتی، پشت سر گذارد، به مرحله پذیرش خود خواهد رسید. گفتنی است که لزوما همه همجنس خواهان از این مراحل نخواهند گذشت، همانطور همه کسانی که عزیزی را از دست داده باشند. حمایت یا عدم حمایت خانواده در سلامتی یا آشوب روحی و روانی فرد همجنس خواه در گذر از این مراحل دشوار بسیار تعیین کننده است. بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر اقلیت های جنسی باید از حقوق برابر با دیگر شهروندان برخوردار باشند. دولت های امضا کننده موظف اند از آنان در برابر هر گونه تبعیض و خشونت پشتیبانی کنند.

ادامه مطلب ساعت ۱۰:۰۰... از صفحه ۲۷

حسین احساس می کرد استادش حال خوشی ندارد. به آرامی دستش را برد سمت دکمه پلی ضبط صوت و فشار داد. صدای جواد یساری فضا را پر کرد:

از کوچمون به خونمون یه راه باریکی وقتی می خوام برم خونه ظلمت تاریکی دراون تاریکی شب وقتی قدم میزارم عذاب زندگیمو به یاد خود میارم حالا زوده نا امید بشم من، تا دنیا دنیاست عاشقم من.

آقا مصطفی حوصله هیچی را نداشت. ساعت رعنا را مشت کرد و از مغازه

ادامه مطلب روزهای سیاه و سفید... از صفحه ۴۳

محدودیت ها کمی تلخ و سخت بود ولی حداقل دل خوش، وجدان بیدار و خواب راحتی داشتیم و زندگی ساده و به رنگ سبز از جاده بی خیالی می گذشت و همین باعث شده پس از سال ها همیشه با حسرت ازش حرف بزنیم. آن روزها همه جا باران بود ولی امروزه حرف از آمدن باران است!

ما در جوار یکدیگر زندگی می کنیم، پس اولین مقصود ما در زندگی این است که به یکدیگر محبت کنیم و اگر نمی توانیم، دست کم دیگران را آزار ندهیم.

که در این حیطة قرار نمی گیرند به وسیله جامعه، حکومت و حتی خانواده رانده و سرکوب می شوند. لذا آنان هیچوقت احساس تعلق و ایمنی نمی کنند. در کشور ترکیه قانونی بر ضد همجنس خواهان وجود ندارد اما فرهنگ مردم هنوز آن را نمی پذیرد. در کشور سکولار روسیه اقلیت های جنسی تحت آزار و سرکوب هستند. با نگاهی به جوک های رایج در ایران که همگی یا بر علیه زنان و یا اقلیت های قومی و مذهب و یا همجنس خواهان و سایر گرایش های جنسی است و همگان، تحصیل کرده و بیسواد، مذهبی و سکولار، آن را مایه شوخی و تفریح و دست انداختن و تحقیر می دانند، ما را به این نتیجه می رساند که راه درازی تا رسیدن به جامعه ای دمکراتیک و آزاد در پیش داریم. دولت های ضد دمکراتیک پاره ای از مشکل هستند و فرهنگ ضد دمکراتیک جامعه پاره دیگر آن. اما باید امیدوار بود. جامعه ایران در حال پوست انداختن است. جامعه ای که بین مدرنیته و سنت و اسلام گرایی و سکولاریزم دست و پا می زند، به یاری نسل جوان آن و جهانی شدن روابط، در راه شکست و مدارا و ارج گذاشتن به تفاوت ها، گام بر می دارد هر چند به کندی و دشواری.

جامعه بشری از گذشته های بسیار دور بر پایه ثروت، قدرت و انتقال فرهنگ

۱- شادی امین، تجربه زیست هم جنس گرایی و ترنس جندها در ایران، شش رنگ و عدالت برای ایران، ۱۳۹۳، ۷۴-۷۳
۲- همان، ص. ۷۳۱
۳- جانانان بلیک، بی بی سی فارسی، ۲۱۷۱۱۱۱۷۲
4-Journal of Homosexuality, Suicide and Suicide Risk in Lesbian, Gay, Bisexual, and Transgender Populations: Review and Recommendation. Vol 58, Issue 1, . 2010.

۵- نیکی محبوب، مارس ۲۱۷۱-۱۱- همان
۶- «آزاد و برابر زاده شده ایم» گرایش جنسی و هویت جنسی بر اساس قوانین بین المللی حقوق بشر، انتشارات سازمان حقوق بشر، ۲۱۷۴

ادامه مطلب فواید تکنیک... از صفحه ۱۵

های درمانی دیگری مانند تمرینات فیزیوتراپی، مصرف مکمل‌ها و درمان‌های خانگی را همراه با آن انجام دهید که پزشک کایروپراکتیک این موارد را به شما توضیح خواهد داد. تمرینات خاصی که باعث درمان بیرون زدگی دیسک کمر می‌شود باید در برنامه درمانی قرار داده شود. **پیشگیری از مسدود شدن استخوان پلویس:** متخصصان کایروپراکتیک از این روش برای درمان بیرون زدگی دیسک استفاده می‌کنند. در این روش از یک شی نرم استفاده می‌شود و در زیر هر قسمت استخوان پلویس قرار می‌دهند. تمرینات آرام هم در این روش استفاده می‌شود. این روش باعث تغییر در مکانیسم ستون مهره‌ها شده و دیسک‌هایی که باعث فشار به عصب می‌شوند کنار زده می‌شود. **عوارض:** یکی از رایج‌ترین عوارضی که با درمان کایروپراکتیک ایجاد می‌شود، بروز درد ستون مهره‌ها و ماهیچه‌ها است. دردی که بعد از درمان کایروپراکتیک ایجاد می‌شود معمولاً در چند ساعت اولیه بعد از درمان رخ می‌دهد و بیشتر از ۲۴ ساعت طول نمی‌کشد. به کاربردن یخ معمولاً باعث کاهش این علائم به سرعت می‌شود. **مزایا و فواید:** درمان‌های کایروپراکتیک می‌تواند باعث درمان بیرون زدگی دیسک کمر شود. ابهاماتی که در این روش درمانی برای ما پیش می‌آید این است که آیا کایروپراکتیک از فشارهای زیادی برای قرار دادن دیسک در جای خودش استفاده می‌کند و دومین ابهام این است که آیا روش کایروپراکتیک باعث درمان سریع و قطعی دیسک می‌شود. برای پاسخ به سوال اول باید بگوییم که متخصص کایروپراکتیک برای درمان بیرون زدگی دیسک از روش‌هایی که با فشار آرام ستون مهره‌ها انجام می‌شود استفاده می‌کند. کایروپراکتیک برای درمان بیرون زدگی دیسک برنامه درمانی را طراحی می‌کند و در صورتی که علائم بوسیله این روش بهبود نیافت، پزشک، شما را برای درمان به جراح ستون فقرات ارجاع می‌دهد. ذکر این نکته واجب است که قبل از مراجعه به کایروپراکتیک حتماً به یک دکتر خوب و متخصص مراجعه کنید و زیر نظر پزشک به تمرینات و معالجه بپردازید. درمان دستی یا ماساژ ورزشی از روش‌های مطمئن و تضمینی است که باعث می‌شود کمر درد بهبود یافته و وارد مراحل پیشرفته که درمان آن با جراحی است، نشود. استفاده از درمان‌های خاص کایروپراکتیک (درمان دستی) همراه با یک یا چند مورد از درمان‌های بالا با هدف برطرف کردن آسیب دیدگی‌های عصب و مفاصل یکی از موارد مهمی است که در درمان بیماران مبتلا به درد دیسک کمر انجام می‌شود.

قرمز نشان دهنده میزان جریان خون بیشتر در مفصل است. اشعه مادون قرمز ممکن است بوسیله متخصصان کایروپراکتیک استفاده شود تا تغییرات درجه حرارت در مفصل و علت درد کمر را ارزیابی کند. **درمان‌های سرد لیزر:** زمانی که لیزر روی پوست قرار می‌گیرد انرژی درون لیزر به صورت امواج نوری توسط سلول‌های بدن جذب می‌شود. سپس سلول‌ها و بافت‌ها این نور را به انرژی تبدیل می‌کنند. با انجام این روند درد و تورم و التهاب در مفصل کاهش می‌یابد و به بهبود جریان خون کمک می‌کند. **ارگونومیک:** در این روش درمانی متخصصان کایروپراکتیک نکاتی را برای اصلاح فعالیت بیماران در حین انجام فعالیت‌های روزمره یا شغل توصیه می‌کنند. میزان موفقیت و شکست درمان دیسک کمر با این روش به میزان شدت فعالیت‌های فرد و فعالیت‌های اصلاحی متناسب با شغل فرد بستگی دارد. **استحکام ناحیه لگن:** زمانی که نقصی در طول لگن ایجاد شده باشد و یا کف پا صاف باشد، متخصص کایروپراکتیک با قرار دادن یک کفی در ناحیه پاشنه پا برای افزایش ارتفاع آن یا محافظ‌های کمان پا برای اصلاح کمان پا می‌توانند باعث استحکام ناحیه لگن شوند. **تعلیم بیماران:** متخصص کایروپراکتیک ممکن است انواع مختلفی از نکات را برای اصلاح سبک زندگی که شامل برنامه رژیم غذایی، خود مراقبتی، برای کاهش درد مفصل کمر است به بیماران تعلیم دهد. این روش‌ها اغلب براساس نوع نیاز بیماران بوسیله متخصصان کایروپراکتیک انجام می‌شود. **روش‌های کششی:** یکی از رایج‌ترین روش‌هایی که می‌تواند باعث درمان بیرون زدگی دیسک کمر شود انجام این روش است. در این روش از یک میز خاص برای کشش آرام ستون مهره‌ها استفاده می‌شود. این روش به کایروپراکتیک اجازه می‌دهد که ناحیه آسیب دیده را درحالی‌که در ستون مهره‌ها انعطاف آرامی ایجاد می‌شود از ناحیه سالم جدا کند و از ریتم‌های تلمبه‌مانند وضربانی استفاده کند. در این نوع درمان هیچ دردی ایجاد نمی‌شود. این روش که برای ناحیه دردناک انجام می‌شود باعث می‌شود که مرکز دیسک که ناحیه ژله‌ای به نام ناکلس است به جای اولیه و مرکز دیسک بازگردد. این حرکت باعث بهبود ارتفاع دیسک هم می‌شود. این روش می‌تواند باعث بهبود دیسک‌هایی که از عصب جدا شده‌اند و یا باعث کاهش التهابات ریشه عصب و درنهایت باعث درمان هرگونه درد و التهاب در ساق پا و یا علائم دیگری که مربوط به بیرون زدگی دیسک کمر است شود. با انجام این روش درمانی شما باید روش

تسریع در روند بهبودی هم کمک می‌کند. **دیاترمی:** این روش یکی از درمان‌های الکترومغناطیسی با امواج کوتاه است که با عبور از بافت‌های نرم باعث بهبود آن می‌شود. دیاترمی باعث آرامش ماهیچه‌ها و بافت‌های اتصال می‌شود و گرفتگی جریان خون به روند بهبودی سرعت می‌بخشد. با استفاده از این روش نواحی که درمان شده‌اند گرم می‌شوند. **آب درمانی:** استفاده از آب در درجه حرارت‌های مختلف مانند استفاده از دوش آب گرم، سونا، جکوزی بسیار در درمان دیسک کمر موثر است. در آب درمانی به واکنش‌های بدن با تحریک بدن بوسیله آب سرد و آب گرم توجه می‌شود. در این روش با استفاده از آب سرد می‌توان باعث کاهش درد دیسک کمر با بی‌حس شدن شد و بوسیله آب گرم می‌توان باعث بهبود جریان خون در مفصل شویم و روند بهبودی را سرعت بخشیم. **تحریک الکتریکی ماهیچه‌ها:** در درمان‌های کایروپراکتیک با استفاده از دستگاه‌های الکتریکی الکترودهایی روی پوست قرار می‌گیرد و پالس‌های نوری الکتریکی در نقاط مختلفی از بدن برای کاهش التهابات، کاهش گرفتگی ماهیچه‌ها و کاهش درد کمر فرستاده می‌شود. **تحریک الکتریکی ماهیچه‌ها بوسیله دستگاه الکتریکی TENS:** یکی از رایج‌ترین انواع دستگاه‌های الکتریکی دستگاه تنس است. این دستگاه الکترودهایی را روی نواحی دردناک قرار می‌دهد و می‌تواند باعث تحریک این نواحی شود. دستگاه TENS باعث مسدود کردن سیگنال‌های انتقال درد به مغز می‌شود و هم چنین مواد مسکنی که به صورت طبیعی در بدن ساخته می‌شود، یعنی ایندروفین را در بدن آزاد می‌کند. **کشش مفصل:** ماساژهای کششی که متخصص کایروپراکتیک انجام می‌دهد با دراز کشیدن در جلوی یک دستگاه گردان است که باعث ایجاد حرکات کششی و ماساژ مفصل کمر می‌شود. متخصص کایروپراکتیک ممکن است از دستگاه‌های دیگری برای کشش مهره‌ها، کاهش فشار روی دیسک کمر و کاهش فشار روی عصب استفاده کند. به این روش از بین بردن فشار بدون جراحی دیسک کمر گفته می‌شود. **اشعه مادون قرمز:** در درمان کایروپراکتیک از دوربین‌هایی برای گرفتن تصاویر رنگی که نشان دهنده جریان خون در مفصل کمر است استفاده می‌کنند. به عنوان مثال رنگ‌های

درد‌های معمولی مفصل کمر: اینگونه دردها یکی از رایج‌ترین دردهای مفصل کمر است که بر اثر فعالیت‌های شدید ایجاد می‌شود و هیچ دلیل مشخصی ندارد. **درمان:** درمان‌های کایروپراکتیک که به عنوان درمان‌های دستی و درمان دستی ستون فقرات هم شناخته می‌شوند، یکی از درمان‌های رایج برای درمان درد کمر و دیسک کمر است. درمان‌های کایروپراکتیک با استفاده از دست برای مهره‌های کمر که عملکرد طبیعی ندارند یا به صورت غیرطبیعی حرکت می‌کنند انجام می‌شود. هدف از درمان‌های کایروپراکتیک افزایش دامنه حرکتی مفصل، کاهش آسیب دیدگی‌های عصب و بهبود عملکرد مفصل است.

درمان‌های کایروپراکتیک شامل موارد زیر است:

♦ درمانی که برای چابکی و حرکت ستون مهره‌ها انجام می‌شود.
♦ با درمان کایروپراکتیک می‌توان باعث آزاد شدن گازهای اکسیژن، نیتروژن، دی‌اکسید کربن که باعث از بین رفتن فشار ماهیچه‌ها می‌شود شد.
♦ در صورتی که بیمار دچار گرفتگی مفاصل باشد بوسیله درمان کایروپراکتیک می‌تواند با کاهش درد کمر و ایجاد آرامش در مفاصل مواجه شود.
به کاربردن گرما و یخ: متخصصان کایروپراکتیک برای کاهش درد دیسک کمر از گرما و یخ به صورت متناوب روی مفصل استفاده می‌کنند. کمپرس یخ برای بی‌حس کردن مفصل به مدت ده تا پانزده دقیقه به کار می‌رود و سپس برای بازگشت جریان خون و بهبودی سریع مفصل از پدهای گرم، بطری آب گرم و حوله گرم استفاده می‌شود. **تمرینات:** متخصصان کایروپراکتیک ممکن است برای بیماران یک برنامه تمرینات استقامتی و کششی برای مفصل کمر را طراحی کنند. **ماساژ:** متخصصان کایروپراکتیک ممکن است برای بهبود جریان خون، کاهش تورم و التهاب ناشی از درد دیسک کمر و بهبودی سریع بیمار، بافت‌های نرم بدن را ماساژ دهند. **کنترل رژیم غذایی:** اکثر متخصصان کایروپراکتیک نکاتی را در مورد رژیم غذایی که می‌تواند منجر به کاهش درد کمر شود به بیماران توصیه می‌کنند از جمله این توصیه‌ها مصرف مکمل‌های رژیمی بعد از درمان است. **آلترا سوند:** با استفاده از این روش با فرستادن امواج صوتی به بدن گرمایی در بافت‌های نرم و ماهیچه‌های بدن ایجاد می‌شود، آلترا سوند درمانی با ماساژ جزئی بافت‌ها تنها باعث کاهش درد، گرفتگی و سختی مفصل نمی‌شود بلکه به بهبود جریان خون و

ادامه مطلب چرا اوکراین... از صفحه ۴

این تنش‌ها با آغاز تلاش رسمی دولت اوکراین برای عضویت این کشور در اتحادیه اروپا و ناتو پس از سقوط رئیس جمهوری متحد مسکو در سال ۲۰۱۴ و متعاقب آن حمله روسیه به کریمه به اوج خود رسیده است.

پیشروی ناتو: ناتو در سال ۱۹۴۹ برای محافظت از غرب در برابر تجاوزهای شوروی تاسیس شد. این اتحاد نظامی-امنیتی از زمان پایان جنگ سرد، با پذیرش ۱۴ عضو جدید موافقت کرده و این پیمان در سال‌های اخیر به جمهوری‌های شوروی سابق از جمله لیتوانی، استونی و لتونی گسترش یافته است. بر اساس این معاهده اگر یک کشور عضو مورد تهاجم یا حمله قرار گیرد، همه کشورهای عضو ناتو به طور جمعی برای دفاع از آن بسیج خواهند شد. کرمین از ناتو ضمانت می‌خواهد که عضویت اوکراین و گرجستان را که روسیه برای مدت کوتاهی در سال ۲۰۰۸ به آن حمله کرد، نپذیرد چرا که عضویت هر یک از این کشورها در ائتلاف ناتو باعث افزایش رد پای نظامی-امنیتی غرب در امتداد مرزهای روسیه خواهد شد. با این حال، اوکراین از سال ۲۰۰۸ تلاش برای عضویت در ناتو را آغاز کرده و این تلاش از زمان سرنگونی رئیس‌جمهوری مخالف غرب در سال ۲۰۱۴ افزایش یافته، به طوری که این کشور تمرین‌های نظامی مشترک با ناتو برگزار کرده و سلاح‌هایی از جمله موشک‌های ضد تانک از آمریکا و پهپاد از ترکیه تحویل گرفته است. کی‌یف و واشنگتن این اقدام‌ها را برای تقویت سیستم دفاعی اوکراین پس از تصرف شبه جزیره کریمه در سال ۲۰۱۴ توسط روسیه و آغاز حمایت مسکو از جدایی‌طلبان درگیر در شرق اوکراین، مشروع می‌دانند ولی آقای پوتین روابط رو به رشد اوکراین با ناتو را مقدمه عضویت کی‌یف در این پیمان نظامی-امنیتی می‌داند.

قلمرو اوکراین از سال ۱۸۱۲ به عنوان یک منطقه امنیتی برای روسیه بوده است. اوکراین در امتداد مرز غربی روسیه قرار دارد. در طول جنگ جهانی دوم سرزمین اوکراین در تحولات این جنگ و شکسته آلمان موثر بوده است زیرا آلمانی‌ها مجبور بودند بیش از ۱۶۰۰ کیلومتر را از اوکراین عبور کنند تا به مسکو برسند. اگر اوکراین در دست ناتو باشد این فاصله به ۴۰۰ کیلومتر کاهش پیدا می‌کند. روسیه به شدت مخالف این مسئله است که اوکراین بخشی از ناتو باشد و این درخواست‌های امنیتی را برای ایالات

متحده آمریکا فرستاده است. فهرست خواسته‌های روسیه توقف هرگونه رزمایش نظامی ناتو در نزدیکی مرزهای روسیه و همچنین خروج ناتو از اروپای شرقی را شامل می‌شود. همچنین روسیه به دنبال تضمین‌های حقوقی است که سیستم‌های تسلیحاتی در مجاورت خاک روسیه مستقر نشوند. یک سوم جمعیت اوکراین که عمدتاً در مناطق شرقی این کشور در مرز با روسیه حضور دارند به زبان روسی تکلم می‌کنند. همچنین بخش دیگری از کلونی‌های ساکن در بخش غربی و شمالی این کشور نیز به طور گسترده به زبان روسی صحبت می‌کنند. مورد بعدی این است که ولادیمیر پوتین، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را به عنوان بزرگترین فاجعه ژئوپلیتیک قرن توصیف کرده است. روسیه از جدا شدن جمهوری‌های سابق از مسکو خوشحال نیست. این کشورها دارای میلیون‌ها نفر از مردم روس زبان هستند که در اوکراین، لیتوانی و قزاقستان تحت کنترل دولت‌های غیر روسی قرار دارند. همچنین پوتین به دنبال احیای عظمت سابق اتحاد جماهیر شوروی است، برای همین طبیعی است که در راستای تلاش‌های روسیه برای احیای عظمت سابق این کشور توجه ویژه‌ای به همسایگان خود داشته باشد و سعی کند که در این کشورها نفوذ بکند.

حرکت اوکراین به سمت بلوک غرب باعث شده که نظام روسیه احساس کند که به هویت ملی و تاریخی این کشور خیانت شده است. اوکراین به طور فزاینده‌ای به یک کشور هوادار غرب تبدیل شده که این مسئله خشم روسیه را برانگیخته است.

روسیه شبه جزیره کریمه را در سال ۲۰۱۴ به عنوان یک منطقه استراتژیک در دریای سیاه به خاک خود ضمیمه کرد و از اواخر سال ۲۰۱۳ از جدایی‌طلبان روسی در اوکراین حمایت کرده است. در شرق اوکراین نیز این روسیه است که دیگر جنگ‌های چریکی طراحی شده علیه کیف و تامین سلاح و مشاوره نظامی عناصر هوادار روسیه را تقویت کرده است. همچنین نفوذ روسیه در سراسر شرق اروپا نسبت به زمانی که مسکو قدرت پیشرو در این منطقه بوده به میزان قابل توجهی کاهش یافته است. برای همین روسیه احساس می‌کند که نباید اوکراین را به غرب واگذار کند.

همچنین روسیه دوست ندارد که در

امتداد مرزهای غربی خود با اعضای زیادی از اتحادیه اروپا همسایه باشد. تلاش مسکو برای مقابله با حضور ناتو و اتحادیه اروپا در اوکراین در راستای جلوگیری از خطرات بیشتر برای منافع ملی و منافع امنیتی روسیه است. اوکراین بزرگترین کشوری است که پتانسیل واقعی و تمایل طیف گسترده‌ای از پیش‌نیازها را برای عضویت در اتحادیه اروپا دارد و می‌تواند به یکی از بزرگترین کشورهای اتحادیه اروپا تبدیل شود. اتحادیه اروپا نیز در راستای منافع خود و مقابله با گسترش ژئوپلیتیک روسیه تمایل به پیوستن اوکراین به این اتحادیه را دارد. این حساسیت مسکو نسبت به سایر همسایگانش نیز وجود دارد و اعلام کرده است در صورتی که سوئد و فنلاند تصمیم به پیوستن به ناتو را داشته باشند به این اقدام آنها پاسخ نظامی خواهد داد. همچنین بنا به گفته دبیر کل ناتو، روسیه در نمایش‌های نظامی از جمله جنگ شبیه‌سازی شده علیه سوئد را انجام داده است.

دریای سیاه: اوکراین با دارا بودن بنادر مهم در سواحل دریای سیاه به عنوان بخش استراتژیک اتحاد جماهیر شوروی به شمار می‌رفت. در حال حاضر نیز اوکراین و دسترسی آن به دریای سیاه از نظر استراتژیک برای روسیه مهم است. چنان که تصرف منطقه کریمه در سال ۲۰۱۴ موجب شد تا مسکو همچنان به پایگاه دریایی سواستوپول و محل استقرار ناوگان روسیه در دریای سیاه داشته باشد.

هر چند که بعید است روسیه تلاش کند تمامی خاک اوکراین را تصرف کند، اما می‌تواند به فکر حمله به شهر بندری اودسای اوکراین باشد که تسلط بر آن موجب کنترل بیشتر روسیه بر دریای سیاه می‌شود. مسکو همچنین با تصرف کمر بند زمینی بین روسیه و باریکه ترانس‌نستریا در مرزهای غربی اوکراین، عملاً می‌تواند این کشور را دور بزند و دسترسی آن را به دریای سیاه مسدود کند. بنابراین حمله روسیه به اوکراین می‌تواند تنها به تصرف منطقه‌ای با اهمیت و استراتژیک منجر شود و به جنگی طولانی برای تصرف تمامی خاک اوکراین بدل نشود.

اقتصاد: اوکراین صنعت کشاورزی بزرگی داشته و دارد و از این نظر چه از سوی شوروی سابق و چه روسیه مورد توجه بوده است. در سال‌های نخست استقلال نیز میلیون‌ها اوکراینی در روسیه کار می‌کردند و مرز روسیه و اوکراین یکی از کربدورهای بزرگ مهاجرت در جهان بود. اما با توسعه روابط کی‌یف و بروکسل، صادرات اوکراین به روسیه از ۲۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱ به حدود ۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۱

سقوط کرد. همچنین زمانی که ویکتور یانوکویچ در سال ۲۰۱۰ به عنوان متحد آقای پوتین در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شد، سرمایه شرکت‌های روسی دوباره روانه اوکراین شد و تا سال ۲۰۱۳ حدود ۷ درصد از کل سرمایه‌گذاری خارجی انجام شده در این کشور را به خود اختصاص داد و روسیه همچنین برای مقابله با بحران اقتصادی ناشی از کاهش روابط کی‌یف و اتحادیه اروپا اقدام به خرید ۱۵ میلیارد دلار از اوراق قرضه دولت اوکراین کرد. اما پس از برکناری آقای یانوکویچ در سال ۲۰۱۴، صادرات اوکراین به اتحادیه اروپا رشد کرد و چین به نخستین شریک تجاری اوکراین بدل شد.

همچنین کی‌یف در سال ۲۰۱۴ خرید گاز از روسیه را متوقف کرد و به خرید گاز از بازار آزاد اروپا، واردات از طریق مجارستان، لهستان و اسلوانی روی آورد و از تأسیسات ذخیره‌سازی گاز داخلی خود برای حفظ عرضه در طول دوره استفاده کرد، اقدامی که به نقطه عطفی در روابط اقتصادی کی‌یف و مسکو بدل شد. اما همچنان ترانزیت گاز روسیه از مسیر اوکراین به اروپا بر پایه توافق با سقف زمانی سال ۲۰۲۴ ادامه دارد.

اوکراین همچنین یکی از اجزای کلیدی طرح‌های روسیه برای اتحادیه گمرکی اوراسیا با برخی دیگر از کشورهای مستقل شده از شوروی سابق است.

انگیزه‌های فردی پوتین: ولادیمیر پوتین که همچنان این شانس را دارد که پس از پایان دوره فعلی در سال ۲۰۲۴ یک دوره شش ساله دیگر در مقام رئیس جمهوری روسیه حضور داشته باشد، از یک سو آن گونه که نسبت به تحولات بلاروس و قزاقستان واکنش نشان داده، به شکل‌گیری الگوی دموکراتیکی که عضو اتحادیه اروپا و ناتو شده و از نظر اقتصادی نیز پیشرفت کرده و از قضا در همسایگی روسیه نیز قرار دارد، هیچ علاقه‌ای ندارد. او همچنین ممکن است به میراث خود فکر کند. کما این که در مصاحبه‌ای که در ۱۲ دسامبر سال گذشته پخش شد، به صراحت برای فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوگواری کرد. بنابراین اوکراین برای او شبیه یک «کار ناتمام» است چرا که با توجه به افزایش محبوبیت او پس از تصرف کریمه می‌داند که با در اختیار گرفتن بخش دیگری از خاک اوکراین می‌تواند محبوبیت خود را در پایان دوره فعلی ریاست جمهوری‌اش افزایش دهد. بنابراین، حفظ تنش بر سر اوکراین به آقای پوتین کمک می‌کند تا یک پیام سیاسی را در سراسر روسیه مخابره کند. این که او یک مدافع سرسخت از منافع روسیه در جهانی است که در آن سوی دشمنان احاطه شده است.



OVER \$650,000,000 SOLD



SISTER-BROTHER TEAM

MMLuxuryRealty.com

MARYAM

Luxury Real Estate Team Leader
917.428.4600 (text friendly)
eXp Realty California, Inc.
Lic. #01143880

MICHAEL
Partner

408.515.2026 (text friendly)
Michael.salemi@yahoo.com
eXp Realty California, Inc.
Lic. #01914527

With over 29 years of experience in many phases of real estate in multiple states, including commercial multi-units over 900 properties and residential real estate in Silicon Valley, Manhattan, NY and Greenwich, CT plus 1031 Capital Gain Tax deferred real estate exchanges Maryam and Michael a brother and sister team, with a great team of competent assistants you can trust to achieve the best results. Innately understanding the finer points of caring for clients with high-net-worth, and even higher expectations. Maryam & Michael's luxury advertising promotes your property with global exposure through major media. *Please contact us to strategize maximizing your real estate holdings.*

Powered by **exp** Realty of California, Inc.

\$18,000,000

COMING SOON



MMLuxuryRealty.com



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

(408)298-1500

**دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت**

**هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!**

Tel: (408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax: (408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112